

تأثیر تغییر قیمت ها

I. نوسانات قیمت مواد خام و تأثیر مستقیم آن در نرخ سود

همانطور مانند پیش فرض میکنیم که هیچ تغییری در نرخ اضافه ارزش روی نمی دهد . این فرض از آن جهت ضرور است که بتوان مورد بحث را بصورت خالص آن بررسی نمود . با وجود این امکان دارد که با یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش ، یک سرمایه در نتیجه 'تهیخش' و گسترش که بسبب نوسانات قیمت مواد خام (مطلبی که اکنون مورد بررسی است) برای آن حاصل میشود ، تعداد فزاینده یا کاهشند ، ای کارگر را بکار بگمارد . در این حالت ممکن است با ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش ، حجم اضافه ارزش تغییر کند . با این حال لازمست این مورد را نیز بعنوان یک حالت تصادفی کنار گذاشت . هرگاه تکمیل ماشین آلات و تغییر قیمت مواد خام همزمان تأثیر کنند ، خواه این تأثیر در مورد تعداد کارگرانی باشد که یک سرمایه معین بکار بگمارد ، است ، و خواه در میزان دستمزد باشد ، آنگاه فقط باید مسائل ذیل را مجتمعاً مورد توجه قرار داد :

- ۱ - تأثیری که تغییرات سرمایه ثابت در مورد نرخ سود بوجود می آورند .
- ۲ - تأثیری که تغییرات دستمزد در مورد نرخ سود ایجاد می نمایند .

در اینصورت نتیجه بخودی خود بدست می آید .

ولی در اینجا مانند مورد پیشین لازم است تذکر کلی ای داده شود . هرگاه خواه در نتیجه صرفه جویی در سرمایه ثابت و خواه در پی نوسانات قیمت مواد خام ، تغییراتی بوجود آید ، آنگاه تغییرات مزبور همواره نرخ سود را متأثر می سازند ، حتی در صورتی هم که این تغییرات ، دستمزد و لذا مقدار و نرخ اضافه ارزش را کاملاً دست نخورد ، باقی گذاشته باشند . تغییرات مزبور مقدار C را در فرمول $\frac{V}{C}$ تغییر می دهند و در نتیجه موجب درگونی ارزش تمام کسر میگردد . بنابراین در این مورد - برخلاف آنچه که در مطالعه اضافه ارزش دیده شد - کاملاً بی تفاوت است که این تغییرات در رکد ام

* از مصدر ترنجیدن ، کلمه قدیم فارسی بمعنای فشرده شدن ، درهم کشیده شدن و انقباض مترجمی داد ، اِم بجای انقباض از این کلمه فارسی در مقابل کلمه لاتینی Contraction که در متن بکار رفته استفاده کنیم .

محیط های تولیدی رخ داده است، آیا رشته های صنعت متأثر از این تغییرات، آنهاست هستند که مسائل زیست برای کارگران تولید می کنند یا آنهاست که سرمایه ثابت برای تولید این قبیل مسائل زیست ایجاد مینمایند. آنچه در اینجا بیان شد در مورد تغییراتی هم که عارض تولید و مسائل تجلی میشود معتبر است، و تحت عنوان محصول تجلی باید در اینجا هر تولیدی را مشمول دانست که برای بازتولید نیروی کار لازم است.

در اینجا مواد کمی از قبیل نیل، ذغال سنگ، گاز و غیره نیز تحت عنوان مواد خام جاساد شده اند. علاوه بر این تا آنجا که در این بحث از ماشین آلات سخن میرود، مواد خام ویژه آنها عبارت از آهن، چوب، چرم و غیره است. بنابراین قیمت خود آنها از نوسانات بهای مواد خامی که در ساختشان وارد میشود متأثر میگردد. هرگاه قیمت ماشین آلات در اثر نوسانات قیمت ها ترقی کند، خواه نوسانات مربوط به مواد خامی باشد که از آن ترکیب شده اند و خواه مربوط به مسائل کمی ای باشد که در عمل آوردن مواد مزبور صرف می شوند، آنگاه نرخ سود بهمان نسبت تنزل می کند. در حالت عکس اثر آن معکوس است.

بررسیهایی که از این پس انجام میگردد محدود به نوسانات قیمت ماده خام خواهد بود، ولی مورد بررسی نه آن ماده خامی است که بمثابة مصالح در ساخت ماشین آلاتی بکار میرود که چون وسیله کار عمل میکنند و نه آن ماده کمی که در کاربرد آنها صرف میگردد، بلکه آن ماده ای که بمثابة ماده خا بد روزند تولید کالا وارد میشود تحت بررسی قرار خواهد گرفت. فقط در اینجا باید نکته ذیل را متذکر شد: ثروت های طبیعی چون آهن، ذغال سنگ، چوب و غیره، یعنی عناصر معدنی ساخت و استفاده از ماشین آلات در اینجا بمنزله بارآوری طبیعی سرمایه جلوه میکنند و مستقل از بالا یا پائین بودن دستمزدها، خود رکنی از تشکیل نرخ سود بشمار می روند.

از آنجا که نرخ سود مساوی با $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ است، روشن است که هرآنچه موجب تغییر در مقدار c و لذا در مقدار c گردد، در نرخ سود نیز تغییری بوجود می آورد، حتی در صورتیکه m و v تناسب متقابل آنها هم ثابت ماند، باشند. ولی ماده خام جزء عده ای از سرمایه ثابت را تشکیل میدهد. حتی در رشته هایی از صنعت که ماده خام بمعنای ویژه اش در آنها وارد نمیشود، باز جزء مزبور بصورت مواد کمی یا اجزای ترکیب کننده ماشین ها و غیره در آنجا داخل میشود و نوسانات قیمت آن از این طریق متناسباً در نرخ سود تأثیر میکند. هرگاه قیمت ماده خام به مبلغی d تنزل نماید، آنگاه $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ مبدل به $\frac{m}{c-d}$ یا $\frac{m}{(c-d)+v}$ میگردد. بنابراین نرخ سود ترقی میکند. بعکس اگر قیمت ماده خام تنزل نماید، آنگاه $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ مبدل به $\frac{m}{c+d}$ یا $\frac{m}{(c+d)+v}$ میگردد و بنابراین نرخ سود تنزل مینماید. پس، با یکسان ماندن شرایط دیگر، نرخ سود در جهت معکوس قیمت

محیط های تولیدی رخ داده است، آیا رشته های صنعت متأثر از این تغییرات، آنهاست هستند که مسائل زیست برای کارگران تولید می کنند یا آنهاست که سرمایه ثابت برای تولید این قبیل مسائل زیست ایجاد می نمایند. آنچه در اینجا بیان شد در مورد تغییراتی هم که عارض تولید و مسائل تجلی می شود معتبر است، و تحت عنوان محصول تجلی باید در اینجا هر تولیدی را مشمول دانست که برای بازتولید نیروی کار لازم است.

در اینجا مواد کمی از قبیل نیل، ذغال سنگ، گاز و غیره نیز تحت عنوان مواد خام جاداده شده اند. علاوه بر این تا آنجا که در این بحث از ماشین آلات سخن می رود، مواد خام ویژه آنها عبارت از آهن، چوب، چرم و غیره است. بنابراین قیمت خود آنها از نوسانات بهای مواد خامی که در ساختشان وارد می شود متأثر می گردد. هرگاه قیمت ماشین آلات در اثر نوسانات قیمت ها ترقی کند، خواه نوسانات مربوط به مواد خامی باشد که از آن ترکیب شده اند و خواه مربوط به مسائل کمی ای باشد که در عمل آوردن مواد مزبور صرف می شوند، آنگاه نرخ سود بهمان نسبت تنزل می کند. در حالت عکس اثر آن معکوس است.

بررسیهایی که از این پس انجام می گردد محدود به نوسانات قیمت ماده خام خواهد بود، ولی مورد بررسی نه آن ماده خامی است که بمثابة مصالح در ساخت ماشین آلاتی بکار می رود که چون وسیله کار عمل می کنند و نه آن ماده کمی که در کاربرد آنها صرف می گردد، بلکه آن ماده ای که بمثابة ماده خا بد در روند تولید کالا وارد می شود تحت بررسی قرار خواهد گرفت. فقط در اینجا باید نکته ذیل را متذکر شد: ثروت های طبیعی چون آهن، ذغال سنگ، چوب و غیره، یعنی عناصر معدنی ساخت و استفاده از ماشین آلات در اینجا بمنزله بارآوری طبیعی سرمایه جلوه می کنند و مستقل از بالا یا پائین بودن دستمزدها، خود رکنی از تشکیل نرخ سود بشمار می روند.

از آنجا که نرخ سود مساوی با $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ است، روشن است که هرآنچه موجب تغییر در مقدار c و لذا در مقدار c گردد، در نرخ سود نیز تغییری بوجود می آورد، حتی در صورتیکه m و v تناسب متقابل آنها هم ثابت ماند، باشند. ولی ماده خام جزء عده ای از سرمایه ثابت را تشکیل می دهد. حتی در رشته هایی از صنعت که ماده خام بمعنای ویژه اش در آنها وارد نمی شود، باز جزء مزبور بصورت مواد کمی یا اجزای ترکیب کننده ماشین ها و غیره در آنجا داخل می شود و نوسانات قیمت آن از این طریق متناسباً در نرخ سود تأثیر می کند. هرگاه قیمت ماده خام به مبلغی d تنزل نماید، آنگاه $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ مبدل به $\frac{m}{c-d}$ یا $\frac{m}{(c-d)+v}$ می گردد. بنابراین نرخ سود ترقی می کند. بعکس اگر قیمت ماده خام تنزل نماید، آنگاه $\frac{m}{c}$ یا $\frac{m}{c+v}$ مبدل به $\frac{m}{c+d}$ یا $\frac{m}{(c+d)+v}$ می گردد و بنابراین نرخ سود تنزل می نماید. پس، با یکسان ماندن شرایط دیگر، نرخ سود در جهت معکوس قیمت

ماده خام تنزل و ترقی میکند . از اینجا از جمله معلوم میگردد که حتی اگر نوسانات در قیمت ماده خام مطلقاً با تغییراتی در محیط فروش محصول همراه نباشد و لذا اگر از رابطه میان عرضه و تقاضا نیز صرف نظر شود ، باز تا چه اندازه نازل بودن قیمت ماده خام برای کشورهای صنعتی با اهمیت است . بعلاوه این نتیجه نیز بدست میآید که بازرگانی خارجی حتی آنگاه نیز در نرخ سود مؤثر است که از همه تأثیراتش بر روی دستمزد ، که از راه ارزان ساختن وسائل لازم زیست اعمال میشود ، صرف نظر گردد . بازرگانی خارجی از جمله قیمت های مواد خام یا کمیکی را که در صنعت یا کشاورزی وارد میشوند مورد تأثیر قرار میدهد . دید کاملاً ناقصی که تاکنون در مورد ماهیت نرخ سود و تفاوت مشخص آن با نرخ اضافی ارزش وجود داشته موجب آن شده است که از سوشی اقتصاد دانانی که از راه تجربه عملی تأثیر پراهمیت ماده خام را بر روی نرخ سود دریافته و متذکر می شوند ، آنرا از لحاظ تشویریک بکلی غلط توضیح دهند (تورنس) * ، در حالیکه از سوی دیگر برای اقتصاد پیونی مانند نیکارد و ** ، که بر سه اصول عموماً سخت پایبندند ، تأثیر بازرگانی جهانی مثلاً در مورد نرخ سود مجهول مانده است .

بنابراین اهمیت بزرگی که لغویاً تخفیف حقوق گمرکی مواد خام برای صنعت داراست قابل درک است . بهمین جهت ورود حتی المقدور آزاد مواد خام ، شمار اساسی سیستم عقلانی تر و تکامل یافته تر حمایت گمرکی را تشکیل میداد . همین امر نیز مسئله اساسی مورد توجه هواداران انگلیسی آزادی تجارت *** بود ، که در رفتار مسئله لغو حقوق گمرکی غلات **** ، هم خود را قبل از هر چیز دیگر مقصور به آن نمود ، بودند که عوارض گمرکی پنهان نیز ملغی گردد .

* Torrens, Robert (درباره این شخص به جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی ، زهرنهیس صفحه

۱۸۲ (مراجعه شود) . اشاره ای که در متن به این اقتصاد دان انگلیسی شد ماست مربوط بکتاب

پیش گفتار تحت عنوان: An Essay on the Production of Wealth ، ص ۱۸۷ است

** Ricardo, David (درباره این مشهور انگلیسی که تحقیقاتش در ره اقتصاد کلاسیک

پروژوایی است ، به زهرنهیس صفحه ۵۵ کتاب سرمایه ، جلد اول ، ترجمه فارسی مراجعه شود . اشاره

مصنف در اینجابه کتاب نیکارد و تحت عنوان: "On the Principles of Political

Economy, and Taxion" (صفحات ۱۳۱-۱۳۸) .

*** در متن کلمه انگلیسی Freetraders آمد و است .

**** مبارزه برای لغو قانون ۱۸۱۵ که طبق آن پارلمان انگلستان حقوق گمرکی سنگینی بر ورود غلات بسود

زمینداران بزرگ وضع کرد ، بوده تا سال ۱۸۴۶ ادامه داشت . قانون مزبور که هم زندگی طبقات

زحمتکش را بگمرانی سخت کشید ، بود و هم از لحاظ آنکه موجب بالا رفتن دستمزد ها و تنگ شدن بازار

داخلی میشد پروژوای انگلستان را نیز ناراضی ساخت و ولد انبرد متفق را علیه زمینداران بزرگ

برانگیخت تا به لغو قانون منجر گردد .

کاربرد آرد در صنایع پنبه، می‌تواند بمنزله نمونه‌ای برای نشان دادن اهمیت تنزل قیمت، آنهاست نه در مورد یک ماده خام بلکه درباره یک ماده کمکی، که در ضمن حال رکن عدد تغذیه نیز هست، بکار رود. از محاسباتی که ر. ه. گرگ^(۱۳) از همان سال ۱۸۳۷ انجام داده بود چنین برمی‌آید که ۱۰۰۰۰۰ دستگاه پنبه رسی مکانیک و ۲۵۰۰۰۰ دستگاه پنبه رسی دستی، که در آن زمان در بریتانیای کبیر کار می‌کردند، ۴۱ میلیون فوند آرد را برای چسبان ساختن پنبه‌ها مصرف می‌نمودند. علاوه بر این باز یک سوم این مقدار منظور سفیدگری و روغن‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت. وی ارزش مجموع آردی را که بدینسان مصرف می‌شده برای ده ساله آخر سالانه به ۳۴۲۰۰۰ لیره استرلینگ برآورد می‌کند. مقایسه با قیمت آرد در قاره اروپا نشان داد که هزینه اضافی‌اش که به کارخانه داران بابت حقوق گمرکی غله تحمیل شده بوده تنها برای آرد، ۱۷۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌گردد. گرگ این هزینه اضافی را برای سال ۱۸۳۷ دست کم به ۲۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ تخمین می‌زند و از مؤسسه‌اش یاد می‌کند که خرج اضافی آن بابت آرد، ۱۰۰۰ لیره بالغ می‌شده است. بنا به همین دلائل "کارخانه داران بزرگ، مردان دست‌اندر کار حساب‌شناس و درست کار گفته اند که اگر گمرک غلات لغو می‌شد، ساعت کار روزانه کاملاً کافی میبود" ("Rep. Fact. " Oct. 1848", p. 98)

حقوق گمرکی غلات لغو شد و علاوه بر آن عوارض پنبه و دیگر مواد خام نیز برداشته شد، ولی هنوز دیری از حصول این منظور نگذشته بود که مخالفت کارخانه داران علیه قانون ده ساعت کار شدیدی تراز هر وقت دیگر در گرفت. ولی با این همه وقتی که درست پس از آن، کار ده ساعته کارخانه‌ای صورت قانونی یافت، نخستین پی‌آمد عمارت از کوششی بود که برای پائین آوردن عموماً دستمزدها بعمل آمد. ارزش مواد خام و کمکی بطور کامل یکباره در ارزش محصولی که مواد مزبور برای ساختن آن بکار می‌روند وارد می‌شود، در حالیکه ارزش عناصر سرمایه استوار فقط به میزان فرسایش عناصر مزبور و لذا تعدیجا در محصول وارد می‌گردد. از این حکم چنین نتیجه می‌شود که قیمت محصول بد رجح بسیار زیادتری متأثر از قیمت مواد خام است تا از قیمت سرمایه استوار، با اینکه نرخ سود طبق مبلغ ارزشی کل سرمایه بکار رفته تعیین می‌شود. صرف نظر از آنکه چقدر راز آن مصرف شده یا نشده باشد، ولی روشن است که توسعه یافتن یا محدود گشتن بازار، وابسته به قیمت تک کالا است و در نسبت معکوس با ترقی یا تنزل این قیمت قرار می‌گیرد. گویانکه این مطلب را در اینجا بطور ضمنی متذکر می‌شوم، زیرا فرض ما هنوز این است که کالاها بنا به ارزشی که دارند بفروش می‌روند و لذا نوسانات قیمتی که از رقابت ناشی می‌گردند

"The Factory Question and the Ten Hours Bill", by R. H. Greg, (13 London 1837, p. 115.

هنوز مورد نظر مانیستند . بنابراین در عمل نیز چنین پیش میآید که با بالا رفتن قیمت ماد ه خام ه قیمت محصول بهمان نسبت ترقی نمی کند و همچنین در مورد پائین آمدن قیمت ماد ه خام قیمت محصول بهمان نسبت تنزل نمی نماید . پس اتفاق می افتد که در یک مورد نرخ سود پائین تر و در حالت دیگر بالاتر از وضعی قرار میگیرد که چنانچه کالا ها بنا به ارزششان بفروش می رفتند رخ میداد .

از این گذشته : حجم و ارزش ماشین آلات وارد در کار با تکامل نیروی بارآور کار نمومیکند ولی نه به نسبتی که بارآوری ترقی می نماید ه یعنی نه به همان نسبتی که ماشین آلات مزبور محصول بیشتری تحویل می دهند . بنابراین در آن رشته از صنایعی که ماد ه خام در آن وارد میشود ه یعنی در آن رشته هایی که محصول کار خود محصولی از کار گذشته است ه افزایش بارآوری کار درست در رابطه نمی بهمان میشود که طبق آن کمیت بزرگتری از ماد ه خام ه کمیت معینی از کار را جذب مینماید و لذا در حجم فزاینده ه ماد ه خامی تعبیر میشود که مثلاً طی یکساعت کار مبدل به محصول میگردد و بصورت کالا در می آید . پس به نسبتی که نیروی بارآور کار تکامل می یابد ه ارزش ماد ه خام ه جز پیوسته فزاینده ه فن از ارزش محصول - کالا را تشکیل می دهد ه نه تنها از این جهت که تماماً در کالا وارد میشود بلکه باین علت که در هر یک از اجزاء مقوم محصول کل ه سهمی که مربوط به فرسایش ماشین آلات و سهمی که مربوط به کار افزوده جدید است هردو پیوسته کاهش می پذیرند . در نتیجه این حرکت نزولی ه جز ارزشی دیگر که از ماد ه خام تشکیل میشود بطور نسبی نمومی کند ه مگر آنکه در اثر بالا رفتن بارآوری کاری که خود ماد ه خام را تولید می کند ه رشد مزبور بوسیله کاهش متناهی در ارزش ماد ه خام خنثی گردد .

اضافه بر این : از آنجا که مواد خام و ککین عیناً مانند دستمزدها اجزاء ترکیب کننده سرمایه گردان را تشکیل میدهند و لذا باید پس از هر بار که محصول بفروش میرود جاشان کاملاً از نو پر شود ه در صورتی که برای ماشین آلات فقط باید آنچه فرسوده میشود ه آنهاست بدو بصورت ذخیره - مایه ه جبران گردند - و علاوه بر این مورد بهیچوجه مسئله اساسی در این نیست که هر یک از فروشهای جداگانه سهم خود را در این ذخیره - مایه ادا کرده باشد فقط کافی است فرض شود که مجموع فروش سال ه سهم سالانه خود را برای این منظور ادا نموده است . بدینسان باز در اینجا دیده میشود که چگونه قیمت ماد ه خام ه در صورتیکه قیمت نقد شده حاصل از فروش کالا برای جبران تمام عناصر کالا کفایت نکند ه میتواند تمام روند بازتولید را محدود یا متوقف ساخته ه و یا آنکه پیگیری روند را در سطحی که مطابق با پایه فنس آن باشد غیر ممکن نماید ه بنحویکه یا فقط بخشی از ماشین آلات مشغول باشند و یا مجموع ماشین ها نتوانند مطابق تمام مدت معمولی خود کار کنند .

سرانجام باید گفت که هزینه های ناشی از فصولات با نوسانات قیمت ماد ه خام نسبت مستقیم دارند و با ترقی آن افزایش و با تنزل آن کاهش می یابند . اما در اینجا نیز حدی وجود دارد . در ۱۸۵۰

هنوز گفته میشد که:

"یکی از منابع مهم زبان ناشی از ترقی قیمت ماد خام، به بزرگت برای کسی که عملاً پسند و نیست چشمگیر است و آن زبانی است که از آشغال بهره‌میزد. بمن اطلاع می‌دهند که هرگاه قیمت پنبه ترقی کند و هزینه‌های پسند و بهره آنکه جنسیت تر بکار می‌برد، به نسبتی بیش از آنچه قیمت اضافی پرداخت شده نشان می‌دهد، افزایش پیدا میکند. آشغال پسندگی نخ ضخیم بخوبی تا ۱۵٪ مورد بهره‌رگاه این درصد، زبانی در حدود ۱/۲ پنس در هر فوند برای پنبه‌ش موجود آورد که به قیمت ۳ پنس و نیم خریداری شده است. آنگاه بحضرت اینکه قیمت پنبه به هر فوند ۷ پنس ترقی نماید، زبانی که در هر فوند حاصل میشود به ۱ پنس ترقی می‌نماید." ("Rep. Fact. April 1850", p. 17)

ولی هنگامی که در نتیجه جنگ داخلی آمریکا، قیمت پنبه بحدی ترقی کرد که در یکصد سال اخیر شنیده نشده بود، گزارش‌های کلی لحن دیگری اختیار نمود:

"بهائی که اکنون در ازای آشغال پنبه پرداخته میشود، استفاده مجدد از آشغال بمنزله ماد خام در کارخانه، تاحدی جبران زبانی را میکند که از تفاوت افت میان پنبه هندی و امریکائی ناشی میگردد. این تفاوت تقریباً به ۱/۲۲٪ بالغ میشود. زبان ناشی از بکار بردن پنبه هندی ۲۵٪ است بنحویکه در واقع پنبه برای پسند و ۱/۲ بیشتر از قیمتی که میخورد تمام میشود. آنگاه که پنبه امریکائی هر فوند ۵ یا ۶ پنس قیمت داشت، زبان ناشی از افت چندان مهم نبود زیرا این زبان از ۱/۲ پنس در هر فوند تجساز نشی کرد، ولی این زبان، اکنون که هر فوند پنبه ۲ شیلینگ قیمت دارد و ضرر ناشی از آشغال به ۶ پنس میرسد، بسیار اهمیت است؟" (۱۴) ("Rep. Fact. Oct. 1863", p. 106)

II. افزایش و کاهش ارزش سرمایه

رها سازی و پاسبند سازی آن

گسترش کامل پدیده هائی که ما در این فصل بررسی میکنیم، سیتم اجباری و نیز رقابت در بازار جهانی را، که بطور کلی پایه و فضای حیاتی شیوه تولید سرمایه داری است، مفروض میدارد. ولی این اشکال مشخص تر تولید سرمایه داری فقط هنگامی می‌توانند بطور همه جانبه مطرح گردند که قبلاً ما بهت

(۱۴) آخرین جمله گزارش اشتهاهی را در بردارد. بجای ۱ پنس زبانی که برای آشغال ذکر شده باید ۳ پنس آمد، باشد. در حقیقت این زبان در مورد پنبه هندی به ۲۵٪ بالغ میشد ولی برای پنبه امریکائی فقط از ۱/۲ تا ۱۵٪ بود و اینجا سخن از پنبه اخیر است، چنانکه قبلاً نیز به پایه همین درصد، در مورد قیمت ۵ تا ۶ پنس، محاسبه درستی انجام گرفته است. ضمناً باید این نکته را نیز متذکر بود که نسبت افت پنبه امریکائی‌ش که در اثنای آخرین سالهای جنگ داخلی به اروپا می‌آمد، غالباً بر مراتب بالاتر از گذشته بود. ف. انگلس.

عام سرمایه مفهوم شده باشد . از این گذشته طرح مطالب مزبور خارج از حد و نقشه اثر ما قرار گرفته است و به ادامه احتمالی آن مربوط میگردد . با اینهمه میتوان پدیده هائی را که در عنوان این بند ذکر شده است بصورت کلی در اینجا مطرح ساخت . پدیده های مزبور در مرحله اول با یکدیگر و رثائی بانرخ سود بستگی دارند . و نیز طرح خلاصه شی از این مطالب ولو بدین سبب هم شده لازم است که پدیده های مزبور چنین پنداری را بوجود می آورند که گویی نه فقط نرخ سود بلکه حجم آن - که در واقع با حجم اضافه ارزش یکی است - می تواند مستقل از حرکت اضافه ارزش ، چه حرکت مربوط به حجم آن باشد و چه مربوط به نرخ آن ، کاهش یا افزایش پذیرد .

آیا باید از سوشی رها سازی و پایبند سازی سرمایه را و از سوی دیگر افزایش یا کاهش ارزش آنرا بمنزله پدیده های مختلفی مورد توجه قرار داد ؟

بد و این سؤال پیش می آید : مقصود ما از رها سازی و پایبند سازی سرمایه چیست ؟ افزایش و کاهش یخودی خود مفهوم است . معنای آن چیزی جز این نیست که سرمایه موجود در اوضاع و احوال عصبی اقتصادی - زیرا سخن مربوط به سرنوشت ویژه سرمایه خصوصی معینی نیست - از لحاظ ارزش ، افزایش یا کاهش یابد و لذا ارزش سرمایه ای که برای تولید پیش ریز شده است ، صرف نظر از باروری شی که از طریق کار اضافی مورد استفاده سرمایه حاصل میشود - ترقی و تنزل نماید .

تحت عنوان پایبند سازی سرمایه مقصود ما اینست که اگر قرار باشد تولید به مقیاس گذشته خود ادامه یابد ، ضرور است که از ارزش کل محصول ، حصه های معینی برداشت گردد تا از نه صورت عناصر سرمایه ثابت و متغیر برگرداند شود . آنچه تحت عنوان رها سازی سرمایه مورد نظر ماست اینست که هرگاه قرار باشد تولید در درون مرزهای همان مقیاس قدیم ادامه یابد ، جزئی از ارزش کل محصول که تاکنون ضرورتاً می بایستی مبدل به سرمایه ثابت یا متغیر میشد بصورت سرمایه آماده و اضافی در آید . این رها سازی یا پایبند سازی سرمایه با آزاد سازی یا حبس درآمد فرق دارد . مثلاً اگر اضافه ارزش سالیانه برای سرمایه مفروض $x = c$ باشد ، آنگاه ممکن است در نتیجه ارزشان گشتن کالا هائی که در مصرف سرمایه داران وارد میشود ، $x - a$ کافی گردد تا همان میزان و مسائل لذت بخش و غیره را مانند گذشته برای سرمایه دار تأمین نماید . بنابراین جزئی از درآمد که $a =$ است آزاد میگردد و می تواند یا بمنظور ازدیاد مصرف یا برای تهیله مجدد به سرمایه (انباشت) بکار رود . بعکس اگر برای ادامه همین شیوه زندگی $a + x$ لازم آید ، آنگاه یا باید شیوه زندگی مزبور محدود شود یا جزئی از درآمد $a =$ ، که سابقاً انباشته شده است ، اکنون بصورت درآمد خرج گردد .

افزایش یا کاهش ارزش . ممکنست شامل سرمایه ثابت یا سرمایه متغیر یا هر دو گردد و در مورد سرمایه ثابت نیز می تواند مربوط به جزء استوار یا گردان یا هر دو آنها باشد .

در مورد سرمایه ثابت لازم است مواد خام و کمکی که نیمه ساخته ها نیز در زمره آنها هستند و ما در اینجا آنها را تحت نام مواد خام گرد آورده ایم از کسوه و ماشین آلات و سرمایه استوار غیر از آن از سوی دیگر، مورد توجه قرار گیرند .

ما فوقاً تغییرات عارضه بر قیمت یا بر ارزش مواد خام را بهر چه در رابطه با تأثیر آن نسبت به نرخ سود مورد توجه قرار داده و از آن قانون عامی انتزاع نمودیم که طبق آن ه در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، نرخ سود به نسبت معکوس سطح ارزشی ماده خام قرار میگیرد . و این قانون در مورد سرمایه ای که تازه وارد فعالیت میشود و لذا آنجائی که سرمایه گذاری، یعنی تبدیل پول به سرمایه با آورده بسیاری نخستین بار روی میدهد، مسلماً درست است .

ولی صرف نظر از این سرمایه ای که تازه بکار افتاده است، بخش بزرگی از سرمایه وارد در کار در محیط دوران قرار دارد در حالی که بخش دیگری در محیط تولیدی است . قسمتی از سرمایه بصورت کالا در بازار موجود است که باید به پول مبدل گردد، قسمت دیگر بصورت پول، اعم از هر شکلی که داشته باشد* و وجود دارد که باید از نوبه شرایط تولید برگردد . سرانجام، بخش دیگری از آن در درون محیط تولید هستی دارد که قسماً در شکل بدوی و وسائل تولید از قبیل ماده خام و ماده کمکی، نیمه ساخته هائی که از بازار خریداری میشود، و ماشین آلات و عناصر دیگر سرمایه استوار موجود است و قسمتی دیگر بصورت محصولی است که هنوز روند آمادگی خود را می بیند . تأثیر افزایش یا کاهش ارزش در این مورد وابسته به تناسبی است که متقابلاً میان اجزاء ترکیب کنند، منزه وجود دارد . برای ساده کردن مسئله بدو ابیائیم و تمام سرمایه استوار را ندیده بگیریم و تنها آن قسمت از سرمایه ثابت را که از مواد خام و مواد کمکی، نیمه ساخته ها، کالاهائی که در حال آماده شدن هستند و کالاهائی که در بازار قرار دارند ترکیب شده است مورد توجه قرار دهیم .

هرگاه قیمت ماده خام، مثلاً پنبه ترقی کند، آنگاه قیمت کالاهای پنبه ای - نیمه ساخته ها مانند نخ و کالاهای آماده مانند پارچه و غیره - که با پنبه ارزانتر ساخته شده اند نیز ترقی میکند . همچنین ارزش پنبه ای که هنوز وارد کار نشده و در انبار موجود است و نیز ارزش پنبه ای که هنوز در جریان آمادگی است ترقی می نماید . در مورد اخیر، این ترقی بدان سبب است که پنبه در حال آماده سازی در نتیجه تأثیر قهقراشی، بیانکر زمان کار بیشتری می شود و به محصولی که در آن بمتابجه جز ترکیب کنند، وارد میگردد ارزشی منتقل می نماید که بیشتر از ارزشی است که خود قبلاً دارا بوده و سرمایه دار در ازای آن پرداخت نموده است .

بنابراین چنانچه ترقی قیمتی در ماده خام بروز کند در حالی که توده قابل ملاحظه ای از کالاهای

* یعنی خواه بصورت نقدی باشد خواه سندی، اعتباری و غیره .

آماده ، صرف نظر از مرحله آمادگی آنها ، در بازار موجود باشند ، ارزش این کالاها بالا می رود و لذا ترقی بی در ارزش سرمایه موجود روی می دهد . همین حکم در مورد ذخائر ماده خام و غیره موجود در دست تولید کنندگان نیز صادق است . این ترقی ارزش می تواند زینتی را که در نتیجه تنزل نرخ سود ، ناشی از بالا رفتن ارزش ماده خام ، برای یک تک سرمایه دار و یا برای محیط تولیدی ویژه ای از سرمایه حاصل شده است جبران کند یا بیش از آن زینت را تأمین نماید . بدون آنکه خواسته باشیم در اینجا وارد جزئیات آثار رقابت سهم ، از لحاظ جامع بودن مطلب لازم است متذکر گردیم که اولاً اگر ذخائر مواد خام موجود در انبار ، بمقدار قابل ملاحظه ای باشند آنگاه این امر نسبت به ترقی قیمتی که در منشأ تولید ماده خام بوجود آمده است معکوساً تأثیر می کند . ثانیا هرگاه نیمه ساخته ها یا کالا های آماده موجود در بازار فشار سختی به بازار وارد آورند آنگاه مانع از آن میشوند که قیمت کالا های آماده و نیمه ساخته به نسبت قیمت ماده خامشان ترقی نماید .

در صورت تنزل قیمت ماده خام عکس این حالت بروز میکند یعنی تنزل قیمت ماده خام با یکسان ماندن شرایط دیگر ، نرخ سود را افزایش میبخشد . کالاهائی که در بازار موجود هستند ، کالاهائی که هنوز در جهان آماده شدن قرار دارند ، ذخائر ماده خام دچار ارزش گاهی میشوند و بدین سبب در مورد بالا رفتن همزمان نرخ سود تأثیر معکوس اعمال می نمایند .

مثلاً هر قدر در پایان سال عملکرد ، هنگامیکه ماده خام از تو بمقدار زیاد تحویل میگردد و لذا در مورد محصولات کشاورزی بهنگام حاصل برداری ، ذخائری که در محیط تولید و در بازار موجود هستند کتر باشد بهمان میزان تأثیر تغییرات قیمت خام خالصتر بروز میکند .

در سراسر بررسی ما ، مبدأ تحقیق بر پایه این فرض قرار داشته است که بالا رفتن یا پائین آمدن قیمت ها بیان حقیقی نوسانات ارزشی هستند . ولی چون در اینجا سخن بر سر تأثیری است که این نوسان قیمت ها بر روی نرخ سود اعمال میکند ، مسئله علت بروز این نوسانات در واقع اهمیت ندارد . بنابراین آنچه در اینجا تشريح شده ، در موردی هم صادق است که بالا و پائین رفتن قیمت ها معلول نوسانات ارزشی نبود ، بلکه از تأثیرات سیستم اعتباری ، رقابت و غیر آن ناشی شده باشد .

از آنجا که نرخ سود برابر یا نسبت مازاد ارزش محصول به ارزش کل سرمایه پیش ریخته است ، هرگاه ترقی نرخ سودی رخ دهد که از ارزش گاهی سرمایه پیش ریخته ناشی شده باشد ، این ترقی با زینتی از حیث ارزش سرمایه همراه است ، چنانکه اگر تنزلی در نرخ سود روی دهد که از ترقی ارزش سرمایه پیش ریخته حاصل شده باشد آنگاه تنزل مزبور می تواند احياناً با نفع قهرین باشد .

اما در مورد جزء دیگر سرمایه ثابت یعنی ماشین آلات و سرمایه استوار بطور کلی ، چون ترقی ارزشی که در موارد مزبور رخ میدهد و بهیژه به ساختمانها و زمین و غیره مربوط میشود ، بدون ترقی

بهره زمین نمی تواند مطرح گردد ، لذا در این مقام جای سخن گویی درباره آنها نیست . ولی از لحاظ ارزش گاهی تذکرات زیرین دارای اهمیت کلی است :

۱ - تکمیل های مداومی که انجام میگردد ، ارزش مصرف ماشین آلات موجود و تأسیسات کارخانه ای وغیره را بطور نسبی کم میکند و لذا از ارزش آنها نیز می کاهد . روند مزبور بهرجه در نخستین دوران که ماشین آلات جدید مورد استفاده قرار میگیرند و هنوز بدرجه مشخص از رشد نرسیده اند و لذا پیش از آنکه امکان بازتولید ارزششان را یافته باشند پس در پی کهنه میشوند ، تأثیر قاهرانه ای اعمال میکند . این خود یکی از عللی است که علی الرسم در این قبیل دورانها زمان کار بی اندازه دراز میشود و سیستم تمهیز نهی کار بهنگام روز و شب برقرار میگردد تا ارزش ماشین آلات در مدت کوتاهتری بازتولید شود بدون آنکه لازم باشد بابت فرسایش آنها مبلغ گزافی بحساب آید . چنانچه بعکس ، زمان کوتاه عمل ماشین آلات (عمر کوتاه آنها نسبت به اصلاحات پیش بینی شده) بدینسان جبران نشد ، باشد آنگاه ماشین آلات مزبور جز ارزش بسیار زیادی بابت فرسایش معنوی به محصول منتقل میسازند بنحویکه حتی نمیتوانند با کار دستی نیز رقابت نمایند . (۱۵)

هرگاه ماشین آلات ، تأسیسات ساختمانی و بطور کلی سرمایه استوار بدرجه معینی از رشد رسیده باشد که لااقل عوامل اصلی آن تا مدت طولانی بی تغییر بماند ، آنگاه در نتیجه اصلاحاتی که در اسلوب های باز تولید این سرمایه استوار بعمل می آید نظیر همین ارزش گاهی روی میدهد . در اینصورت ارزش ماشین آلات وغیره نه از آن جهت تنزل میکند که بوسیله ماشین آلات بارآورتر تازه سریعاً راند ، میشوند و یا ارزششان به میزان معینی کاهش می یابد و غیره ، بلکه بدان سبب که اکنون ماشین های مزبور را میتوان ارزانتر باز تولید نمود . این خود یکی از عللی است که توضیح میدهد چرا غالباً موسسات بزرگ فقط در دست دوم رونق پیدا می کنند ، یعنی پس از آنکه مالک اولی ورشکست شده و دومی که آنرا ارزان خرید ، است تولید خفیش را با سرمایه گذاری کمتری آغاز می نماید .

بهرجه در مورد کشاورزی این امر چشمگیر است که همان علل ترقی دهند ، یا تنزل دهند ، قیمت محصول ، ارزش سرمایه را ترقی یا تنزل می دهند زیرا سرمایه مزبور در قسمت اعظم خود عبارت از همان

(۱۵) نمونه هائی از جمله نزد بابج (Babbage) مسکن معمولی - تنزل دستمزد - نیز در اینجا بکار میرود و بهمین جهت است که این ارزش گاهی مداوم بکلی غیر از آن چیزی است که آقای کسری *

در رمز هم آهنگانه اش خواب می بیند .

* Carey, Henry, Charles (۱۷۹۳ - ۱۸۲۹) - اقتصاد دان امریکائی هوادار هم آهنگی

طبقاتی در جامعه بورژوازی .

اکنون لازم است که باز دربارهٔ سرمایه متغیر مطالبی گفته شود . هرگاه ارزش نیروی کار بالا رود بحالت اینکه ارزش وسائل زیستی که برای بازتولید آن لازم است ترقی نمود ، است با همکس ارزش نیروی کار در نتیجه تنزل ارزش این وسائل زیست کاهش یابد - و افزایش و کاهش ارزش سرمایه متغیر بهمانگر چیز دیگری بغير از این در صورت نیستند - آنگاه ، در صورتیکه طول روزانه کار یکسان ماند ، باشد ، تنزل اضافه ارزش با افزایش ارزش نیروی کار و ترقی اضافه ارزش با کاهش ارزش نیروی کار منطبق می کند . ولی ممکن است اوضاع و احوال دیگری رها سازی و پابند سازی سرمایه - نیز در همین حال با آن هم بستگی داشته باشند و این مسئله شی است که پیش از این مورد بررسی قرار نگرفته است و اکنون باید باختصار درباره آن سخن گفت .

چنانچه در نتیجه تنزلی در ارزش نیروی کار ، در ستمزد کاهش یابد (که حتی ممکن است با ترقی قیمت واقعی کار نیز همین باشد) آنگاه بخشی از سرمایه که تاکنون در د ستمزد گذاشته شده بود آزاد میگردد و رها سازی سرمایه متغیر روی میدهد . تأثیر این امر در مورد سرمایه گذاری جدید بطور ساده عمارت از این است که سرمایه منور با نرخ اضافه ارزش بالاتری کار می کند . با پولی کمتر از گذشته همان کمیت کار بحرکت درمیآید و بدینسان جز " ناپرداخته کار بهمان جز " پرداخت شده ، آن بالا می رود . ولی در مورد سرمایه شی که تاکنون در محل بوده است نه تنها نرخ اضافه ارزش ترقی می کند بلکه علاوه بر آن جزئی از سرمایه شی که تا حالا در د ستمزد نهاده شده بود آزاد میگردد . تاکنون سرمایه منور بند بود و جز " دانش شی را تشکیل میداد که می بایستی ، در صورت ادامه فعالیت همقیاس گذشته ، از فروش محصول کسر می شد ، بابت د ستمزد سرمایه گذاری می شد و بمثابة سرمایه متغیر وارد عمل می گردید . اکنون این جز " در اختیار قرار گرفته است و لذا میتواند بمنزله سرمایه گذاری جدید ، خواه برای توسعه همان کسب و کار و خواه بمنظور بکار انداختن آن در محیط تولیدی دیگر ، مورد استفاده قرار گیرد .

بطور مثال فرض کنیم که بدو ۵۰۰ لیره استرلینگ لازم می بود تا در هفته ۵۰۰ نفر کارگر بکار واداشته می شدند و اکنون برای این منظور فقط ۴۰۰ لیره استرلینگ لازم آمد ، با شد . در این صورت اگر حجم ارزش تولید گشته در هر دو مورد = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ باشد ، در مورد اول حجم اضافه ارزش هفتگی = ۵۰۰ لیره استرلینگ و نرخ اضافه ارزش عمارت از $\frac{500}{1000} = 50\%$ بود . ولی پس از تنزل

دستبرد حجم اضافه ارزش عبارت از ۱۰۰۰ لیره استرلینگ منهای ۴۰۰ لیره استرلینگ = ۶۰۰ لیره استرلینگ میشود و نرخ اضافه ارزش $\frac{1}{150} = 150\%$ میگردد و این بالا رفتن نرخ اضافه ارزش برای کسی که میخواهد با یک سرمایه متغیر ۴۰۰ لیره شی و سرمایه ثابت متناسب با آن و مؤسسه جدیدی در همان محیط تولیدی باز کند و تنها نتیجه بدست آمده است و ولی در این مورد برای مؤسسه شی که در حال کار کردن است و تنها نتیجه عبارت از این نیست که در اثر کاهش ارزش سرمایه متغیر حجم اضافه ارزش از ۵۰۰ به ۶۰۰ لیره استرلینگ بالغ شده و نرخ اضافه ارزش از ۱۰۰ به ۱۵۰٪ ترقی کرده است علاوه بر این ۱۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه متغیر آزاد شده است که با آن می توان باز هم کار را مورد بهره کشی قرار داد و بنابراین نه تنها بهره کشی از همان کیمت کار بنحو سود آوتری انجام میگردد بلکه این امکان نیز وجود پیدا میکند که در نتیجه آزاد شدن ۱۰۰ لیره استرلینگ و با همان سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره شی تعداد کارگری بیش از گذشته را با نرخ بالاتر مورد بهره کشی قرار داد و

اکنون معکوس این حالت را ببینیم و فرض کنیم که نسبت بدوی تقسیم محصول و با ۵۰۰ کارگر شافل و عبارت از $400v + 600m = 1000$ و لذا نرخ اضافه ارزش = ۱۵۰٪ باشد و بنابراین در چنین حالتی کارگر در هر هفته $\frac{1}{5}$ لیره استرلینگ = ۱۶ شپلینگ دریافت می کند و چنانچه در نتیجه بالا رفتن ارزش سرمایه متغیر و اکنون ۵۰۰ نفر کارگر در هفته ۵۰۰ لیره استرلینگ خرج بر میدارند و در آن صورت مزد هفتگی هر کارگر برابر با یک لیره استرلینگ خواهد بود و لذا ۴۰۰ لیره استرلینگ فقط میتوان ۴۰۰ کارگر را بکار وادارد و بنابراین اگر قرار باشد باز همان تعداد کارگرانی را که تاکنون اشتغال داشته اند به حرکت درآورد و آنگاه چنین خواهیم داشت: $400v + 500m = 1000$ و در آن صورت نرخ اضافه ارزش از ۱۵۰ به ۱۰۰٪ و لذا به نسبت $\frac{1}{5}$ و تنزل خواهد داشت و در این مورد برای یک سرمایه گذاری نو تنها نتیجه حاصله عبارت از تقلیل نرخ اضافه ارزش است و پس هرگاه شرایط دیگر یکسان مانده باشند و نرخ سود نیز در ارتباط با این تقلیل و هر چند نه بهمان نسبت و تنزل میکند اگر مثلاً $c = 2000$ باشد و آنگاه در مورد اول چنین خواهیم داشت: $600m + 400v + 2000c = 3000$ و $150\% = m'$ و $p' = \frac{1}{150}$ و در مورد دوم چنین: $500v + 2000c = 3000$ و $m' = 100\%$ و $p' = \frac{1}{50}$ و بالعکس برای سرمایه شی که در حال عمل است نتیجه دوگانهای بدست میآید با ۴۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر اکنون فقط میتوان ۴۰۰ کارگر را بکار واداشت و آنهم با نرخ اضافه ارزش برابر با ۱۰۰٪ و بنابراین کارگران منور اضافه ارزش کلا به ارزش ۴۰۰ لیره استرلینگ تحویل می دهند و علاوه بر این چون بحرکت درآوردن سرمایه ثابت به ارزش ۲۰۰۰ لیره استرلینگ محتلزم ۵۰۰ نفر کارگر است و در آن صورت ۴۰۰ نفر کارگر فقط سرمایه ثابتی به ارزش ۱۶۰۰ لیره استرلینگ را بحرکت درمی آورند و بنابراین چنانچه قرار باشد که تولید

مقیاسی که تاکنون داشته است ادامه یابد و $\frac{1}{5}$ ماشین آلات را که نمانند، آنگاه ناگزیر باید سرمایه‌
متغیر به میزان ۱۰۰ لیبره استرلینگ افزایش یابد تا از آن پس نیز مانند گذشته ۵۰۰ نفر کارگر بکارواد^{شته}
شوند. و این امر امکان پذیر نیست مگر آنکه سرمایه‌آزادی که تاکنون در اختیار بود، است پایند شود،
یعنی جزئی از انباشت که می‌بایست صرف توسعه می‌شد اکنون فقط برای جبران کسری بکار رود یا آنکه
قسمتی از آنچه بمثابة درآمد برای خرج کردن تخصیص داده شد، بود به سرمایه‌قدیمی افزود، شود.
در اینصورت با سرمایه‌گذاری بیشتری به میزان ۱۰۰ لیبره استرلینگ بابت سرمایه‌متغیر، ۱۰۰ لیبره
استرلینگ کمتر اضافه ارزش تولید می‌گردد. برای آنکه همان تعداد کارگران بکارگماشته شوند سرمایه‌
بیشتری ضرورت پیدا میکند و در عین حال اضافه ارزشی که هر کارگر منفرداً تسلیم می‌نماید کمتر می‌شود.
فناوری که از رهائی و زیانهای که از پایند شدن سرمایه‌متغیر ناشی میشوند، هردو فقط در
مورد سرمایه‌ئی وجود پیدا می‌کنند که در حین عمل است و بنابراین تحت شرایط معینی در حال بازتولید
می‌باشد. در مورد سرمایه‌گذاری نو، فایده از یکسو و زیان از سوی دیگر محدود به بالا رفتن یا پائین
آمدن نرخ اضافه ارزش و تغییر می‌شود که در ارتباط با آن، ولو نه بهمان نسبت، عارض نرخ سود
می‌گردد.



آزاد سازی و پایند سازی سرمایه‌متغیر، که ما هم اکنون از بررسی آن فارغ شده ایم، نتیجه
پائین آمدن و بالا رفتن ارزش‌خاص سرمایه‌متغیر، یعنی هزینه‌های بازتولید نیروی کار است. و لسی
چنانچه بعلت تکامل نیروی بارآور، با یکسان ماندن نرخ دستمزد، تعداد کمتری کارگر لازم شود تا
همان حجم سرمایه‌ثابت را بحرکت درآورد، آنگاه نیز ممکن است که آزاد سازی سرمایه‌متغیر انجا پذیر
همچنین بعکس، اگر در پی کاهش نیروی بارآور کار، کارگران بیشتری برای چرخاندن همان حجم
سرمایه‌ثابت لازم آیند، آنگاه ممکن است که پایند ساختن سرمایه‌الحاقی متغیر نیز روی دهد. و لسی
در مقابل، چنانچه جزئی از سرمایه‌ئی که سابقاً بمثابة سرمایه‌متغیر مورد استفاده بود اکنون بصورت
سرمایه‌ثابت بکار رود، لذا فقط تغییری در رسم بندی اجزاء ترکیب‌کننده سرمایه‌واحد بوجود می‌آید،
آنگاه البته این رهداد بر نرخ اضافه ارزش مانند نرخ سود تأثیر می‌گذارد ولی مربوط به قسمتی نیست که
در اینجا تحت عنوان پایند سازی و آزاد سازی سرمایه مطرح است.

چنانکه دیدیم، سرمایه‌ثابت نیز می‌تواند در نتیجه بالا رفتن یا پائین آمدن ارزش‌خاصی که
از آن ترکیب یافته است، هم مقید گردد و هم آزاد شود. اگر از این مورد صرف نظر شود، پایند سازی
سرمایه‌ثابت فقط در صورتی امکان پذیر است که (بخیر از مواردی که جزئی از سرمایه‌متغیر به سرمایه
ثابت تبدیل می‌گردد) نیروی بارآور کار ترقی کرده باشد و لذا همان حجم کار، محصول بیشتری به بار

آورد و بنابراین سرمایه ثابت بیشتری را بحرکت درآورد. در اوضاع واحوال معینی ممکن است همین امر با وجود کاهش نیروی بارآور روی دهد، بنحویکه، مثلاً در کشاورزی، همان مقدار کارپرای آنکه همان محصول را تولید نماید به وسائل تولید بیشتری از قبیل بذر و کود و زه کشی و غیره احتیاج پیدا کند. ممکن است بدون آنکه کاهش در ارزش روی دهد از سرمایه ثابت مقداری آزاد شود، مثلاً اگر در اثر اصلاحات، کاهرد نیروهای طبیعت و غیره این امکان بوجود آید که سرمایه ثابت کم ارزش تری نسبت به سرمایه ثابت پر ارزش تر گذشته همان خدمات فنی را انجام دهد.

در کتاب دوم دیدیم*، پس از آنکه کالاها به پول مبدل شدند، یعنی بفروش رفتند، جزء معینی از این پول قهراً باید از نو بصورت عناصر مادی سرمایه ثابت درآید بنحویکه این تبدیل دقیقاً طبق نسبت هائی باشد که مقتضای خصلت فنی مشخص هر محیط تولیدی معین است. در این مورد - اگر از دستمز و لذا از سرمایه متخیر چشم پنهانیم - مهمترین عامل در همه رشته ها عبارت از ماده خام است که متضمن مواد کمکی نیز می شود. مواد کمکی بجزه برای آن رشته های تولیدی بی اهمیت دارند که ماده خام معنای خاص در آنها وارد نمی شود، مانند معادن بطور کلی صنایع استخراجی. آن جزء قیمت که باید فرسایش ماشین آلات را جبران نماید، تا هنگامیکه ماشین آلات بطور کلی قابل استفاده هستند، بیشتر بصورت ذهنی در محاسبه وارد میشود. زیرا این مسئله چندان اهمیت ندارد که امروز یا فردا، ماده را در کدام بخش از اوگرد سرمایه، جزء منور پرداخت شده و پول جانشین آن میشود. در مورد مواد خام وضع بگونه دیگر است. چنانچه قیمت ماده خام بالا رود آنگاه شاید چنین پیش آید که پس از وضع دستمز از ارزش کالا، امکان اینک جای ماده خام منور را تماماً پر کرد وجود نداشته باشد. بنابراین نوسانات شدید قیمت موجب وقفه ها، در رگه های بزرگ و حتی بروز فاجعه هائی در روند بازتولید گردد. محصولات خاص کشاورزی و مواد خامی که از طبیعت آلی برمیخیزند، بجزه آن مواد می هستند که در نتیجه تغییر در میزان حاصل برداری و غیره در معرض این قبیل نوسانات قرار دارند. (در اینجا باز از سیستم اعتباری کاملاً صرف نظر شده است). در این عرصه ممکن است همان کمیت کاره بر اثر شرایط کنترل ناپذیر طبیعت و در نتیجه فصول مساعد یا نامساعد و غیره، بیانگر مقادیر بسیار مختلفی از ارزش مصرف گردد و بدین سبب اندازه معینی از این ارزشهای مصرف قیمت بسیار متفاوتی داشته باشند. هرگاه ارزش x در ۱۰۰ فوند کالای a نموده شده باشد، آنگاه قیمت یک فوند $\frac{x}{100} = a$ خواهد بود. و اگر x در ۱۰۰۰ فوند a نمایش یافته باشد در آن صورت قیمت یک فوند $\frac{x}{1000} = a$ میشود و غیره. بنابراین یکی از عوامل نوسان در قیمت ماده خام همین است. در همین عامل که در اینجا فقط بخطا طر جامع بودن موضوع ذکر میشود - زیرا رقابت و سیستم اعتباری هنوز خارج از حیطه بررسی ما قرار دارند

* سرمایه، ترجمه فارسی، جلد دوم، ص ۲۹۷ "بازتولید و گردش همه سرمایه اجتماعی"

— اینست: بینا بر طبیعت اشیا، مواد گیاهی و حیوانی، که نمو تولید شان تابع قوانین ارگانیک مشخصی است و با دورانی معین طبیعی بستگی دارد، نمیتوانند بطور ناگهانی بهمان مقیاس تکثیر شوند که مثلا در مورد ماشین آلات و دیگر عناصر سرمایه استوار، ذغال سنگ، سنگ معدن و غیره، مقدورا و تکثیرشان در صورت مفروض بودن دیگر شرایط طبیعی ممکن است در یک کشور پیشرفته صنعتی در عرض مدت کوتاهی انجام گردد. بنابراین ممکن و حتی در تولید سرمایه داری پیشرفته اجتناب ناپذیر است که تولید و تکثیر آن جزء ثابت سرمایه که مرکب از سرمایه استوار، ماشین آلات و غیره است برجستگی از همان سرمایه که از مواد خام ارگانیک ترکیب یافته است پیشی بگیرد، و بنحویکه تقاضا در مورد این قبیل مواد خام سربلندتر از عرضه ترقی نماید و لذا قیمت آنها بالا رود. این ترقی قیمت عملا دارای این پی آمد است که اولاً این ماده خام میتواند از نقاط بسیار دور وارد شود، زیرا بالا بودن قیمت هزینه های بزرگ حمل و نقل را می پوشاند، و ثانیاً موجب میشود که تولید این مواد خام زیاد تر گردد، ولی این وضعی است که بنا بر طبیعت امر شاید فقط یکسال دیرتر امکان دهد که تکثیر واقعی حجم محصولات عملی گردد. ثالثاً استفاده از همه نوع محصولات جان شین ساز که سابقاً بی مصرف بود، و نیز برخورد مقتصدانه تر نسبت به فضولات، آنگاه که ترقی قیمتها دارد بطور محسوس برگسترش تولید و عرضه تأثیر می کند غالباً دیگر نقطه عطف سر رسید، است یعنی نقطه ای که در نتیجه ترقی طولانی و پایدار ماده خام و همواره کالاهایی که ماده مزبور بصورت ضروری در آنها وارد است، تقاضا تنزل می کند و لذا واکنشی نیز در قیمت ماده خام بروز می نماید. صرف نظر از تشنجاتی که بر اثر ارزش گاهی سرمایه به اشکال مختلفه بوجود می آید، اوضاع و احوال دیگری نیز وارد میشوند که باید فوراً متذکر گردید.

ولی نخست از آنچه تاکنون گفته شد، به روشنی برمی آید که: هر قدر تولید سرمایه داری بیشتر تکامل یافته باشد و لذا هر اندازه وسایل تکثیر ناگهانی و پایدار جزئی از سرمایه ثابت که از ماشین آلات و غیره ترکیب یافته است بیشتر باشد و هر قدر انباشت سربلندتر انجام گیرد (بهتره در دورانی رونق) بهمان اندازه اضافه تولید نسبی ماشین آلات و دیگر عناصر سرمایه استوار بزرگتر است و نیز بهمان اندازه کم تولیدی نسبی در مورد مواد خام گیاهی و حیوانی فراوانتر روی می دهد، و بهمان قدر هم ترقی قیمت آنها و واکنش منطبق با آن، که قبلاً توصیف شده است، محسوس تر می گردد. بنابراین بهمان اندازه نیز التهاباتی، که مسبب آن همین نوسان شدید در قیمت یکی از عمده ترین عناصر روند باز تولید است فراوان تر می شود.

اکنون اگر این قیمت های بالا رفته فرویزد، خواه به سبب اینکه ترقی آنها از یکسو موجب کاهش تقاضا شده است و از سوی دیگر در رجائی موجب گسترش تولید شده و در جای دیگر اقدام به وارد کردن کالا از نقاط دور دستی را ایجاد کرده است که تاکنون کمتر مورد استفاده بود، و یا به پیچوجوه از آنها

استفاده نمی شده است و در نتیجه این هر دو، عرضه مواد خام بر تقاضای آن پیشی گرفته است. بهره آنکه زبادتش عرضه بر تقاضا بهنگامی صورت میگیرد که قیمت های بالای قدیم جهان دارند - آنگاه باید نتیجه آنها از جهات مختلفی مورد بررسی قرار داد. فرویزی ناگهانی قیمت فرآورده های خام تریزی در برابر باز تولید آنها قرار می دهد و بدینسان انحصار کشورهای تولید کننده بدوی، که تحت شرایط مساعد تری تولید میکنند، از نو برقرار میشود. شاید برقراری مجدد این انحصار با برخی مشکلات همراه باشد ولی بهرحال استقرار می یابد. البته باز تولید مواد خام در اثر انگیزشی که یافته است بهره در کشورهای کمی پیش انحصار این تولید را در دست دارند بمقیاس گسترده تر ادامه پیدا میکند. ولی پایه ای که بر مبنای آن تولید در نتیجه گسترش ماشین آلات و غیره ادامه می یابد و اکنون پس از برخی نوسانات باید بمثابة پایه عادی نو، بمنزله نقطه عزیمت جدید تلقی گردد، بر اثر رهداد هائیکه در اثنای دور اخیر واگرد از سرگذرانده بسیار توسعه یافته است. ولی علاوه بر این باز تولید که در بخشی از منابع فرعی مواد خام تازه داشت رونق میگیرد از نو با مشکلات زیادی روبرو می شود. چنین است که مثلا از روی جدولهای صادراتی می توان ملبوساً نشان داد چگونه طی ۳۰ سال اخیر (تا ۱۸۶۵) هزار که تولید پنجه آمیکائی تنزل میکند تولید پنجه هندی افزایش می یابد و سپس ناگهان دوباره بصورت کم و بیش پایدار دچار کاهش می شود. بهنگام گرانی مواد خام سرمایه داران صنعتی متحد می شوند و اتحادیه هائی بمنظور تنظیم تولید تشکیل می دهند. چنین بود که است مثلا در منچستر بمسال ۱۸۴۸، پس از بالا رفتن قیمت های پنجه، و نظیر آن در ایرلند برای تولید کتان، ولی بحض اینک انگیزه مستقیم کنار می رود و اصل عصبی رقابت مبتنی بر "خریداری از ارزانترین بازار" حاکم میشود (بجای هد فی که اتحادیه های مزبور قرار داده بودند. د اثر بر اینکه قابلیت تولید را در کشورهای تولید کننده اصلی، صرف نظر از قیمت مستقیم و آنتی که فعلا برای تحویل محصول دارند، تشهق نمایند) - بنابراین بحض اینک اصل رقابت حکومت تام الاختیار خود را از سر میگیرد، تنظیم عرضه را مجدداً بمعهد "قیمت" واگذار میکند. همه اندیشه ها درباره کنترل مشترک بهرگیر و پیش گیرانه تولید - یعنی کنترلی که در مجموع و بطور عمده مطلقاً با قوانین تولید سرمایه داری سازگار نیست و لذا همواره بصورت آرزوی پارسا یانه ای باقی می ماند و یا در لحظات خطر فوری بزرگ و بیچارگی استثنائاً به اقدامات مشترکی محدود میگردد - جای خود را به این باور می سپارد که عرضه و تقاضا متقابلاً یکدیگر را منظم می کنند. (۱۶) در

۱۶) از زمانی که مطالب بالا نوشته شده (۱۸۶۵)، بر اثر گسترش سریع صنعت در همه کشورهای متقدم بهره در آمریکا و آلمان، رقابت در بازار جهانی بر مراتب بالا گرفته است. این واقعیت که بسا بزرگ شدن سریع و غول آسای نیروهای با رأور جدید، نیروهای مزبور هر روز بیشتر از حد توان سرمایه داری مبادله کالا، که باید در درون آن حرکت نمایند، تجاوز می کنند - واقعیتی

این مورد خزانه سرمایه داران به اندازه‌ی درشت و زمخت است که حتی بازرسان کارخانجات مکرر در مکرر ضمن گزارشهای خود در آن باره فریاد به آسمان بلند می‌کنند. تغییر و تبدیلی سالهای خوب و بد نیز طبیعتاً مواد خام ارزانتری را در چهاره پیش می‌آورد. صرف نظر از تأثیر بلاواسطه‌ای که این امر در مورد توسعه‌ی پایی تقاضا اعمال می‌کند، تأثیر سابق الذکر را بر روی نرخ سود، که بمثابة انگیزنده عمل می‌نماید، بر آن می‌افزاید. و آنگاه روند فوق الذکر مبنی بر سهقت گیری تدبیری تولید ماشین آلات و غیره بر تولید مواد خام، بمقیاس بزرگتری تکرار میگردد. بهسازی واقعی مواد خام، پنجه که تحویل آن نه تنها از نظر کمی بلکه از لحاظ کیفیت مرغوب تأمین شده باید، مثلاً تحویل پنجه جنس امریکائی به وسیله هندوستان، مستلزم تقاضای منظم افزایش و مداوم از سوی اروپاست. (بکلی صرف نظر از شرایط اقتصاد می‌ی که تولید کنند، هندی را در وطن خویش تحت آن قرار می‌دهد). ولی بدینسان محیط تولیدی مواد خام فقط ضربه آسا، گاه بطور ناگهانی گسترش می‌یابد و سپس در چهاره قاهرانه در رهم کشید، میشود. تمام این اوضاع و احوال را مانند ماهیت تولید سرمایه داری بطور کلی، می‌توان در بحران پنجه ۱۸۶۱-۱۸۶۵ با کمال خوبی مطالعه نمود. طی بحران مزبور این پدیده نیز اضافه شد که برای مدتی ماده خامی که یکی از اساسی‌ترین عناصر با تولید است بکلی نایاب گردید. در واقع این نیز ممکن است که قیمت‌ها ترقی کنند در حالی که عرضه بعد اشباع رسید ولی این اشباع تحت شرایط سختی قرار داشته باشد. * و یا امکان دارد که واقعا کمبود ماده خام وجود داشته باشد. در بحران پنجه بد و پدید، اخیر روی داد.

است که حتی امروز در زمهر سرمایه داران نیز بیش از پیش نفوذ می‌کند. این امر بهره در د علامت نمود، میشود. نخست در و سوا سر جید و همه گیر حمایت گمرکی، که با حمایت گری گذشته از این جهت فرق دارد که مخصوصاً اقلام صادراتی را مورد حمایت قرار می‌دهد. دوم در کارتسل (تروست) های کارخانه داران همه عرصه های تولیدی که بمنظور تنظیم تولید و لذا برای تنظیم قیمت‌ها و سودها تشکیل میشود. بدیهی است که این تجربیات فقط می‌تواند در جو اقتصادی نسبتاً مساعدی به نتیجه برسد. نخستین طوفان باید ناگزیر آنها را بزمین پرتاب کند و ثابت نماید که اگر تولید نیاز به انتظام دارد مسلماً طبقه سرمایه دار نیست که برای انجام آن فراخوانده شده است. ضمناً هدف کارتسل‌های مزبور فقط مراقبت در این امر است که کوچک ترها باز هم سرپرتر از گذشته در کام بزرگترها فرو روند. - فرید ریش انگلس

* یعنی ممکن است عرضه بعدی رسیده باشد که بالقوه بتواند تمام تقاضای موجود در بازار را برآورده ولی شرایط پنحوی باشد که عملاً امکان رفع نیازمندیها با بازار را دشوار سازد. (مترجم)

بنابراین هر قدر که در تاریخ تولید بیشتر به بلاواسطه تنه در روان معاصر نزدیک می‌شیم، بهمان اندازه منظم تر به این پدیده، به ویژه در رشته های کلیدی صنعت، برمیخوریم که پیوسته میان گرانسی نسبی مواد خام مأخوذ از طبیعت ارگانیک و ارزش گاهی بعدی ناشی از آن، تفاوت مکرری وجود دارد. در مثالهایی که ذیلا از گزارشهای بازرسان کارخانجات گرفته شده، شواهد آنچه را که تاکنون میماند، هسته است خواهیم دید.

آموزش تاریخی‌تری که می‌توان از بررسی در مورد کشاورزی نیز بدست آورد اینست که سیستم سرمایه داری با یک کشاورزی عقلانی مغایرت دارد یا کشاورزی عقلانی با سیستم سرمایه داری سازگار نیست (هرچند این سیستم موجب پیشرفت فنی آنست) و کشاورزی پایه کار دهقانان خرد، پائی که خود روی زمین کار میکنند احتیاج دارد و یا نیازمند آنست که تحت نظارت تولید کنندگانی درآید که با هم اتحاد کرده اند.

اکنون در پی آنچه فوقاً بیان کرده ایم، شواهدی را که از گزارشهای کارخانه‌های انگلستان گرفته شده است می‌آوریم.

"وضع کسب و کار بهتر است، ولی دور تناهی زمانهای خوب بود در نتیجه افزایش ماشین آلات کوتاهتر میشود و نظر به اینکه همراه آن تقاضای ماده خام فزونی می‌یابد، نوسانات در وضع کسب و کار نیز فراوان تر تکرار میشوند. ۰۰۰ عجالتاً نه تنها پس از سراسیمگی ۱۸۵۷ اعتماد ازنو برقرار شد ماست بلکه بنظر مهندس سر خود سراسیمگی هم فراموش شده باشد. مسئله اینکه آیا این سهبودی وضع دوام خواهد داشت یا نه تا حد بسیار زیاد بسته به قیمت ماده خام است. از هم اکنون علائمی بمن نشان میدهند که در برخی موارد کار به سرحدی رسیده است که در ورا آن ساخت مصنوعات مرتباً کمتر سود آور میشود، تا آنجا که سرانجام سود دهی آن کاملاً متوقف گردد. مثلاً اگر سالهای پرسود ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ را در مورد صنعت ورستد* در نظر گیریم مشاهده می‌کنیم که قیمت پشم شانه شده انگلیسی هر فوند ۱۳ پنس قیمت داشت در حالی که پشم استرالیائی به فوندی ۱۴ تا ۱۷ پنس بالغ میگردد و نیز دیده میشود که در میانگین ده ساله ۱۸۴۱ تا ۱۸۵۰ قیمت متوسط پشم انگلیسی از ۱۴ پنس و پشم استرالیائی از ۱۷ پنس هرگز بالاتر نرفته است. ولی در آغاز سال ناهمگون ۱۸۵۷، پشم استرالیائی به ۲۳ پنس رسید، بود و در سامبر آن سال یعنی در بدترین زمان سراسیمگی به ۱۸ پنس تنزل نمود. اما در جریان سال ۱۸۵۸ دوباره به قیمت کنونی ۲۱ پنس ترقی کرد. پشم انگلیسی نیز در ۱۸۵۷ با ۲۰ پنس شروع

* Worsted = صنعت شانه زنی پشم با الیاف بلند.

کرد، در آوریل و سپتامبر ۲۱ پنس ترقی نمود، در ژانویه ۱۸۵۸ تا ۱۴ پنس پائین آمده و از آن تاریخ تا ۱۷ پنس ترقی نمود، بطوریکه نسبت به متوسط ده ساله مذکور در هر فوند بمیزان ۳ پنس بالاتر قرار گرفته است. ۰۰۰ بنظر من این امر نشان میدهد که یا ورشکست‌های سال ۱۸۵۷ که معلول قیمت‌های مشابه بود، فراموش شده اند یا پشم درست‌بمیزانی تولید خواهد شد که در وکهای موجود امکان رشتن دارند، و یا اینکه قیمت‌های منسوجات ترقی‌یافته خواهند داشت ۰۰۰ ولی من در تجربیاتی که تاکنون داشته‌ام دیده‌ام چگونه در مدتی که از لحاظ کوتاهی باور نکردنی است در وکها و دستگاہهای بافندگی نه تنها تعداد خود را چند برابر کرده اند، بلکه بر سرعت عمل خود نیز بمراتب افزوده اند، و علاوه بر این مشاهده نمودم که صادرات پشم ما به فرانسه تقریباً بهمین نسبت افزایش یافته است در حالی که سن متوسط گوشتدان چه در داخل چه در خارج پیوسته پائین‌تر می‌رود، زیرا جمعیت بر سرعت زیاد میشود و دام پروران میخواهند هر قدر زودتر ممکن باشد دام خود را به پول مبدل نمایند. بهمین جهت غالباً دچار نگرانی عیبی شده‌ام وقتی کسانی را دیده‌ام که بدون اطلاع از این واقعیات سرنوشت و سرمایه‌شان را در اموری قرار داده اند که موفقیت آن وابسته به واردگشتن محصول واحدی است که فقط طبق قوانین ارگانیک معین تکثیر پذیر است. ۰۰۰ بنظر میرسد که وضع عرضه و تقاضای همه مواد خام ۰۰۰ بسیاری از نوسانات در صنایع پنبه و همچنین وضع بازار پشم انگلستان را در نهایت سال ۱۸۷۱ و بحران کسب و کاری که از آن برخاسته است روشن می‌سازد. (۱۷)

(R. Baker: Rep. Fact., Oct. 1858, p. 56-61).

دوران شکوفان صنعت پشمینه و ست رایدینگ^۱ پورک شیر، سال ۱۸۴۹-۱۸۵۰ بود. در سال ۱۸۳۸ صنعت مزبور ۲۹۲۴۶ نفر را اشتغال داشت، ۳۷۰۶۰ نفر در ۱۸۴۳، ۴۸۰۹۷ نفر در ۱۸۴۵، ۷۴۸۹۱ نفر در ۱۸۵۰ در آنجا بکارگماشته شده بودند. در همین بخش: در ۱۸۳۸ تعداد دستگاہهای بافندگی مکانیکی ۲۷۶۸ بود که در ۱۸۴۱ به ۱۱۴۵۸، در ۱۸۴۳ به ۳۷۷۰، در ۱۸۴۵ به ۱۹۱۲ دستگاہ رسید و در سال ۱۸۵۰ به ۲۹۵۳۹ دستگاہ بالغ گردید. ("Rep. Fact. [31. Oct.] 1850" p. 60) ولی از اکتبر سال ۱۸۵۰ کم‌کم این شکوفائی صنعت پشم‌شانه شده در مظان تردید قرار گرفت. در گزارش آوریل ۱۸۵۱، بازرسیار بیکر دربارهٔ لیدز^۲ می‌نویسد: ***
چنین میگوید:

"از مدتی به اینطرف وضع کسب و کار بسیار ناپسند است. ریسندگان نخ‌شانه‌ای بر سرعت سودهای

(۱۷) روشن است که ما همانند آقای بیکر، بحران پشم ۱۸۷۱ را بعد چنان سبب قیمت‌های زیاد و خامی صنایع توضیح نمیدهم. این بعد چنان سبب خود فقط نشانی بود بحران، بحران عمومی، فهد ریش انگلس

سال ۱۸۵۰ را از دست می دهند و اکثر بافندگان نیز پیشرفت ویژه ای ندارند . گمان می کنم که در این لحظه بیش از هر زمان دیگری ماشین های پشم متوقف هستند و بهندگان کتان نیز کارگران را اخراج کرده و ماشین ها را میخوابانند . در واقع اکنون دور پیمائی های صنعت نساجی فوق العاده و ناروشن است و فکر میکنم ما بزودی در خواهم یافت .۰۰۰ که هیچ تناسبی میان ظرفیت تولید و کسبها و میزان ماده خام و ازدیاد جمعیت مورد توجه قرار نمی گیرد . (ص ۵۶) .

همین حکم درباره صنعت پنبه نیز معتبر است . در همین گزارش مورد استناد ، ملاحظه به اکثر سال ۱۸۵۸ آمده است :

" از هنگامیکه ساعات کار در کارخانه ها تثبیت شده ، میزان مصرف ماده خام ، تولید و مستمر در سراسر صنایع نساجی به محاسبه ساده سه قلمی^{***} تحصیل گردیده است .۰۰۰ من از روی یکی از اظهارات اخیر ۰۰۰ آقای بنس^{**} شهردار کتونی پلاک بیورن درباره صنایع پنبه ، که وی ضمن آن آمار صنعتی ناحیه خود را با ممکن ترین دقت تنظیم کرده است ، نقل قول می کنم :

" هر قوه اسب بخار واقعی ، ۴۵۰ دوك خود کار^{***} یا دستگاههای آماده کنند را بحرکت در می آورد ، یا به ۲۰۰ دوك از دستگاه تروسنل^{***} یا به ۱۵ دستگاه نساجی برای پارچه هائی به پهنای ۴۰ اینچ با اضافه ماشین های چرخه گردان ، برش برداخت ، تحریک می بخشد . در مورد به سنگ هر قوه اسب ۲/۳ کارگر را مشغول می سازد ولی در بافندگی به ده نفر کارگر نیاز دارد . دستمزد متوسط آنها سرانه به آسانی به ۱۰ شیلینگ ونیم در هفته بالغ میشود .۰۰۰ شماره هائی که برای تارها بکار می رود عبارت از ۳۰ و ۳۲ برای پود شماره های ۳۴-۳۶ هستند . چنانچه فرضاً نخ تولید شده در هفته به ۱۳ اونس در هر دوك برسد ، آنگاه تولید هفتگی به ۸۲۴۷۰۰ فوند نخ بالغ میگردد که بابت آن ۹۷۰۰۰۰ فوند یا ۲۳۰۰ عدل پنبه به قیمت ۲۸۳۰۰ لیره^{*} استرلینگ مصرف شده است .۰۰۰ در پخش

* در متن ، کلمه Regeldetri بکار رفته است که در ترجمه فرانسه بجای آن règles detrois یعنی قاعده سه تائی " و در ترجمه روسی نیز در همین معنی " Тройное Правило " ذکر شده است ، ولی نظر باینکه در لغت نامه ای که در پایان جلد سوم متن آلمانی کتاب آمده این کلمه به Dreisatzrechnung ترجمه شده است ما ترجیح دادیم که معادل فارسی آنرا بصورت " محاسبه سه قلمی " بیاوریم . بهر حال توضیحاتی که بعد آمده است نشان می دهد که غرض از آن محاسبه طبق سه قلم : ماده خام ، تولید و دستمزد است .

Baynes **

Self - actor ***

Throstle ****

ما (در دایره شی به شعاع ۵ مایل انگلیسی در اطراف بلاک بیورن) مصرف هفتگی پنبه ۱۵۳۰۰۰۰ فوند یا ۳۶۵۰۰ عدل قیمت ۴۴۶۲۵ لیره استرلینگ است . این مبلغ عبارت از $\frac{1}{18}$ کل مصرف پنبه سی کشور متحد پادشاهی و $\frac{1}{4}$ مجموع نساجی مکانیکی است .*

* بنابراین طبق محاسبه آقای بینس تعداد مجموع دکهای پنبه سی کشور متحد پادشاهی باید به ۲۸ ۸۰۰۰۰۰ بالغ گردد و برای آنکه دکهای مزبور را در حال کار کردن کامل نگاه داشت سالانه ۱۴۳۲۰۸۰۰۰۰ فوند پنبه ضرور است . ولی واردات پنبه سی پس از وضع صادرات ، در سالهای ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ بیش از ۱۰۲۲۵۷۶۸۳۲ فوند نبوده است . بنابراین قاعدتا باید کسری در حدود ۴۰۹۵۰۳۱۶۸ فوند اتفاق افتاده باشد . آقای بینس که لطف کردند و با من بر سر این

مطلب صحبت داشتند ، عقیده دارند که اگر محاسبه مصرف سالانه پنبه بر پایه مصرف ناحیه بلاک بیورن انجام شود آنگاه در نتیجه تفاوتی که نه تنها در مورد شماره های نخ رشته وجود دارد بلکه از لحاظ ماشین آلات عالی سی که در آن ناحیه بکار میرود ، ارقام بزرگتری را بدست خواهد داد . وی مجموع مصرف پنبه سالانه کشور متحد پادشاهی را به ۱۰۰۰ میلیون فوند تخمین میزند . ولی اگر حق با او باشد و واقعا زیادتی واردات به میزان $\frac{1}{4}$ ۲۲ میلیون روی دهد در آنصورت بنظر میرسد که تقاضا و عرضه از هم اکسبون تعادل تقریبی بدست میآورند ، حتی بدون آنکه ما دکها و دستگاههای اضافی سی را بحساب آوریم که بنا باظهار آقای بینس دارند در ناحیه خود او کار میکند آرنده طبق گفته وی احتمالا باید نسبت به نواحی دیگر هم از همین قرار قضاوت نمود . (ص ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱) .

III. شواهد عمومی : بحران پنبه سالهای ۱۸۶۱-۱۸۶۵

پیشینه تاریخی ۱۸۴۵-۱۸۶۰

سال ۱۸۴۵ دوران شکوفائی صنایع پنبه ، قیمت بسیار نازل پنبه سی ، هورنر در آن باره میگوید :
 " طی ۸ سال اخیر هیچ دوران کسب و کاری را چنین جوشان مانند وضعی که در تابستان و پاییز گذشته حکمفرما بود بیاد ندارم . بهرچه در پنبه سی ، در تمام طول نیم سال ، هر هفته اخباری درباره سرمایه گذارهای جدید در کارخانه ها دریافت داشته ام . گاه این اخبار درباره کارخانه های تازه بود که ساخته شده بود ، گاه مربوط به برخی از کارخانه های از کار افتاده ای بود که مستأجر جدید مییافت ، گاه راجع به توسعه کارخانه هائی خبر می دادند که ماشین های بخار پر قوه تازه و یا ماشین افزارهای

* در مقایسه این نقل قول با آنچه در جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی ، ص ۳۶۲) از همین شخص نقل شده اختلافی مشهود است که صرفا صوری بنظر میرسد و بهر حال هیچگونه تغییری در معنای آن نمیدهد .

زیادتری را در کارخانه های مشغول بکار نصب میکردند. " ("Rep. Fact. Oct. 1845", p. 13)

در ۱۸۴۶ شکایات شروع می شود .

"مدتی طولانی است که از صاحبان کارخانجات پنبه شکایات بسیار زیاد می آید در باره وضع مختق کسب و کارشان می شنوم . . . طی شش هفته اخیر بسیاری از کارخانه داران شروع به کوتاه کردن زمان کار کرده اند ، یعنی بجای ۱۲ ساعت معمولاً ۸ ساعت در روز کار میکنند . بنظر میرسد که این رسم در حال گسترش است . . . در قیمت پنبه ترقی بزرگی روی داده است و . . . نه تنها هیچگونه ترقی در قیمت ساخته شده ها بروز نکرد ، بلکه . . . قیمت آنها پائین تر از میزان پیش از ترقی پنبه است . زیاد شدن تعداد کارخانه های پنبه در جریان ۴ سال اخیر باید ضرورتاً این نتیجه را بیار آورد ، باشد که از سوی تقاضای ماده خام افزایش یافته و از سوی دیگر عرضه اقلام ساخته شده بعد بسیار زیاد می در بازار بالا رفته است . تا زمانی که عرضه ماده خام و تقاضای اقلام ساخته شده بی تغییر مانده اند ، قاعدتاً باید این هردو سبب متفقاً در پائین آوردن سود تأثیر نمود ، باشند . ولی این هردو تأثیر باز هم بزرگتری نداشته اند زیرا از طرفی واردات اخیر پنبه غیر کافی بود ، و از طرف دیگر تقاضای اقلام ساخته در بازار های مختلف داخلی و خارجی کاهش یافته است ." ("Rep. Fact. Oct. 1846", p. 10)

بدیهی است که بالا رفتن تقاضا در مورد ماده خام و آکدگی بازار از اقلام ساخته شده ، پس بهای هم پیش می روند . ضمناً متذکر شمیم که گسترش صنعت در آن زمان و رکود متعاقب آن تنها محدود به نواحی صنعت پنبه نبود . در ناحیه پشم شانه زنی برد فورد ، در سال ۱۸۳۶ فقط ۳۱۸ کارخانه وجود داشت در حالیکه در سال ۱۸۴۶ تعداد این کارخانه ها به ۴۹۰ می رسید . این تعداد سه همچوچه بیانگر افزایش واقعی تولید نیست ، زیرا کارخانه های موجود در این حال بطور قابل ملاحظه توسعه یافته بودند . همین حکم بجزیره در باره کتان رسی ها هم معتبر است .

"همه آنها پیشرو کم طی ده سال اخیر به آکدگی بازار ، که قسمت اعظم رکود کنونی کسب و

و کار باید بحساب آن نوشته شود ، سهم هستند . . . کساد می کسب و کار بطور کاملاً طبیعی از جنین

گسترش سریع کارخانه ها و ماشین آلات ناشی میشود ." ("Rep. Fact. Oct. 1846", p. 30)

۱۸۴۷ . در ماه اکتبر بحران پول . نرخ تنزیل ۸٪ . مدتی پیش از آن سود بازی متقلبانه در

راه آهن و تاخت و تاز در عرصه پروات هند شرقی به ورشکست انجامیده بود . ولی :

"آقای بیکر جزئیات بسیار جالبی را در مورد افزایش تقاضای پنبه ، پشم و کتان ، که در سالهای

اخیر در نتیجه گسترش صنایع مزبور روی داده است ، بدست میدهد . وی افزایش تقاضا در مورد این

مواد خام را ، بهره از آن جهت که بهنگامی رخ داده که واردات آن بمراتب پائین تر از میانگین افتاده

است ، تقریبا برای توضیح تنگنای کتونی در این رشته های صنعت ، بدون استعانت از اختلال بازار پول ، کافی تلقی می کند . مشاهدات خود من و آنچه را که اشخاص مطلع بمن گفته اند این نظر را کاملا تأیید می کند . این رشته های مختلف کسب و کار همه قبلا در تنگنای بزرگ قرار گرفته بودند ، در حالی که هنوز به آسانی ممکن بود تنزیل هائی به نرخ ۵٪ و کتوز آن بدست آورد . در عرض عرضۀ این شمشام فراوان ، قیمت ها معادل بود و کسب و کار به تناسب آن تحرك داشت تا ۰۰۰ دوسه هفته اخیر که بی شك بحران پول نه تنها بر خود این شمش با فان بلکه با زهم بیشتر برمشتهایان عهد آنها یعنی سازندگان کالاهاى مد ، نیز تأثیر نمود . نگاهی به گزارشهای رسمی انتشار یافته نشان میدهد که صنعت پنبه در سه سال گذشته تقریبا در حدود ۲۷٪ رشد نموده است . در نتیجه آن پنبه ، هر قلم يك كاسه ، از ۴ تا ۶ پنس در هر فوند ترقی کرد در حالی که نرخ از دولت سر تکثیر واردات فقط بمقدار ناچیزی بالاتر از قیمت گذشته اش قرار دارد . صنعت پشم از ۱۸۳۹ شروع به توسعه نمود . از آن پس صنعت منسوج در پورک شیر در حدود ۴۰٪ رشد داشته است و در اسکاتلند با زهم بیشتر ، رشد صنعت ورستد (۱۸) باز از آنهم بیشتر است . در این مورد محاسبات برای همین برهه زمانی گسترشی به میزان ۲۴٪ نشان میدهد . بنابراین مصرف پشم خام فوق العاده بوده است . از سال ۱۸۳۹ صنعت کتان رشدی به میزان تقریبا ۲۵٪ در انگلستان ، ۲۲٪ در اسکاتلند و تقریبا ۹۰٪ در ایرلند (۱۹) نشان میدهد . نتیجه آن شده که ، همزمان با بدحاصلی کتان ، ماده خام به میزان هر تن ۱۰ لیره استرلینگ ترقی کند در صورتیکه بعکس قیمت نرخ در هر کلاف ۶ پنس تنزل نمود . " (Rep. Fact. Oct. 1847" ,

p. 30-31)

۱۸۴۹ . از آخرین ماههای سال ۱۸۴۸ دوباره کسب و کار رونق گرفته بود .

" قیمت کتان که آنچنان پائین بود که تقریبا در کلیه شرایط ممکنه آیند ، سود مناسبی را تضمین میکرد ، کارخانه داران را بر آن داشت که کار خود را بدون وقفه دنبال کنند . پشم با فان مدتی در آغاز

(۱۸) در انگلستان میان Woolen Manufactures (کارخانه های پشم بافی) ، که ریچند گسی و بافندگی با پشم کوتاه نخ انجام میگردد (وسرکز عهد آن لیدز است) و Worsted Manufactures (پشم بافیهای ورستد) ، که با نخ پشمی بلند شانه شده می ریچند و می بافند (وسرکز عهد آن در برود فورڈ پورک شیر است) ، اکیدا تمیز قائل هستند . - فریدریش انگلس .

(۱۹) این توسعه سریع ماشین های ریچندگی الیاف کتان در ایرلند در آن دوران به صادرات پارچه های کتانى آلمانی (سیلزی ، لاویتسر Lausitzer ، وست فالی غربی) که با الیاف دست رشته بافته شده ضربه مرگباری وارد ساخت . - فریدریش انگلس .

سال سخت مشغول کار بودند ۰۰۰ ولی من از آن می ترسم که مبادا در موارد بسیاری انبار شدن کالا های پشمی جای تقاضای واقعی را گرفته باشد و دوره های رونق ظاهری و یعنی اشتغال کامل و همیشه با دورانهای تقاضای حقیقی انطباق نداشته باشند . طی چندین ماه کار پشم شانه شده (ورستد) از پیشرفت خاصی بهره مند بود .۰۰۰ در ابتدای دوران مذکور قیمت پشم بهتره نازل بود . پشم ریمان نیازمندیهای خورش را با قیمت های مساعد و محققاً با مقدار قابل ملاحظه ای تأمین کرد و بودند . هنگامی که در قیمت گذارهای بهاره بهای پشم ترقی نمود پشم ریمان از آن استفاده بردند و چون تقاضا در مورد محصولات ساخته شده بمقدار زیاد و بنحو پایدار وجود داشت ، پشم ریمان مزبور این امتیاز را حفظ نمودند ."

("Rep. Fact. [April] 1849", p. 42)

"چنانچه ما تغییراتی را که از ۳ یا چهار سال پیش در وضع کسب و کار نواحی کارخانه ای موجود است ملاحظه کنیم آنگاه گمان میکنم باید اعتراف نمائیم که علت بزرگ اختلال در رجائی نهفته است .۰۰۰ آیا نیروی مولد عظیم ماشین های تکثیر یافته نمی تواند در این مورد موجد عامل نویی بوده باشد ؟"

("Rep. Fact. April 1849", p. 42, 43)

در نوامبر سال ۱۸۴۸ ماه مه و تابستان تا اکتبر ۱۸۴۹ ، کسب و کار جنب و جوش بیشتری یافت .

"این جنب و جوش بیشتر در مورد تولید پارچه هایی صدق میکند که از نخ شانه ای ساخته میشوند و پیرامون برد فور و هالیفاکس گرد آمده اند . در گذشته این صنعت هرگز حتی هموز گسترش کثیف خود هم نزدیک نشده است .۰۰۰ اختکار ماده خام و نامعلوم بودن واردات احتمالی آن همواره بهیچ از هر رشته دیگر کسب و کاره همچنان و نوسان فراوان در صنعت پنبه پدید آورده است . در لحظه کنونی ذخیره اندوژی متراکمی در مورد پنبه درشت انجام میگردد که ریسندگان کوچکتر را نگران ساخته واز هم اکنون چنان موجب زبان آنها شده که بسیاری از آنان با روزانه کوتاه کار میکنند ."

Fact. Oct. 1849", p. 64, 65)

۱۸۵۰ آوریل . ادامه رونق کسب و کار . استثناء :

"فروکش بزرگ در بخشی از صنعت پنبه ، در این عرضه ناکافی ماده خام و بطور دقیق در مورد شماره های نخ درشت و بافته های سنگین .۰۰۰ این نگرانی وجود دارد که مبادا کثرت ماشین آلات نو بکار رفته ، در صنعت پشم شانه ای (ورستد) نیز واکنش مشابهی ایجاد نماید . آقای بیکر حساب میکند که تنها در سال ۱۸۴۹ ، تولید دستگاهاهی نساجی در حدود ۴۰٪ و از آن دوکها در حدود ۲۵ تا ۳۰٪ در این رشته صنعت افزایش یافته است و گسترش همچنان با همین آهنگ ادامه دارد ."

("Rep. Fact. Oct. 1850", p. 54)

۱۸۵۰ . ماه اکتبر .

" قیمت پنبه همچنان . . . موجب فشار شدیدی در این رشته صنعت بهره در مورد آن کالاهایی است که ماده خام جزو مهمی از هزینه های تولید آنها را تشکیل میدهد . ترقی بزرگ قیمت این پشم خام بر این رشته نیز در موارد متعدد فشار وارد آورده است . " ("Rep. Fact. Oct. 1850", p. 14)

بنا بر گزارش مورد استناد کمیته آنجمن پادشاهی برای کشت کتان در ایرلند ، بالا بودن قیمت کتان ، در حالی که قیمت دیگر محصولات کشاورزی در وضع نازلی قرار دارند ، از یاد قابل توجهی را برای تولید کتان در سال آینده تأمین می نماید . (ص ۳۳)
۱۸۵۳ . آوریل . رونق بزرگ .

ل . هورنر می گوید : " مدت هفده سالی که من درباره وضع ناحیه کارخانه های لانکاشیر * بطور رسمی اطلاع کسب کرده ام ، هیچگاه با چنین رونق عمومی برخورد نکرده ام . فعالیت در همه رشته ها فوق العاده است . " ("Rep. Fact. April 1853", p. 19)
۱۸۵۴ . آوریل .

" اگرچه کسب و کار در صنایع پشم چندان رهراه نیست ، ولی در همه کارخانه ها اشتغال کامل را تأمین نموده است . همچنین است در مورد صنعت پنبه . وضع صنعت پشم شانه ای (ورتند) در سراسر نیم سال گذشته یکی نامنظم بوده است . . . در نتیجه کاهش واردات کتان و شاهدانه از روسیه بمناسبت جنگ کریمه ** ، اختلالی در صنعت کتان روی داده است . " ("Rep. Fact. April 1854", p. 37)
۱۸۵۹

" کسب و کار در صنعت کتان اسکاتلند هنوز تحت فشار است . . . زیرا ماده خام کمیاب و گران است . کیفیت نازل محصول سال گذشته در کشورهای بابتیکی که ما قسمت عمده واردات خود را از آنجا

* Lancashire ، ایالت غربی انگلستان که شهرهای معروف منچستر و لیورپول جزو آن هستند و بزرگترین مرکز صنایع نساجی انگلستان بشمار میرود .

** جنگ کریمه Crimee (نام شبه جزیره واقع در دریای سیاه ، جزو جمهوری روسیا ایستی شوروی اوکراین) عمارت از جنگی است که میان انگلستان و فرانسه و امپراطوری عثمانی و پیه مون Piemonte از یک سو و روسیه تزاری از سوی دیگر در سالهای ۱۸۵۴-۱۸۵۶ بر سر آزادی متصرفات عثمانی (در شبه جزیره بالکان) در گرفته است .

فراهم میکنیم و تأثیر زبان آوری نسبت به کسب و کار این ناحیه اعمال خواهد نمود . بعکس کثف و کم کم در بسیاری از اقلام درشت باف جای کتان را اشغال می کند و نه بیش از حد گران و نه کمباب است . . . تقریباً نیمی از ماشین آلات و در دند یه اکنون یککف می رسند . . . ("Rep. Fact.,

April 1859", p. 19)

"دری بالا بودن قیمت ماده خام کتان رسی همچنان هنوز مطلقاً بی صرفه است و در حال که همه کارخانه های دیگر تمام وقت کار میکنند و نمونه های گوناگونی از توقف ماشین های کتان رسی داریم . . . رسیدگی کثف و در وضع رضایت بخش تری قرار دارد زیرا اخیراً این ماده به قیمت معتدلی تنزل نموده است . . ." ("Rep. Fact., Oct. 1859", p. 20)

۱۸۶۱-۱۸۶۴ جنگ داخلی امریکا . قحطی پنبه . بزرگترین نمونه در باره گسیخته شدن روند تولید بر اثر کمپایی و گرانی ماده خام .
۱۸۶۰ آوریل .

"باعث خرسندی است که میتوانیم در باره وضع کسب و کار باستحضار برسانیم که با وجود بالا بودن قیمت مواد خام و همه صنایع نساجی و به استثنای صنایع ابریشم ، طی شش ماهه اخیر در کمال خوبی به کار اشتغال داشته اند . . . در برخی از نواحی صنعت پنبه کارگران بوسیله اعلان بکار دعوت شده اند و از نورد فولک** و دیگر کنت نشین های روستائی به آنجا آمده اند . . . بنظر میرسد که در هر یک از رشته های صنعت کپود بزرگ ماده خام حکمفرما باشد . تنها همین کمبود است که ما را محدود می سازد . در صنعت پنبه و تعداد کارخانه های نوساخته و توسعه کارخانه هائی که قبلاً وجود داشته اند و تقاضا برای جلب کارگر و هیچگاه مانند اکنون به این اندازه زیاد نبوده اند . از هر طرف در جستجوی ماده خام هستند . . ." ("Rep. Fact., April 1860", p. [57])
اکتبر . ۱۸۶۰

"وضع کسب و کار در نواحی پنبه و پشم و کتان خوب بوده است . در ایرلند بیش از یکسال است که وضع ظاهراً خیلی بهتر است و حتی اگر قیمت ماده خام بالا نبود امکان داشت که بازم بهتر باشد . بنظر میرسد که ریسندگان کتان بیش از هر موقع دیگر با بی صبری در انتظار آن هستند که بوسیله را ماهن منابع کمیکی هندوستان بروی آنها باز شود و با پیشرفت متناسبی در کشاورزی آن کشور همراه باشد و

سرانجام ۰۰۰ واردات کتانى مطابق با نیازمندیهای خوبه را دریافت دارند. ("Rep. Fact., Oct. 1860", p. 37)

۱۸۶۱ • آوریل

"فعلاً وضع کسب و کار در تنگناست ۰۰۰ عد کمی از کارخانه های پنبه با روزانه کوتاه کار میکنند و بسیاری از کارخانه های اینهم فقط بطور ناقص میچرخند ۰ ماده خام گران است ۰ تقریباً در همه رشته های نساجی قیمت آن بالاتر از آنست که بتوان پس از آماده شدن به مصرف کند ۰ عرضه کرد ۰ ("Rep. Fact., April 1861", p. 33) ۰ تازه معلوم شد که در سال ۱۸۶۰ تولید در صنعت پنبه بیش از اندازه انجام گرفته است ۰ تأثیر این سرریز تولید حتی در سالهای بعد نیز محسوس بود ۰

"بین دو تا سه سال لازم گردید تا اضافه تولید سال ۱۸۶۰ در بازار جهانی جذب شود ۰ ("Rep. Fact., Oct. 1863", p. 137) ۰ وضع فشرده بازارهای منسوجات پنبه ای در آسیای خاوری ۰ در آغاز سال ۱۸۶۰ ۰ بازتاب هم گزاشی در کسب و کار بلاك بیورن ۰ یعنی جاشی که بطور متوسط ۳۰۰۰۰ دستگاه نساجی خود کار تقریباً منحصراً به تولید منسوجات برای این بازار اشتغال دارند ۰ بوجود آورد ۰ در نتیجه آن چندین ماه پیش از آنکه آثار تحریم پنبه آشکار گردد ۰ تقاضای کار در این ناحیه محدود گشته بود ۰ خوشبختانه این امر بسیاری از کارخانه داران را از ورشکست مصون نگاهداشت ۰ تا هنگامی که ذخائر در انهارها نگاهداشته شده بود ارزش آنها ترقی میکرد و بدینسان از ارزش کاهشی وحشتناکی که در این قبیل بحرانها غیر قابل اجتناب است جلوگیری بعمل آمد ۰ ("Rep. Fact., Oct. 1862", p. 28, 29, 30)

۱۸۶۱ • اکتبر

"مدتیست که کسب و کار در تنگنای شدیدی است ۰۰۰ بهیچوجه غیر محتمل نیست که در اثنای ماه های زمستان بسیاری از کارخانه ها زمان کار را کوتاه نمایند ۰ این چیزی است که از قبل قابل پیش بینی بود ۰۰۰ بکلی صرف نظر از عللی که موجب قطع واردات عادی ما از امریکا و صادرات ما شدناست ۰ در نتیجه افزایش نیربند تولید در سه سال اخیر و اختلالاتی که در بازار هندوستان و چین روی داده ۰ کوتاه سازی زمان کار برای زمستان آینده ضرورت یافته است ۰ ("Rep. Fact., Oct. 1861", p. 19)

آشغالهای پنبه ۰ پنبه هند شرقی (سورات) ۰ تأثیر روی دستمزد کارگران ۰ تکمیل ماشین آلات ۰ جانشین سازی نشاسته و مواد معدنی بجای پنبه ۰ تأثیر این چسب نشاسته ای در کارگران ۰ رسیدگان نخ شماره های ظریف تر ۰ کلاهبرداری کارخانه داران ۰

"کارخانه داری بمن چنین می‌نهد: در آرزوهای مصرف پنبه بر حسب دوك، شما ایسین واقمیت را بقدر کافی مورد توجه قرار نداد، امید که وقتی پنبه گران است هر ریسنده نخ عادی (مثلاً تا شماره ۴۰ و بطور عمد از شماره ۱۲ تا ۳۲) تا آنجا که بتواند نخهای ریز می‌ریسد یعنی بجای نمره ۱۲ نمره ۱۶ و یا بجای نمره ۱۶ نمره ۲۲ بکار میبرد و غیره و بافنده ای که این نخهای ریز را می‌بافد منتقال خود را با افزودن آهار بیشتر بوزن عادی می‌برساند. این تدبیر اکنون بدرجه واقعا بیش‌ترمانه ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. از منبع موثقی شنیدم ام پارچه های پیراهنی^۱ متداولی برای صادرات وجود دارد که هر کدام از آنها ۸ فوند وزن دارد ولی دو فوند و پنج آنرا چسب تشکیل می‌دهد. در منسوجات نوع دیگر غالباً تا ۵۰٪ چسب زده میشود، و لذا کارخانه داری که مدعی است هر فوند از بافته خود را ارزان تر از پولی که بابت نخ آن پرداخته می‌فروشد و با وجود این دولت مند میشود. بهیچوجه دروغ نمی‌گوید." (Rep. Fact., April 1864, p. 27)

"همچنین بمن گفته شده است که بافندگان، تشدید بیماری خود را به چسبی نسبت میدهند که دیگر مانند گذشته از آرد تنها ترکیب نشده است و برای بافت پودهای بکار می‌رود که در هند شرقی رفته شده اند. معدلک این جانشین آرد باید منافع زیادی داشته باشد زیرا وزن پارچه را بمیزان قابل ملاحظه ای زیاد می‌کند، بگونه ای که هرگاه ۱۵ فوند نخ بافته شود بوزن ۲۰ فوند درمی آید." (Rep. Fact., Oct. 1863, p. 63)

خاک چینی^{*} نامید میشود و یا آژندی^{**} بود که آهک فرانسوی^{***} خوانده شده است. - "مزد بافندگان (در اینجا غرض از بافنده کارگر است) بر اثر استفاده از مواد جانشین بجای آردی که برای روکاری پود بکار می‌رفت، بسیار کاهش یافت. این روکاری، نخ را سنگین تر میکند و در عین حال نیز آنرا سخت و شکننده می‌سازد. هر تار در نساچی بوسیله مغتولهای^{که} ل^{تسه} خوانده میشوند و سیمهای ضخیم آن، دار را در وضع درستی نگاه میدارند، و آرد دستگاه نساچی میشود. دارها که سخت

* در متن: Shirtings

* در متن بزبان انگلیسی: China Clay - خاک چینی در زبان فارسی نیز گرد سفیدی است که برای چینی سازی بکار می‌رود.

** در متن: جی پس Gips، آمده که کلمه فارسی آژند، بمعنای گل یا ملاطی که در ساختمان روی سنگ و آجر میکشند، می‌تواند همین مفهوم را برساند.

*** در متن بزبان انگلیسی: French Chalk

**** Litze (بزبان آلمانی) و lisse یا lice (بزبان فرانسه) - باعدم اطلاع مترجم از اصطلاح فنی که بزبان فارسی برای این جزء از دستگاه نساچی بکار می‌رود آنرا "مغتولهای تار-سر" ترجمه می‌کند.

روکاری شده اند دائما موجب شکستگی نخ ها در اندرون تاپر (لر تسه) می گردند . هر بار که نخ می شکند پنج دقیقه از وقت بافنده را برای تعمیر تلف میکند . بافنده باید اکنون ده بار بیشتر از گذشته این زمانها را متحمل شود ، و طبیعتا بازده دستگاه نساجی هم طی ساعات کار بهمان اندازه کاهش پیدا میکند . " (همانجا ص ۴۲ و ۴۳)

" در آشتون * ، استهلی بیج ** ، موسلی *** ، اولدهم **** و غیره ، زمان کار حسابی به میزان یک سوم محدود شده است و باز هم ساعات کار هر هفته کوتاهتر میشود . . . همزمان با این کوتاه سازی زمان کار در بسیاری از رشته ها تقلیل دستمزدها نیز روی میدهد . " (ص ۱۳)

در آغاز سال ۱۸۶۱ در برخی از نواحی لانکاشیر احتسابی از سوی بافندگان مکانیکی رخ داد . کارخانه داران متعددی اعلام کرده بودند که دستمزدها از ۵ تا ۷٪ تقلیل میدهند . کارگران خواستار آن شده بودند که میزان دستمزد باقی بماند ولی ساعات کار کوتاه کرد . این خواست پذیرفته نشد و احتساب سرگرفت . پس از یکماه کارگران مجبور به تسلیم شدند . ولی اکنون خواسته های هر دو طرف صلی شده است :

" علاوه بر تقلیل دستمزد ، که کارگران سرانجام به پذیرش آن تن دادند ، اکنون بسیاری از کارخانه ها نیز با زمان کوتاهتر کار میکنند . " ("Rep. Fact., April 1861", p.23)

۱۸۶۲ آوریل .

" از تاریخ آخرین گزارش من ، رنجهای کارگران به میزان قابل توجهی افزایش یافته است . ولی هیچگاه در تاریخ صنعت ، چنین رنجهای ناگهانی و توان فرسا با اینهمه رضی خاموش و مناعت برد بارانه تحمل نشده است . " ("Rep. Fact., April 1862", p. 10) - " بنظر نمی رسد که از لحاظ نسبی تعداد کارگرانی که اکنون کاملا بی اشتغال هستند خیلی بیشتر از سال ۱۸۴۸ باشد یعنی سالی که بطور عادی سراسیمگی بر آن حکومت میکرد ولی بخوبی برای آن کافی بود که کارخانه داران نگران را وادار سازد تا به تنظیم آماری درباره صنعت پنبه ، نظیر آنچه که اکنون بصورت هفتگی منتشر میشود ، دست زنند . . . در ماه مه ۱۸۴۸ از مجموع کارگران صنعت پنبه در منچستر ۱۵٪ بیکار بودند ، ۱۲٪ آنها با وقت کوتاه شده کار میکردند ، در حالیکه ۷۰٪ کارگران تمام وقت اشتغال داشتند . در ۲۸ مه ۱۸۶۲ ۱۵٪ بیکار بودند ، ۳۸٪ با وقت کوتاه شده و ۴۹٪ تمام وقت کار میکردند . . . در نواحی مجاور مثلدار استوک پورت * ۵ درصد کارگرانی که تمام وقت کار نمی کنند یا اصلا اشتغال ندارند

بالاتر است و درصد آنهاست که تمام وقت اشتغال دارند کمتر است * زیرا در این نواحی نخپاشی با شماره های درشت تر از منجستر رشته می شود * (ص ۱۶)

۱۸۶۲ • اکتبر

* بنا بر آخرین آمار رسمی در سال [۱۸۶۱] و ۲۸۸۷ کارخانه پنبه در کشور متحد پادشاهی وجود داشت که از آن میان ۲۱۰۹ تا در ناحیه من (لانکاشیر و چشیر*) قرار داشتند * من بخوس میدانستم که قسمت بسیار بزرگی از ۲۱۰۹ کارخانه واقع در ناحیه من عبارت از مؤسسات کوچکی بودند که فقط عده کمی کارگر را در اشتغال داشتند * ولی هنگامی که بر من معلوم شد اینها چه تعداد بزرگی را تشکیل می دهند در شگفت عدم * در ۳۹۲ تا از این کارخانه ها * یعنی ۱۹٪ آنها * نیروی محرك خواه بخار باشد یا آب * از قوه داه اسب کمتر است * در ۳۴۵ یا ۱۶٪ * نیروی محرك در حدود ۱۰ تا ۲۰ قوه اسب و در ۱۳۷۲ تا ۲۰ اسب یا بیشتر است * قسمت بسیار بزرگی از این کارخانه داران کوچک * که بیش از ثلث تعداد کل را تشکیل می دهند * مدت زیادی نیست که خودشان کارگر بوده اند * اینها کسانی هستند که بر سرمایه تسلطی ندارند * بنا بر این بار اصلی بردوشان بقیه می افتد * ("Rep. Fact., Oct. 1862", p. 18, 19)

بنا بر همین گزارش * در آن هنگام میان کارگران صنعت پنبه در لانکاشیر و چشیر ۴۰۱۴۶ نفر یعنی ۱۱۳٪ * تمام وقت اشتغال داشتند و کارگرانی که با وقت محدود کار میکردند ۱۳۴۷۶۷ نفر * یعنی ۳۸٪ * و کارگران بی اشتغال ۱۷۹۷۲۱ نفر بودند که ۵۰۷٪ را تشکیل میدادند * اگر از این آمار ارقامی کسر شود که مربوط به منجستر و بولتون* میشوند * یعنی جاهایی که بطور عده با نخ های شماره ریز ریسندگی می شود و رشته ای است که نسبتا از بحران پنبه کمتر آسیب دیده است * آنگاه وضع بازم نامساعدتر نمایان میشود * بدینسان : مشغولین تمام وقت ۸۵٪ * مشغولین محدود کار ۳۸٪ * بی اشتغال ۵۳٪ * (ص ۱۹ و ۲۰)

* برای کارگران * این مسئله که آیا کار روی پنبه خوب انجام میگردد یا روی پنبه بد * دارای تفاوت اساسی است * در ماههای اول سال * هنگامیکه کارخانه داران درصد این بودند که کارخانه های خود را راهوار نگه دارند و هر پنبه شی را که می شد بقیمت مناسب خریداری شود مورد استفاده قرار میدادند * مقادیر زیادی پنبه بد وارد کارخانه هائی گردید که در گذشته معمولا پنبه مرغوب بکار میبردند * تفاوت در دستمزد کارگران بقدری زیاد شد که اجزای زیادی پراخ افتاد * زیرا با دستمزد قدیمی

کارمندی ، دیگر امکان اینکه برای خود مزد روزانه قابل تحملی بیرون آورند وجود نداشت ۰۰۰ در برخی موارد نتیجه‌ی‌ی که از بکار بردن پنبه بد حاصل میشد ، چنان بود که حتی در مورد روزانه کامل کار ، تفاوت دستمزد به نصف مجموع میرسید " (ص ۲۷) .

۱۸۶۳ آوریل .

" در جهان سال جاری ، بیشتر از نیمی از کارگران پنبه نمی‌توانند دیگر بطور کامل اشتغال

داشته باشند " ("Rep. Fact., April 1863", p. 14)

" عجیب بسیار جدی بکار بردن پنبه هند شرقی ، که اکنون کارخانه ها مجبور به استفاده از آن هستند ، در اینست که در نتیجه آن سرعت ماشین ها ضرورتاً باید بسیار کند گردد . طی سالهای اخیر همه کوشش‌ها در این زمینه بکار رفت که سرعت ماشین آلات بنحوی بیشتر شود که با همان ماشین ها کار بیشتری انجام گردد . ولی کاهش سرعت بهمان اندازه که برای کارگران زیانمند است برای کارخانه داران نیز زیانبار است زیرا اکثریت کارگران بر اساس کارمزدی پول میگیرند ، یعنی ریسند ، بنا بر مقدار نخ که در ازا هر فوند می‌ریسد و بافند ، طبق قطعات پارچه ای که بافته است مزد میگیرد . حتی برای کارگران دیگر که هفتگی مزد می‌گیرند باید در نتیجه کاهش تولید ، کاهش در دستمزد حاصل گردد . از اطلاعاتی که بدست آوردیم ۰۰۰ و از صورتی‌هایی که درباره حقوق کارگران پنبه مربوط به سال جاری بمن داده شده است ۰۰۰ چنین نتیجه میشود که در دستمزد ها بطور متوسط کاهش به میزان ۲۰٪ ، و در برخی موارد ۵۰٪ ، نسبت به سال ۱۸۶۱ حاصل شده است " (ص ۱۳) -

" مبلخی که کارگران می‌گیرند بسته به نوع مصالحی است که روی آن کار انجام میشود . ۰۰۰ وضع کارگران از لحاظ دستمزدی که دریافت می‌کنند ، اکنون (اکتبر ۱۸۶۳) به مراتب بهتر از سال پیش در همین موقع است . ماشینها بهسازی شده اند ، با ماد خام بیشتر آشنائی یافته اند ، و کارگران برد شوازی هائی که در آغاز می‌بایستی علیه آن مبارزه میکردند ، آسان تر غلبه میکنند . در بهار گذشته مسن در پرستون * در یک آموزشگاه دوزندگی بودم (بنگاه نیکوکاری برای زنان بی‌کار) ، و دو دختر جوان که روز پیش به یک بافندگی فرستاده شده بودند تا بنا بقول کارخانه دار در آنجا می‌توانستند مزد هفتگی‌ی‌ی میزان ۴ شیلینگ دریافت دارند ، درخواست نمود ، بودند که در بهار در آموزشگاه پذیرفته شوند و از این شکایت داشتند که در آنجا برای آنها امکان اینکه حتی یک شیلینگ در هفته هم بدست آید نبوده است . من اطلاعاتی درباره ریسندگان ماشین های خود کار * دریافت داشتم ۰۰۰ مردانی که چند ماشین خود

کار را هدایت میکنند. پس از ۱۴ روز کار تمام وقت ۸ شیلینگ و ۱۱ پنس دریافت می نمودند و از این مبلغ کرایه خانه آنان نیز کسر میشد. اما کارخانه دار (آه، با چه جوانمردی!) نیمی از کرایه خانه را بصورت بخشش به آنها پس میداد. پسندگان ۶ شیلینگ و ۱۱ پنس به خانه بردند. در بسیاری از نواحی، در ماههای آخر سال ۱۸۶۲ پسندگان ماشین های خود کار ۵ تا ۹ شیلینگ در هفته، بافندگان هفته ای ۲ تا ۳ شیلینگ دریافت می داشتند. در حال حاضر، با اینکه در اغلب بخش ها اجرت همچنان بسیار تقلیل یافته است، باز وضع سالم تری حکم فرماست. علاوه بر الیاف کوتاه پنبه هندی و ناخالص بودن آن، علل دیگری نیز در تقلیل اجرت تأثیر داشته اند. چنانکه مثلاً اکنون رسم شده است که مقدار زیادی آشفال پنبه را با پنبه هندی قاطی میزنند و این عمل قهراً باز برای پسندگان دشواری بیشتری ایجاد می کند. کوتاه بودن الیاف موجب آن میشود که تارها به هنگام بیرون آوردن ماسوره و تابیدن نخ بمسولت پاره می شوند و بدینسان نمیتوان ماسوره را مرتباً در حال کار کردن نگاه داشت. و همچنین، نظر به توجه زیاد که باید نسبت به تارها معطوف گردد، یک بافنده زن غالباً فقط میتواند یک دستگاه نساجی را مراقبت کند و در موارد بسیار کمتر مراقبت بیشتر از دو دستگاه برای وی مقدور نیست. در موارد بسیاری مزد کارگران حتی به میزان ۵ و ۷ $\frac{1}{2}$ و ۱۰٪ پائین آورده شده است. در اکثر موارد کارگر باید بیاندیشد که چگونه از پس ماده خامش برسی آید و بچه نهمی میتواند اجرت معمولی مقرر در تعرفه دستمزد را بچنگ آورد. مشکل دیگری که گاه بافندگان با آن روبرو میشوند اینست که باید از ماده خام بد پارچه خسی در آورند زیرا در صورتی که کار برخلاف دستور مورد پسند نباشد دچار جریمه تقلیل مزد می گردند. ("Rep. Fact., Oct. - 1863", p. 41 - 43)

دستمزد ها حتی در جائی هم که تمام وقت کار میشد بسیار ناچیز بود. کارگران پنبه، در اوپلیا به انجام همه خدمات عموماً از قبیل زه کشی، راهسازی، سنگ کشی، روسازی کچه ها، تن میداند تا بتوانند اعانه خود را از مقامات محلی وصول نمایند، (کمک هزینه ای که در مواقع اعانه ای به کارخانه داران بود. نگاه کنید به کتاب اول، ص ۵۸۹ / ۵۹۸). تمام بورژوازی چهار چشمی کارگران را تن پائید. چنانچه پست ترین مزد عرضه می شد و کارگر نمی خواست آنرا بپذیرد آنگاه کمیته اعانات وی

* سرمایه ترجمه فارسی، جلد اول، ص ۵۲۲ و ۵۲۷ - توضیحاً متذکر میگردم که در آنزمان برای جلوگیری از مهاجرت دسته جمعی کارگران از انگلستان، کمیته های باصطلاح نیکوکارانه ای تشکیل شده بود که میکوشید بوسیله اعطاء اعانات، کارگران بیکار یا کم مزد را، بمثابه ذخیره نیروی کار برای دوران رونق کسب و کار کارفرمایان نگاهدارد. (مترجم)

را از صورت اعانه گیران حذف میکرد . درحقیقت برای آقایان صاحب کارخانه این خود يك ضرر طلاقی بود ، باین معنی که یا کارگران بایستی از گرسنگی می مردند و یا آنکه مجبور بودند بهر قیمتی که برمیوزوا سود آورتر بود کارکنند ، درحالیکه کمیته های اعانات بمنزله سنگ پاسبان بهوزوای عمل میکردند . در ضمن حال کارخانه داران ، در تفاهم سری با دولت ، تا آنجا که ممکن بود از مهاجرت جلوگیری می کردند . قسماً برای آنکه سرمایه موجود خود را که عمارت از گوشت و خون کارگران بود دائماً در حال آماد ه باش نگاه آرند و ازسوی دیگر کرایه خانه هائی را که بهزور نیرنگ به کارگران تحمیل کرد ه بودند تأمین نمایند .

" کمیته های اعانات در این مورد با سخت گیری بسیار رفتار میکردند . هرگاه کاری عرضه میشد ه کارگرانی را که کار به آنها پیشنهاد شد ه بود از صورت خط میزدند و بدینسان آنها را مجبور میکردند که کار مورد پیشنهاد را بپذیرند . اگر کارگران از پذیرفتن کار سر باز میزدند ۱۰۰۰ لایه بدان سبب بود که اجرت فقط جنبه اسمی داشت ولی کار فوق العاده سخت و سنگین بود . " (همانجا ، ص ۹۷) .

کارگران برای انجام هر نوع کاری که موجب قانون خدمات عمومی* به آنها پیشنهاد میشد د اوطلب بودند .

" اصولی که طبق آن کارهای صنعتی سازمان یافته بود در شهرهای مختلف بسیار متفاوت بود . ولی حتی در نقاطی که کار در هوای آزاد بمنحوان کار آزمایشی** نیز صورت می گرفت ه مزدی که در ازا این کار پرداخت میشد یا عمارت از همان مهالغ معمولی اعانه بود یا بقدری ناچیز بود که در واقع به آن می مانست که گوش کاری آزمایشی بود ه است . " (ص ۶۹) . " هدف قانون خدماً عمومی سال ۱۸۶۳ این بود که این نقص را برطرف نماید و کارگر را قادر سازد که مزد روزانه خود را مانند يك روز مزد مستقل بدست آورد . این قانون دارای هدفی سه گانه بود : ۱ - مقامات محلی را قادر سازد (با موافقت رئیس بنگاه ه دولتی مرکز دستگیری از مستمندان) از مسئولین اعطاء وام خزانه داری پول قرض کند ۲۰ - بهسازی شهرهای مناطق صنعت پنبه را تسهیل نماید ۳۰ - برای کارگران غیر شافل ه کار و اجرت برآزند ه فراهم سازد . " *** .

تا آخر سال ۱۸۶۳ وام هائی که طبق این قانون مورد تصویب قرار گرفته بود به ۸۸۳۷۰۰ لیره استرلینگ بالغ می شد (ص ۷۰) . کارهائی که پیش گرفته شد ه بود بطور عمده عمارت از ساختمان آبروها ، راه سازی ها ، روسازی خیابانها ، ساختمان مخازن برای سازمانهای آب و غیره .

* در متن : Public Works Act

** در متن : Labour test

*** در متن میان دو هلال : (remunerative wages)

آقای هند رسن * رئیس کمیته بلاک بیورن در این مورد به بازرس کاخانه رد گریو * می نویسد :
 " در تمام مدت که طی این دوران پر از رنج و فقر تجربه داشته ام ، هیچ چیزی بیشتر از آمادگی
 شادمانه می که با آن کارگران غیرشاغل این بخش کاری را که طبق قانون خدمات عمومی از جانب شورای
 شهر بلاک بیورن به آنها محول شده بدست گرفته اند ، مرا چنین نگرفته و یا چنین خرسند نساخته
 است . انسان بهزمت میتواند اختلافی بزرگتر از آنچه میان یکتفر پنبه ریس که در گذشته بمثابة پستک
 کارگر ماهر در کارخانه کار میکرد ، و کارگری که اکنون مانند یک روز مزد در یک کانال زه کشی بمحق
 ۱۴ یا ۱۸ فوت کار میکند تصور نماید . "

(آنها در ازا این کارو بنا بر بزرگی خانواده خود ، در هفته ۴ تا ۱۲ شیلینگ اجرت میکردند ،
 که مبلغ هنگفت اخیر غالباً می بایست جواب اداره یک خانواده ۸ نفری را بدهد . این آقایان بسوزروای
 کوه نظر نفع دوگانه ای از این ماجرا می بردند : اولاً برای بهسازی شهرهای دود آلود و وامانده خود
 پول با بهره استثنائاً نازلی دریافت می داشتند و ثانیاً بکارگران مزدی بمراتب پائین تر از تعرفه معمولی
 دستمزد می پرداختند) .

" کارگری که در یک حرارت تقریباً استوائی بکاری عادت کرده بود که مهارت و دقت در اعمال دست
 می اندازد بهیشتراز نیروی بازو مورد استفاده اش بود ، وی که عادتاً دو برابر و گاه سه برابر اجرتی را که
 امروز میتواند بگیرد دریافت می داشت ، پذیرش در اوطلبانه کاری که با او پیشنهاد شده متضمن مجموعه ای
 از خودگذشتگی و ادراک است که او را به رفیع ترین درجه افتخار میرساند . در بلاک بیورن این افراد
 تقریباً در هر نوع کاری که در هوای آزاد امکان پذیر است مورد آزمایش قرار گرفته اند از قبیل حفر گودال
 هایی در زمینی از خاک رس فشرده و سخت درصق زیاد ، زه کشی ، سنگ شکنی ، راه سازی ، کندن
 آبروهای زیرخیابانی به عمق ۱۴ ، ۱۶ و گاه ۲۰ فوت . غالباً برای انجام کار آنها در ۱۰ تا ۱۲ اینچ
 صق در کثافت و آب قرار میگیرند و همواره آنها با هوایی مواجه هستند که سرمای رطوبت داز آن در هیچ
 یک از بخشهای انگلستان ، اگر هم به این اندازه برسد ، بالاتر از آن پیدا نمی شود . " (ص ۹۱ تا ۹۲)
 به رفتار کارگران تقریباً بی خدشه بود ، است . ۰۰۰ و همچنین است آمادگی آنها برای اینکه کار در هوای
 آزاد را بپذیرند و از عهد آن برآیند . " (ص ۶۹)

۱۸۶۴ آوریل .

" گاه بگاه از نواحی مختلفه شکایاتی دائر بر کمبود کارگران شنید می شود که بطور عمد مسرپوط

به برخی از رشته ها از قبیل رشته نساجی است ۰۰۰ ولی سرچشمه این شکایات هم در ناچیزی مسزوی است که در نتیجه کاربرد انواع نخهای بد نصیب کارگران میشود و هم در کمبود واقعی خود کارگردار این رشته هوزه است ۰ در ماه گذشته بر سر دستمزدها اختلافات متعددی میان برخی از کارخانه داران و کارگزاران روی داده است ۰ من از این تأسف دارم که اختصای بسیار زیادی نیز وقوع یا تقاضاست ۰۰۰ کارخانه داران اثر قانون خدمات عموسی را بمثابه نوعی رقابت تلقی می نمایند و بهمین جهت کمیته محلی بی کپ* فعالیت خود را متعلق ساخته است ۰ زیرا با اینکه همه کارخانه ها هنوز راه نیافتاده اند ۰ کمبودی از حیث کارگر محسوس شده است ۰"

("Rep. Fact., April 1864", p. 9)

در واقع دیگر وقت آن فرارسیده بود که آقایان کارخانه دار بجهتند ۰ در نتیجه قانون خدمات عموسی ۰ تقاضا برای استخدام کارگران باندازه ای زیاد شده بود که در معادن سنگ حوالی بی کپ* برخی از کارگران کارخانه روزانه ۴ شیلینگ مزد می گرفتند ۰ بدینسان بود که تدریجاً خدمات عموسی - این نسخه جدید کارگاههای ملی** سال ۱۸۴۸ ۰ که این بار بسود بورژوازی برقرار شده بود - متوقف گردید ۰

Beaup *

** کارگاههای ملی (Ateliers nationaux) عبارت از شکل سازمانی می است که در فرانسه برای واداشتن بی کاران به خدمات عموسی ۰ به هوزه در چوب ببری و هیزم شکی ۰ بلافاصله پس از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ بوجود آمده است ۰ دولت موقت با تأسیس این میدان های کار و هدف مهم دنبال میکرد ۰ یکی اینکه نظریات لوش بلان ۰ سوسیالیست خرد ۰ بورژوازی فرانسوی را مبنی بر سازمان دهی کار بوسیله خود کارگران ۰ که در آنزمان میان کارگران فرانسه هوا ۰ داران زیاد یافته بود ۰ بی اعتبار سازد و دیگر آنکه کارگران کارگاههای ملی را که بصورت نظامی سازمان داده شده بودند علیه پروتایهای انقلابی فرانسه بکار برد و بدینسان میان کارگران اختلاف ایجاد نماید ۰ چون این کوشش دولت موقت با شکست مواجه شد و بعکس روحیه انقلابی بیش از پیش کارگران شاغل کارگاههای ملی را فراگرفت ۰ دولت موقت در صد درآمد با اتخاذ یک سلسله تدابیر از جمله کاهش تعداد کارگران و اعزام آنها به ولایات کارگاهها را تعطیل نماید ۰ ولی اقدامات تحریک آمیز دولت موقت هیجان نهرمندی در میان طبقه کارگر فرانسه پدید آورد و خود یکی از موجبات قیام کارگران پاریس در ماه ژوئن ۱۸۴۸ گردید ۰ پس از آنکه این قیام کارگری سرکوب شد حکومت ژنرال کاونیاك cavaignac بموجب تصویب نامه سوم ژوئیه ۱۸۴۸ کارگاههای ملی را منحل ساخت ۰

آزمون ها بر کالبدی تهی *

" اگر چه من مزد بسیار تقلیل یافته کارگران (کارگرانی که تمام وقت اشتغال دارند) و میزان اجرت آنها را در کارخانه های مختلف تقدیم داشته ام ولی از آن چنین نتیجه نمی شود که گویا آنها هر هفته مرتباً همان مبلغ را دریافت می نمایند . کارگران ، بعلمت آزمایشهای مداومی که کارخانه داران با انواع و مقادیر مختلفه پنبه و آشفال در همان کارخانه انجام می دهند ، در معرض نوسانهای بزرگی قرار گرفته اند . این چیزهایی را که " مخلوط " میخوانند غالباً تغییر می کنند و اجرت کارگران با کیفیت مخلوط پنبه بالا و پائین می رود . گاه کاهش مزد فقط در حد ۱۵٪ اجرت گذشته باقی می ماند و پس از یک یا دو هفته بمیزان ۵۰٪ یا ۶۰٪ تنزل می نمود . " بازرس رد گپو که در اینجا سخن میگوید سهس جد ولی از دستمزد ها می آورد که از عمل جاری گرفته شده است و ما از آن میان نمونه های زیرین را کافی می شماریم :

(الف) کارگر بافنده ، ۶ سرعائله ، ۴ روز در هفته کار میکند ، ۶ شیلینگ و ۸^۱/_p پنس مزد میگیرد .

(ب) نخ تاب ** ، ۴ روز و نیم در هفته ، ۶ شیلینگ .

(ج) بافنده ، خانواده ، ۴ نفری ، ۵ روز کار در هفته ، ۵ شیلینگ و یک پنس .

(د) ماسوره چی *** ، خانواده ، ۶ نفری ، ۴ روز کار در هفته ، ۷ شیلینگ و ۱۰ پنس .

(ه) بافنده ، خانواده ، ۷ نفری ، ۳ روز کار در هفته ، ۵ شیلینگ و غیره .

رد گپو ادامه میدهد :

" مستخرجات فوق شایان توجه است زیرا اثبات می کنند که ممکن است کار برای بسیاری از خانوادها فاجعه آمیز گردد ، بدان سبب که نه تنها از درآمد می کاهد بلکه آنها بچنان درجه ثنی تنزل می دهد که ، اگر امانات مکمل برای مواردی نیببود که درآمد خانواده کمتر از مبلغ اعانه دریافتی ، در صورت عدم اشتغال تمام اعضا خانواده است ، فقط می توانست جزه کاملاً کوچکی از نیازمندیهای واجب خانواده را ارضا نماید . " ("Rep. Fact., Oct. 1863", p. 50 - 53)

" از ۵ ژوئن ۱۸۶۳ بعد هیچگاه متوسط اشتغال کل همه کارگران بیش از ۲ روز ، ۷ ساعت

و چند دقیقه نبود است . " (همانجا ، ص ۱۲۱)

از آغاز بحران تا ۲۵ مارس ۱۸۶۳ تقریباً ۳ میلیون لیره استرلینگ بوسیله اداره مستمندان ،

* در متن به لاتینی : in corpore vili

** در متن به انگلیسی : Twister

*** در متن به انگلیسی : Slubber

بوسیله کمیته مرکزی اعانات و کمیته شهرداری لندن* پرداخت شده است . (ص ۱۳)

" در ناحیه شی که مسلمانان ظریفترین نخها رشته میشود . . . ریسندگان در اثر آنکه پنبه مصری جانشین پنبه سی ایلند** شده است ، بطور غیرمستقیم دچار تقلیل دستمزدی در حدود ۱۵٪ گردیده اند . . . در ناحیه وسیعی که در آن آشغالهای پنبه بمقادیر زیاد برای مخلوط سازی با پنبه هندی بکار میرود ، کارگران ریسنده تقلیل مزدی در حدود ۵٪ داشته اند و علاوه بر آن باز ۲۰ تا ۳۰٪ از مسزد خود را در نتیجه بکار روی پنبه سورات و آشغال پنبه از دست داده اند . کارگران بافنده از اداره چهار دستگاه نساجی به ۲ دستگاه رسیده اند . در سال ۱۸۶۰ کارگران مهیور در ازاداره هرد دستگاه نساجی ۵ شیلینگ و ۷ پنس اجرت می گرفتند ولی در ۱۸۶۳ فقط ۳ شیلینگ و ۴ پنس دریافت میدادند . . . جرمه های نقدی که در گذشته با بکار بردن پنبه آمریکائی از ۳ پنس تا ۶ پنس نوسان داشت (ریسندگان) ، اکنون به یک شیلینگ تا ۳ شیلینگ و ۶ پنس بالغ میگردد ."

در ناحیه ای که پنبه مصری مخلوط با پنبه هند شرقی بکار میرفت :

" مزد متوسط ماسوره جهان*** در ۱۸۶۰ میان ۱۸ تا ۲۵ شیلینگ بود و اکنون از ۱۰ تا ۱۸ شیلینگ است . علت این امر منحصرأ عبارت از نامرغوب تر شدن پنبه نیست بلکه مهیوب به کاهش سرعت ماسوره بمنظور آنست که تاب نیرومندتری به نخ داده شود . در زمانهای عادی برای این کار بموجب تعرفه دستمزدها اضافه ای پرداخت می شد . (ص ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ - ۵۰) . اگرچه شاید کاربرد پنبه هند شرقی اینجا و آنجا برای کارخانه داران با سود همراه بوده است ، ولی می بینیم (به صورت دستمزدها ص ۵۳ نگاه کنید) که از این رهگذر کارگران در مقایسه با سال ۱۸۶۱ رنج می برند . چنانچه استعمال پنبه سورات پا بگیرد ، آنگاه کارگران همان اجرت سال ۱۸۶۱ را مطالبه خواهند نمود . ولی این امر سود کارخانه داران را سخت خدشه دار میکند ، مگر اینکه جبران آن از راه قیمت پنبه یا قیمت محصولات ساخته علی گردد . " (ص ۱۰۵)

کرایه خانه .

" هرگاه کلبه هائی**** که کارگران در آن سکونت دارند متعلق به کارخانه داران باشد ، آنگاه کرایه خانه کارگران غالباً از دستمزود کسر میشود ، حتی اگر کارگر تمام وقت کار نکند . با وجود این ارزش

* در متن : Mansion - House

** Sea Island

*** Mule - Spinner (آلمانی) - Bobineurs (فرانسه)

**** Cottage - در انگلستان به خانه های کوچکی اطلاق می شود که معمولاً در حومه شهرها قرار دارند و گاه با باغچه شی همراه هستند .

این مسکن پائین آمده است و اکنون می‌توان خانه‌های کوچک را از ۲۵ تا ۵۰٪ ارزاتر از سابق بدست آورد. یک کلبه‌کند رگذشته ۳ شیلینگ و ۶ پنس در هفته کرایه داشت اکنون ممکن است با ۲ شیلینگ و ۴ پنس و گاه با زهم کمتر از آن بدست آورد. (ص ۵۷) مهاجرت.

البته کارخانه داران مخالف مهاجرت کارگران بودند و این از سوشی بدان سبب بود که :
 " در انتظار ایام بهتر برای صنعت پنبه ، آنها میخواستند وسیله ای را زبردست داشته باشند که بتوانند کارخانه خود را با سود آرتزین شیوه ها بکار اندازند " و نیز بدان جهت که " بسیاری از کارخانه داران مالک خانه هائی هستند که کارگران شاغل آنها در آن خانه ها سکونت دارند و لاقلاً برخی از کارخانه داران حتماً به این امید هستند که قسمتی از مطالبات اجاره بها ی گذشته خود را دریافت دارند " (ص ۹۶)

آقای برنال اوسبورن^۲ دهکی از نطقهائی که خطاب به انتخاب کنندگان خود برای انتخاب شدن در پارلمان در ۲۲ اکتبر ۱۸۶۴ ایراد نمود گفت که کارگران لانکاشیر مانند فیلسوفان باستانیسی (رواقیان)^۳ رفتار کرده اند . ولی آیا نه مانند گوسفندان ؟

Bernal Osborne *

** به آلمانی Stoiker ، Stoiciens به فرانسه - نام مکتب فلسفی زنون Zenon فیلسوف یونانی اواخر قرن چهارم پیش از میلاد ، که بمناسبت محل اجتماع شاگردان وی در رواقها (به یونانی : Stoa) به مکتب رواقی شهرت یافته است . فلسفه رواقی نوعی از وحدت وجود است . آموزش فلسفی زنون بر این پایه قرار داشت که جوهر اشیا ، عمارت از آتش لطیفی است که در بطن همه چیز قرار دارد و در عین حال هم ماده است و هم نیرو و لذا وجود جز این یگانگی ماده و نیرو چیز دیگری نیست . مکتب رواقی بیشتر از لحاظ تعالیم اخلاقی اش شهرت یافته است . بنا بر آموزش این مکتب برای دیهافت خیر مطلق باید فقط به عقل متکی شد و برای رسیدن به آن لازم است که به عوامل مختل کننده خارجی ، به لذات و شهوات ، پشت کرد و نسبت به عواملی از قبیل ثروت و مکت و تندرستی و درد و رنج بی اعتنا بود . بهمین جهت است که در ادبیات و زبان های ارضائی پایداری و استقامت در برابر رنجها ، شکجه های جسمی و روانی ، فقر و گرسنگی و دیگر رصدا های سخت و رنج آور را " تحمل رواقی " می خوانند .

چنانکه در این بخش قرار گذاشته ایم ، فرض کنیم حجم سودی که در هر يك از محیط های ویژه تولید ، مورد تصاحب قرار گرفته ، برابر با مجموع اضافه ارزش با عد ، که کل سرمایه نهاد ، در این محیط ، تولید نموده است . با این وجود ، بهر ژوا سود را با اضافه ارزش ، یعنی با اضافه کاربرد اذخ نشده ، یکی تلقی نمی کند و این عدم قبول بر پایه دلایل زیر است :

۱ - در روند دوران ، وی روند تولید را فراموش می کند . سامان یابی ارزش کالاها - که شامل سامان یابی اضافه ارزش کالاها نیز هست - برای او بمعنای آفرینش اضافه ارزش است . [جای سفیدی که در دست نوشته وجود دارد دال بر اینست که مارکس در نظر داشته است این نکته را بیشتر بسط دهد . - فریدریش انگلس]

۲ - چنانکه دیدیم ، با مفروض بودن درجه بهره کشی واحدی از کار و با چشم پوشی از همه تغییراتی که از راه سیستم اعتباری وارد می شود ، با صرف نظر از سودگیری بیشتر و کلاه گذاهیهای متقابل میان خود سرمایه داران و بالاخره قطع نظر از هر امتیازی که از انتخاب بازار مساعد نصیب می شود - ممکن است برحسب اینکه ماده خام ارزان تر یا کثرگران باشد و با کارشناس بیشتر یا کثرتی خریداری شده باشد ، برحسب میزان بارآوری ، کارائی و ارزانی ماشین آلات بکار رفته ، برحسب درجه کمال سازمان یابی مراحل مختلفه روند تولید و جلوگیری از بهدر روی مواد و برحسب آنکه مدیترت و مراقبت ساده و مؤثر باشد و غیره - نرخ سود بسیار متفاوت گردد . خلاصه آنکه اگر اضافه ارزش در مورد يك سرمایه متغیر معین معلوم باشد ، آنگاه مسئله اینکه آیا همین اضافه ارزش در نرخ سود بزرگتر یا کوچکتری بهمان پیدا می کند و لذا آیا سودی به حجم بزرگتر یا کوچکتر بار می آوره باز هموزان زیادی منوط به کاردانی شخصی است ، اعم از اینکه این کاردانی منوط به خود سرمایه دار یا از آن مباشران و گماشتگان وی باشد . فرض کنیم که همان اضافه ارزش ۱۰۰۰ لیره ای ، که حاصل ۱۰۰۰ لیره استرلینگ در مستمرز است ، در مؤسسه A با ۹۰۰۰ لیره استرلینگ و در مؤسسه دیگری B با ۱۱۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت سنجیده شود . در مورد A چنین خواهیم داشت : $P^1 = \frac{1000}{11000} = 9.09\%$ و در مورد B : $P^2 = \frac{1000}{9000} = 11.11\%$. سرمایه کل در مورد A سود زیادتری نسبت به سرمایه کل B تولید می کند ، زیرا در مورد اولی نرخ سود بالاتر از دومی است ، با اینکه در هر دو مورد سرمایه متغیر پیش ریخته = ۱۰۰۰ است و اضافه ارزشی که از آن بدست آمده نیز برابر با ۱۰۰۰ است و لذا در هر دو حالت از تعداد مساوی کارگر هموزان برابر بهره کشی انجام میگیرد . این تفاوت در بهان حجم

اضافه ارزش که یکسان است ، یا بدیگر سخن تفاوت در نرخ های سود و لذا در خود سود ، با وجود یکسان بودن بهره کشی از کاره ممکن است از منابع دیگری نیز سرچشمه گیرد . ولی این امکان نیز هست که تنها و فقط از تفاوت در کاردانی مدیریت هائی ناشی شده باشد که دو مؤسسه مزبور را رهبری می نمایند . و این امر سرمایه دار را دچار اشتباه می کند - او را معتقد می سازد - که سود وی مرهون بهره کشی کار نیست بلکه لاقلاً تماماً معلول شرایط دیگری نیز هست که مستقل از بهره کشی کار است و بهره از فعالیت شخصی او ناشی میگردد .

از آنچه در این بخش اول مورد بررسی قرار گرفت نادرستی نظریه شی (رود برتوس)^{*} نمونه میشود که طبق آن (برخلاف بهره زمین که مثلاً مساحت زمین همچنان ثابت می ماند در حالیکه بهره ترقی میکند) گها تغییر مقداری سرمایه تأثیری در رابطه میان سود و سرمایه و لذا در نرخ سود ندارد ، بدلیل اینکه اگر حجم سود افزایش یابد حجم سرمایه شی نیز که براساس آن سود حساب میشود نمیشکند و بالعکس .

این حکم فقط در دو مورد صحت دارد . اولاً ، چنانچه در صورت ثابت فرض شدن کلیه شرایط دیگر و لذا بهره نرخ اضافه ارزش ، یک تغییر ارزشی در کاردانی رخ دهد که پول - کالا است . (همین امر نیز در مورد ی بوقوع می پیوندد که تغییر ارزشی ، بالا و پائین رفتن علائم ارزشی ، با ثابت ماندن شرایط دیگر ، فقط اسماً روی دهد) . فرض کنیم که کل سرمایه = ۱۰۰ لیره استرلینگ و سود = ۲۰ لیره استرلینگ و لذا نرخ سود = ۲۰٪ باشد . هرگاه اکنون پول در حدود ۱۰۰٪ بالا رود یا پائین آمده آنگاه در صورت اول (بالا رفتن ارزش پول)^{**} ، همان سرمایه که بدو ۱۰۰ لیره استرلینگ ارزش داشت اکنون ۲۰۰ لیره استرلینگ ارزش دارد ، و سود دارای ارزشی بمبلغ ۴۰ لیره استرلینگ میشود ، یعنی بجای ۲۰ لیره سابق ، در این بیان پولی نمایش می یابد . در حالت دوم ، چنانچه سرمایه به ارزشی معادل ۵۰ لیره استرلینگ تنزل نماید و سود در حصولی به ارزش ۱۰ لیره استرلینگ نمایش یابد ، ولی در هر دو حالت ۴۰ : ۲۰۰ = ۱۰ : ۵۰ = ۲۰ : ۲۰۰ است . با این وجود در همه این حالات واقعاً هیچ تغییر مقداری در ارزش سرمایه رخ نداده است بلکه فقط بیان پولی همان ارزش و همان اضافه ارزش دستخوش تغییر شده است . بنابراین امکان این نیز وجود ندارد که $\frac{3}{4}$ یا نسرخی

* Rodbertus

** محتوی دو هلال بمنظور آسان ساختن درک مطلب از طرفی مترجم اضافه شده است .

سود از آن متأثر گردد.*

حالت دیگر هنگامی است که تغییر مقداری ارزش واقعا روی دهد. ولی این تغییر مقداری همراه با تغییری در رابطه $C : v$ نباشد، یعنی اگر با ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش، نسبت سرمایه‌ها همی که در ازا^۱ نیروی کار گذاشته شده (سرمایه متغیر مشابه شاخص برای نیروی کار بحرکت درآید تلقی میشود) به سرمایه ای که در ازا^۲ وسائل تولید ریخته شده است ثابت ماندن باشد. تحت این شرایط خواه ما C یا nC یا $\frac{C}{n}$ را داشته باشیم، مثلا 1000 یا 2000 یا 5000 در مورد اول با 20% نرخ سود، سود = 200 خواهد بود و در مورد دوم = 400 و در مورد سوم = 1000 ولی $\frac{200}{5000} = \frac{400}{2000} = \frac{1000}{10000} = \frac{20}{1000}$ یعنی نرخ سود در اینجا بی تغییر باقی می ماند زیرا ترکیب سرمایه، ثابت مانده و با تغییر مقداری آن در خود ترکیب مزبور تأثیری نکرد. است. بنا بر این افزایش یا کاهش حجم سود در اینجا فقط نمایانگر افزایش یا کاهش در مقدار سرمایه بکار رفته است. بنا بر این در حالت اول فقط یک تغییر صوری در سرمایه بکار رفته روی می دهد و در حالت دوم یک تغییر واقعی در مقدار سرمایه بکار رفته رخ میدهد ولی هیچ تغییری در ترکیب آلی سرمایه، یعنی در نسبت میان سرمایه متغیر و ثابت آن، بوقوع نمی پیوندد. ولی با استثنای این دو حالت، هر تغییر مقداری

* این جمله در متن آلمانی بصورت جزمی بیان نشده و در شکل نفی شرطی یا امکانی آمده است. بهمین سبب اختلاقی در ترجمه های فرانسه و روسی کاپیتال در این مورد وجود دارد. در حالیکه در ترجمه فرانسه جمله بدینسان برگردانده شده است که: " بنا بر این ممکن است که $\frac{P}{C}$ ($\frac{P}{C}$) یا نرخ سود نیز از آن متأثر نشود " در ترجمه روسی چنین آمده است: " بنا بر این امکان نداشت که این امر در رابطه $\frac{P}{C}$ ($\frac{P}{C}$) یا در نرخ سود تأثیر نماید ".

در اینجا بحث بر سر رد نظریه کمسانی از قبیل رود برتوس است که معتقدند بطور کلی " تغییر مقداری سرمایه، تأثیری در رابطه میان سود و سرمایه و لذا در نرخ سود ندارد " و از سوی دیگر اثبات این نکته مورد نظر است که حکم مزبور فقط میتواند در دو مورد مصداق پیدا کند و یکی از آن موارد عبارت از حالتی است که ارزش اسمی پول تغییر نماید. و نظریه اینکه در این حالت و چنانکه در متن اثبات شده است، تغییری در رابطه میان اضافه ارزش و سرمایه $\frac{P}{C}$ و لذا در نرخ سود حاصل نمی شود، بنا بر این مسلم است که مقصود مصنف از این جمله نفی امکان چنین تأثیری است نه امکان عدم تأثیر آن (چنانکه در ترجمه فرانسه آمده است) زیرا امکان عدم تأثیر بخودی خود امکان تأثیر را نیز در بر دارد و آنگاه استثنائی که در متن مورد بحث است منتفی میگردد. بنا بر مراتب فوق جمله را بگونه ای ترجمه کرده ایم که در بالا ملاحظه می شود و با استدلال جمله قبلی متن نیز تطبیق می کند. (مترجم)

در سرمایه بکار رفته یا نتیجه تغییر است که قبلاً در ارزش یکی از اجزاء ترکیب کنند سرمایه بوجود آمد و بنابراین تا آنجا که با تغییر در سرمایه متغیره خود اضافه ارزش نیز تغییر نکرد باشد (پس آمد تغییر است که در مقدار نسبی اجزاء سرمایه پدید شده است و یا آنکه این تغییر مقداری خود علت تغییر است که در مقدار نسبی دو جزء ترکیب آلی سرمایه بروز کرده است) (مانند کارهایی که در مقیاس بزرگتر انجام میگردد و موردی که ماشین آلات نو وارد می شوند و غیره) پس در تمام این حالات تغییر مقداری سرمایه بکار رفته باید در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ضرورتاً با تغییر همزمانی در نرخ سود همراه باشد.

افزایش نرخ سود همواره از آنجا سرچشمه میگردد که اضافه ارزش، اعم از نسبی یا مطلق، نسبت به هزینه های تولیدش، یعنی در نسبت با سرمایه کل، افزایش مییابد، یا بدیگر سخن از آنجا ناشی میشود که تفاوت میان نرخ سود و نرخ اضافه ارزش کاهش پیدا میکند.

بروز نوساناتی در نرخ سود، مستقل از تغییر در اجزاء آلی سرمایه، یا مستقل از مقدار مطلق سرمایه، در صورتی امکان پذیر است که ارزش سرمایه پیش ریخته، اعم از اینکه در شکل استوار یا گردان وجود داشته باشد، برابر با لا رختن یا پائین آمدن زمان کاری که برای بازتولید آن لازم است، مستقل از سرمایه نسی که فعلاً موجود است، افزایش یا کاهش پذیرد. ارزش هر کالا - بنابراین ارزش کالا هائی نیز که سرمایه از آن ترکیب شده است - مشروط به زمان کار لازمی نیست که در خود آن کالاها نهفته است بلکه بسته به زمان کار اجتماعاً لازمی است که برای بازتولید آنها ضرور است. این بازتولید میتواند تحت شرایطی، متفاوت از شرایط تولید بدوی، قرار گیرد که انجام آنرا دشوارتر یا آسان تر نمایند. چنانچه تحت شرایط تغییر یافته، برای آنکه همان سرمایه را در پیکر مادی اش بازتولید نمود، در برابر یا بعکس نصف زمان سابق وقت لازم باشد، آنگاه در صورتیکه در ارزش پول تغییر حاصل نشده باشد، سرمایه ای که در گذشته ۱۰۰ لیره استرلینگ ارزش داشت اکنون ۲۰۰ لیره استرلینگ یا ۵۰ لیره ^{لینگ} استر (در مورد کاهش) * ارزش پیدا میکند. اگر این ارزش افزائی یا این ارزش گاهی به تمام اجزاء سرمایه بطور یکسان تأثیر کند، آنگاه سود نیز بر حسب موارد در دو برابر یا در نصف مبلغ پولی گذشته بیسان میگردد. ولی اگر تغییر مزبور متضمن تغییری نیز در ترکیب آلی سرمایه باشد، اگر موجب بالا رفتن یا پائین آمدن نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت گردد، در آن صورت، با یکسان ماندن شرایط دیگر، نرخ سود با افزایش نسبی سرمایه متغیر بالا می رود و با کاهش نسبی سرمایه متغیر پائین می آید. چنانچه فقط ارزش پولی سرمایه پیش ریخته، (در نتیجه تغییری در ارزش پول) ، ترقی یا تنزل نماید، آنگاه

بمان پولی اضافه ارزش بهمان نسبت ترقی و تنزل پیدا می کند • ولی نرخ سود ثابت می ماند •

تبدیل سود به سود متوسط

فصل هشتم

ترکیب گوناگون سرمایه ها در رشته های مختلف و تفاوتی که از آن بابت در نرخهای سود حاصل می شود

در بخش پیشین ضمن مسائل دیگر این نکته نمود شد که چگونه با یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش ممکن است نرخ سود تغییر کند، بالا رود یا پایین افتد. در این فصل فرض ما بر این قرار خواهد گرفت که درجه بهره کشی کار و لذا نرخ اضافه ارزش و طول روزانه کار در همه محیط های تولیدی که کار اجتماعی یک کشور معین در درون آن تقسیم می شود، از حیث مقدار برابر و در یک سطح قرار گرفته شده اند. اما نسبت سابقا به تفصیل نشان داده است که تفاوت های گوناگونی که در مورد بهره کشی کار در محیط های مختلف تولید وجود دارد، بنا بر محلل گوناگون جبران کنند، ای که سنا حقیقی هستند و یا بر پایه پیش داوری مورد قبول قرار گرفته اند، پایا می شوند و لذا اختلافات مزبور که فقط جنبه ظاهری و گذرا دارند در مورد بررسی شرایط عمومی بحساب نمی آیند. تفاوت های دیگر، مثلا در مورد سطح دستمزد، بطور عمده بر پایه تفاوت میان کار ساده و کار مرکب، که سابقا در آغاز کتاب اول صفحه ۱۹۰ بیان شده است، قرارداد دارند و گرچه تفاوت های مزبور موجب نابرابری های بسیار در نصیب کارگران محیط های تولید می گردند معذک بهیچوجه تأثیری نسبت به درجه بهره کشی کار در این محیط های مختلف ندارند. مثلا چنانچه کار یک استاد زرگر گرانتر از کار یک روزمزد پرداخت می شود، آنگاه اضافه کار استاد زرگر نیز بهمان نسبت، اضافه ارزشی بیشتر از کار روزمزد بهار می آورد. و اگر هم سطح شدن دستمزد ها و روزانه های کار و بالنتجه هم تراز شدن نرخ اضافه ارزش میان محیط های مختلف تولید، و حتی سرمایه گذارهای گوناگون در درون محیط واحد، بوسیله انواع موانع محلی ترمز شود، با وجود این ما به شرف تولید سرمایه داری و استیلا یافتن

این شیوه تولید بر تمام مناسبات اقتصادی، این هم ترازوی بیش از پیش انجام می‌گیرد. هر اندازه هم که این قبیل برخورد ها برای هر تحقیق ویژه در باره دستمزد اهمیت داشته باشد، باز می‌توان آنرا در مورد بررسی عمومی تولید سرمایه داری بمنزله مسئله ای تصادفی و غیر عمد کنار گذاشت. بطور کلی در چنین بررسی عمومی، همواره فرض بر این قرار می‌گیرد که مناسبات واقعی با مفاهیم خود انطباق دارند، یا بدیگر سخن مناسبات واقعی فقط تا آنجا که بیانگر نوع عام ویژه خود هستند مطرب میگردند.

اختلاف نرخ اضافه ارزش در کشورهای مختلف ولذا تفاوت در درجات ملی بهره کس از کار، برای آنچه مورد بررسی کمونی است بکلی بی اهمیت است. آنچه ما می‌خواهیم در این بخش مطرح سازیم دقیقاً عبارت از اینست که یک نرخ عمومی سود چگونه در درون یک کشور استقرار می‌یابد. بهره حال روشن است که برای مقایسه نرخهای مختلف ملی سود، همینقدر کافی است که آنچه سابقاً بیان کردیم با آنچه اکنون مطرح می‌سازیم در برابر هم قرار داد شوند. بدو باید تفاوت نرخهای ملی اضافه ارزش را مورد توجه قرار داد و سپس بر پایه این نرخهای معلوم شده اضافه ارزش تفاوت نرخهای ملی سود را مقایسه نمود. هرگاه تفاوت در نرخهای سود از اختلاف نرخهای اضافه ارزش ناشی نگردد، آنگاه تفاوت مزبور را ضرورتاً باید، مانند بررسی ما در این فصل، مربوط به اوضاع و احوالی دانست که در آن اضافه ارزش همه جا برابر و ثابت فرض شده است.

در فصل گذشته نمود شد که چنانچه نرخ اضافه ارزش ثابت فرض شود، آنگاه نرخ سودی که سرمایه معینی بهار می‌آورد، در نتیجه شرایطی که ارزش این یا آن جزء سرمایه ثابت را بسا و پائین می‌برد و از آنرا رابطه میان اجزاء ثابت و متغیر سرمایه را بطور کلی متأثر می‌سازد، ترقی یا تنزل نماید. در آنجا باز این نکته مورد توجه قرار گرفت که شرایطی که موجب دراز شدن یا کوتاه گشتن زمان واگرد سرمایه می‌شوند می‌توانند بهمین نحو روی نرخ سود تأثیر نمایند. و بنا بر آنکه حجم سود با حجم اضافه ارزش و با خود اضافه ارزش، یکی است، این مسئله نیز ثابت شد که حجم سود - برخلاف نرخ سود - از نوسانات ارزشی که همین دم از آن سخن رفت متأثر نمی‌گردد. نوسانات مزبور فقط نرخ را که در آن اضافه ارزش معین و لذا سود معلوم المقداری بیان می‌شود تغییر می‌دهند، یعنی موجب آن می‌شوند که مقدار آن در رابطه با مقدار سرمایه پیش‌بخته، بطور نسبی تغییر نماید. چنانکه دیدیم تا آنجا که در پی این نوسانات ارزشی، پایبند شدن یا رها شدن سرمایه روی مهاد ممکن بود از این راه غیر مستقیم نه تنها نرخ سود بلکه خود سود نیز متأثر گردد. با این وجود دیدیم که این امر تنها در مورد سرمایه ای که تا کون وارد در کار بود صدق می‌کرد و نسبت به سرمایه تازه بمیدان آمد، صادق نبود، و علاوه بر آن زیاد شدن یا کاهش یافتن خود سود نیز همواره وابسته

به آن بود که در پی نوسانات مزبور تا چه میزان امکان داشت با همان سرمایه کار زیادتر یا کمتری بجهان افتد و لذا - در صورت یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش - چه میزان حجم بزرگتر یا کوچکتری از اضافه ارزش می‌توانست با همان سرمایه تولید گردد. چنانکه دیده شد، این استثناء ظاهری نه تنها مباحثی با قانون کلی نداشت و استثنائی برای آن بوجود نمی‌آورد بلکه در واقع عبارت از حالت ویژه‌ای از افعال قانون کلی بود.

آنچنانکه در بخش پیشین نمود، شد، اگر با ثابت بودن درجه بهره‌کشی از کار، با تغییر ارزش اجزاء ترکیب‌کننده سرمایه ثابت و همچنین با تغییر در زمان واگرد سرمایه، نرخ سود دستخوش تغییر می‌گردد، هنگام خود بخود از آن چنین نتیجه می‌شود که اگر، با یکسان ماندن شرایط دیگر، زمان واگرد سرمایه‌های بکار رفته مختلف باشد و یا اگر رابطه ارزشی میان اجزاء آلی این سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف تولید متفاوت باشد، در آن صورت نرخهای سود محیط‌های مختلف تولیدی که همزمان در کنار هم وجود دارند متفاوت خواهند بود. آنچه را که ما قبلاً بمشابه تغییراتی مورد توجه قرار دادیم، بودیم که زماناً پیاپی هم عارض همان سرمایه واحد می‌گردید، اکنون مانند تفاوت‌های تلقی می‌کنیم که در زمان واحد میان مؤسسات سرمایه‌ای وجود دارد که در محیط‌های مختلف تولیدی هم‌اوقات یکدیگر قرار گرفته‌اند.

بررسی ما در این مورد مسائل زیر را در بر می‌گیرد: ۱ - تفاوت در ترکیب آلی سرمایه‌ها و ۲ - اختلاف در زمان واگرد آنها.

بدیهی است که طی تمام این بررسی، هنگامیکه از ترکیب یا واگرد سرمایه در رشته تولیدی معینی سخن می‌گوئیم، همواره فرض و مقصود ما وجود نسبت عادی متوسط سرمایه‌ای است که در این رشته تولیدی گذاشته شده است، و بطور کلی سخن از متوسط کل سرمایه‌ای می‌رود که در محیط مشخصی گذاشته شده است، نه از تفاوت‌هایی که در محیط مزبور میان تک سرمایه‌ها وجود دارد. علاوه بر این، نظر باینکه نرخ اضافه ارزش و روزانه کار ثابت فرض شده است، و چون این فرض، ثابت ماندن دستمزد را نیز ایجاب می‌کند، بنا بر این کمیت معلوم از سرمایه متغیر، بیانگر راه اندازی کمیت مشخصی از نیروی کار و لذا مبین کمیت معلوم کار تجسم یابند، است. پس اگر ۱۰۰ لیره استرلینگ نمودار مزد هفتگی ۱۰۰ کارگر باشد، آنگاه در واقع نمایانگر نیروی کاری برابر با ۱۰۰ است. و لذا $100 \times n$ لیره استرلینگ بیان‌کننده نیروی کار $100 \times n$ کارگر و $100 \times n$ لیره استرلینگ مبین نیروی کار $\frac{100}{n}$ کارگر است. بنا بر این سرمایه متغیر در اینجا، (چنانکه در مورد مقسدار

* در ترجمه روسی کاپیتال در این جمله بجای "نیروی کار" دستمزد ذکر شده است. با توجه باینکه در زبان آلمانی Lohn، بمعنای دستمزد اسم مذکر و Kraft یعنی نیرو، مؤنث است و

مشخص دستمزد همواره چنین است) ، بمنزله شاخص حجم کاری است که بوسیله يك سرمایه كل مشخص بحركت درمی آید . پس اختلافات در مقدار سرمایه متغیری که بكار رفته نشانه تفاوت در حجم نیروی کار مورد استفاده است . چنانچه ۱۰۰ لیره استرلینگ نمودار ۱۰۰ کارگر در هفته باشد ، در آنصورت ۶۰ ساعت کار هفتگی معرف ۶۰۰۰ ساعت کار در هفته است و بدینسان ۲۰۰ لیره استرلینگ نماینده ۱۲۰۰۰ و ۵۰ لیره استرلینگ فقط نمودار ۳۰۰۰ ساعت کار خواهد بود .

چنانکه در کتاب اول گفته شده است ، منظور ما از ترکیب سرمایه عبارت از نسبت میان چیز ، فعال و جز ، منفعل این سرمایه ، یعنی نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت است . از این بابت و نوع رابطه باید مورد توجه قرار گیرند . با اینکه این دو نوع رابطه ممکن است تحت شرایط مشخص تأثیری یکسان بوجود آورند دارای اهمیت برابر نیستند .

رابطه نخست بنحوی فنی قرار دارد و در درجه معینی از پیشرفت نیروی بار آور باید مانند امر معلومی فسرده شود . حجم مشخصی از نیروی کار که بوسیله تعداد مشخصی کارگر نموده می شود . لازم است تا حجم معینی از محصول را مثلا در يك روز تولید کند و لذا متضمن آنست که حجم مشخصی از وسائل تولید از قبیل ماشین آلات ، مواد خام و غیره را بحركت در آورده ، یعنی آنها را بطور بار آور مصرف نماید . تعداد مشخصی کارگر باکویت مشخصی وسائل تولید انطباق دارد و لذا کبیت معینی از کار زنده با کبیت معینی از کاری که قبلا در وسائل تولید تجسم یافته منطبق است . این نسبت در محیط های مختلفه تولید ، غالبا میان شعبه های مختلف همان صنعت واحد ، بسیار متفاوت است و در صورتیکه در رشته های صنایعی که از یکدیگر بسیار دور هستند ، این نسبت تصادفا میتواند بطور کامل یا بنحو تقریبی یکسان باشد .

این نسبت ، ترکیب فنی سرمایه را تشکیل می دهد و پایه واقعی ترکیب آلی آنست .

ولی این امکان نیز وجود دارد که نسبت مزبور در رشته های مختلف صنعت از این حیث یکسان باشد که سرمایه متغیر فقط شاخصی برای نیروی کار و سرمایه ثابت فقط شاخصی است برای حجم وسائل تولیدی که بوسیله نیروی کار بحركت درآمده اند . مثلا ممکن است برای برخی از کارهای مربوط به مسواهن نسبت یکسانی میان نیروی کار و حجم وسائل تولید تصور کرد . ولی از آنجا که مسگرانتر از آهن است ، نسبت ارزشی میان سرمایه متغیر و ثابت در این دو مورد مختلف خواهد بود و بنا بر این ترکیب ارزشی دو سرمایه كل نیز متفاوت می گردد . تفاوت میان ترکیب فنی و ترکیب ارزشی در هر رشته صنعت از آنجا دیده می شود که در صورت ثابته ماندن ترکیب فنی ، رابطه ارزشی و جز ، سرمایه بتواند تغییر کند و یا بتغییر یافتن ترکیب فنی ، رابطه ارزشی بتواند ثابت بماند . البته مورد اخیر فقط در صورتی وقوع پیدا می کند که تغییر در نسبت میان حجم وسائل تولید بكار رفته و نیروی کار ، بوسیله تغییر ارزش آنها در جهت عکس یکدیگر جبران شده باشد .

تا آنجا که ترکیب ارزشی سرمایه منوط به ترکیب فنی آنست و این ترکیب را منعکس می سازد ، ما آنرا ترکیب آلی سرمایه می خوانیم . (۲۰)

در متن آلمانی کتاب ، در این محاسبات همواره ضمیر مؤنث آمده است و نیز مضمون مطلب نیز مبرساند که غرض مصنف محاسبه نیروی کار بوده نه دستمزد ، لذا جمله مزبور بصورت فوق ترجمه شده است . مقایسه با متن فرانسوی کتاب نیز نظر ما را در این مورد تأیید می کند . (مترجم)
 (۲۰) مطلب فوق قبلا بطور خلاصه در چاپ سوم کتاب اول ، ص ۲۶۸ ، در آغاز فصل بیست و سوم (جلد اول سرمایه پزبان فارسی ، ص ۵۵۴) ذکر شده است . چون دو چاپ قبلی این قسمت را در بر ندارند تکرار آن در اینجا بیشتر لزوم یافته است . - فهد پش انگلس .

بنا بر این در مورد سرمایه متغیر فرض ما بر این قرار دارد که سرمایه مزبور شاخص مقدار معینی نیروی کار و تعداد مشخصی کارگر یا حجم معینی کارزند^۱ بحرکت درآمده است. در بخش پیش دیدیم که تغییر در مقدار ارزش سرمایه متغیر ممکن است غیر از بهای زیادتر یا کمتر همان حجم کار چیز دیگری را نشان ندهد. ولی در اینجا که نرخ اضافه ارزش و روزانه کار ثابت فرض شده و برای زمان مشخصی از کار، دستمزد بشاباه مقدار معلومی در نظر گرفته شده است، امکان مزبور منتفی می‌گردد. بعکس تفاوتی در مقدار سرمایه ثابت ممکن است در عین حال نمایانگر تغییر در حجم وسائل تولیدی نیز باشد که بوسیله کمیت مشخصی از نیروی کار بحرکت درآمده است. ولی تفاوت مزبور ممکن است از اختلاف در ارزش وسائل تولید بحرکت درآمده ای نه‌زنانشی گردد که از یک محیط تولید نسبت به محیط دیگر متفاوت است. بنا بر این مسئله باید در اینجا از دو دیدگاه مزبور مورد توجه قرار گیرد.

سرانجام باید مسئله اساسی ذیل را متذکر بود:

فرض کنیم ۱۰۰ لیره استرلینگ مزد هفتگی ۱۰۰ نفر کارگر باشد. قرار دهیم که زمان کار هفتگی برابر با ۶۰ ساعت است. علاوه بر این فرض کنیم که نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ است. در این صورت کارگران ۳۰ ساعت از ۶۰ ساعت را برای خود و ۳۰ ساعت دیگر را مجاناً برای سرمایه دار کار می‌کنند. در واقع دستمزد ۱۰۰ لیره استرلینگ فقط ۳۰ ساعت کار ۱۰۰ کارگر یا جمعاً ۳۰۰۰ ساعت کار را مجسم می‌سازد، در حالی که ۳۰۰۰ ساعت دیگر کار آنها در ۱۰۰ لیره استرلینگ اضافه ارزش یا سودی که سرمایه دار بجیب می‌زند تجسم پیدا می‌کند. اگر چه دستمزد ۱۰۰ لیره استرلینگی نمایانگر ارزشی نیست که کار هفتگی ۱۰۰ نفر کارگر را مجسم می‌سازد، معذک (نظر باینکه طول روزانه کار و نرخ اضافه ارزش معلوم است) دستمزد مزبور نشان دهنده آنست که بوسیله این سرمایه ۱۰۰ نفر کارگر مجموعاً مدت ۶۰۰۰ ساعت کار به حرکت درآمده‌اند. سرمایه ۱۰۰ لیره استرلینگی از آن جهت بمرغ چنین چیزی است که اولاً تعداد کارگرانی که بحرکت درآمده‌اند نشان می‌دهد زیرا یک لیره استرلینگ برابر با یک نفر کارگر در هفته می‌شود. ولذا ۱۰۰ لیره استرلینگ = ۱۰۰ نفر کارگر است و ثانیاً بدان سبب که هر کارگر بحرکت درآمده با نرخ معلوم اضافه ارزش ۱۰۰٪ دو برابر کاری که در دستمزد او جا گرفته استکار انجام می‌دهد. بنا بر این ۱ لیره استرلینگ مزد او که نماینده نیم هفته کار است یک هفته تمام کار بحرکت در می‌آورد و همچنین ۱۰۰ لیره استرلینگ بسا اینکه فقط متضمن ۵۰ هفته کار است ۱۰۰ هفته کار را در بر می‌گیرد. بنا بر این لازم است میان (دو جنبه)* سرمایه متغیر، یعنی سرمایه نهاده در دستمزد، از حیث اینکه (از سوی) ارزش آن، که جمع دستمزد هاست، بیانگر کمیت کار تجسم یافته است و (از سوی دیگر) از حیث اینکه همان ارزش شاخص حجم کارزند، ای است که سرمایه مزبور بحرکت در می‌آورد، تمایزی بسیار اساسی انجام گیرد. حجم کارزند، مذکور همواره بزرگتر از کاری است که در سرمایه متغیر جا گرفته و لذا بیانگر ارزشیالاتری از سرمایه متغیر است و در ارزشی بیان می‌گردد که از سوی وابسته به تعداد کارگرانی است که بوسیله سرمایه متغیر بحرکت درآمده‌اند و از سوی دیگر با کمیت اضافه کاری که کارگران مزبور انجام می‌دهند بستگی دارد.

از این نحوه برخورد به سرمایه متغیر چنین نتیجه می‌شود:

چنانچه در مورد یک سرمایه گذاری در محیط تولیدی A، از کل سرمایه ای به‌میزان ۷۰۰ فقط ۱۰۰ برای سرمایه متغیر خرج شده و ۶۰۰ صرف سرمایه ثابت شده باشد، در حالی که در محیط

* نظر به پیچیدگی جمله متن لازم دیدیم که کلمات میان دو هلال: (دو جنبه) (از سوی) و از (از سوی دیگر) اضافه شود تا خواننده در معنای جمله دچار ابهام نگردد. (مترجم)

تولیدی B بابت سرمایه متغیر ۶۰۰ و بابت سرمایه ثابت فقط ۱۰۰ گذاشته شده است، آنگاه کل سرمایه A که برابر با ۷۰۰ است فقط نیروی کاری به میزان ۱۰۰ را بحرکت درمی آورد و لذا بنا بر فرضیات سابق، تنها ۱۰۰ هفته کاری یا ۶۰۰۰ ساعت کارزنده را می گرداند، در صورتی که سرمایه کل B که از لحاظ مقداری با آن برابر است ۶۰۰ هفته کار و لذا ۳۶۰۰۰ ساعت کارزنده را متحرک می سازد. بنابراین سرمایه A فقط ۵۰ هفته کاری یا ۳۰۰۰ ساعت اضافه کار را تصاحب می کند در صورتیکه سرمایه B که با A هم مقدار است و ۳۰۰ هفته کاری یا ۱۸۰۰۰ ساعت را تصاحب می شود. سرمایه متغیر نه تنها شاخص کاری که در آن نهاده شده بلکه با نرخ اضافه ارزش معین عدد در عین حال میزان سنج افزون کاری یا اضافه کاری است که بوسیله آن بحرکت درآمد است. چنانچه درجه بهره کسی کار برابر باشد آنگاه در مورد اول سود عمارت از $\frac{100}{700} = \frac{1}{7} = \frac{2}{14} = 14\%$ و در مورد دوم $\frac{600}{700} = \frac{6}{7} = 85\%$ خواهد بود که شش برابر نرخ سود اولی است. ولی در واقع هرگاه چنین موردی پیش آمده باشد خود سود نیز شش بار بزرگتر خواهد بود، یعنی ۶۰۰ برای B در مقابل ۱۰۰ برای A و زیرا که با همان سرمایه شش بار بیشتر کارزنده بحرکت درآورده است و لذا با درجه برابر بهره کسی از کار و شش بار اضافه ارزش و در نتیجه شش بار سود بزرگتر حاصل شده است.

چنانچه سرمایه بکار رفته در A بجای ۷۰۰، ۷۰۰۰ لیره استرلینگ و بعکس در B فقط ۷۰۰ لیره استرلینگ باشد، آنگاه با یکسان ماندن ترکیب آل، سرمایه A ۱۰۰۰ لیره از ۷۰۰۰ لیره استرلینگ را بمثابة سرمایه متغیر بکاربرد است، یعنی ۱۰۰۰ نفر کارگر در هفته = ۶۰۰۰۰ ساعت کارزنده که ۳۰۰۰۰ ساعت آن اضافه کار است. ولی در این صورت نیز مانند پیش A با ۷۰۰ لیره استرلینگ خود فقط $\frac{1}{7}$ کارزنده مورد استفاده B را بحرکت در آورده و بنا بر این نیز تنها $\frac{1}{7}$ اضافه کار B را براه انداخته و لذا فقط $\frac{1}{7}$ سود B را نیز تولید نموده است. اگر نرخ سود مورد توجه قرار گیرد آنگاه چنین خواهد بود: $\frac{100}{700} = \frac{1}{7} = \frac{2}{14} = 14\%$ در مقابل $\frac{600}{700} = \frac{6}{7} = 85\%$ در مورد سرمایه B. در اینجا دید می شود که با فرض یکسان بودن مقدار مبلغ سرمایه، نرخهای سود مختلف هستند، زیرا با یکسان بودن نرخ اضافه ارزش، در نتیجه متفاوت بودن حجم های کارزنده ای که بحرکت درآمده است مقدار اضافه ارزشهای تولید شده و لذا سودها اختلاف یافته اند.

علا همین نتیجه آنگاه بدست می آید که شرایط فنی در یک محیط تولیدی، همانند شرایط فنی محیط دیگر باشد، ولی ارزش عناصر سرمایه ثابت بکار رفته بزرگتر یا کوچکتر باشد، فرض کنیم که هر دو محیط مزبور ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت سرمایه متغیر بکار می برند و لذا در هر هفته به ۱۰۰ نفر کارگر نیاز دارند تا کمیت همانندی ماشین آلات و مواد خام را بحرکت در آورند، ولی فرض کنیم که مواد خام در B گرانتر از آن A است. در این حالت فرض کنیم که در برابر ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر در A

مثلاً ۲۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ثابت قرار گرفته باشد و در B ۴۰۰ لیره استرلینگ در این صورت بهای
 نرخ اضافه ارزشی به میزان ۱۰۰٪ اضافه ارزش تولید شده در هر دو مورد برابر با ۱۰۰ لیره
 استرلینگ و لذا سود نیز در هر دو مورد برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ خواهد بود. ولی در A

$$= \frac{1}{3} = \frac{100}{400c + 100v} B$$
 در حالی که بعکس در $\frac{1}{3} = 33\frac{1}{3}\%$ است و در حالی که بعکس در $\frac{1}{3} = \frac{100}{200c + 100v}$
 ۲۰٪ می شود. در واقع چنانچه در هر یک از دو حالت جزئی معینی از کل سرمایه را مورد توجه قرار
 دهیم و آنگاه می بینیم که در B درازا هر ۱۰۰ لیره استرلینگ فقط ۲۰ لیره استرلینگ یا $\frac{1}{5}$ آن سرمایه
 متغیر را تشکیل میدهد، در صورتیکه در A در هر ۱۰۰ لیره استرلینگ $33\frac{1}{3}$ لیره استرلینگ یا $\frac{1}{3}$ آن
 سرمایه متغیر است. B درازا هر ۱۰۰ لیره استرلینگ سود کثرتی تولید می کند و زیرا نسبت به
 A کارزنده کمتری را بحرکت درمی آورد. پس در اینجا نیز تفاوت در نرخ سود باز به تفاوت در حجم
 های اضافه ارزش تحویل میگردد و لذا در حجم های سودی نیز که در هر ۱۰۰ واحد سرمایه گذاری
 تولید شده است منعکس می شود.

تفاوت میان مثال دوم و مثال پیشین تنها عبارت از این است که در مورد دوم برای تحصیل برابری
 میان A و B فقط لازم بود، در همین یکسان ماندن پایه فنی و تغییر در ارزش سرمایه ثابت A یا B
 داده می شد، بعکس حالت اول، که خود ترکیب فنی در دو محیط تولیدی با یکدیگر اختلاف دارند و
 و لذا برای حصول برابری ضرور بود که این ترکیب خود دگرگون گردد.
 بنا بر این ترکیب آلی مختلف سرمایه ها، مستقل از مقدار مطلق آنهاست. سئوالی که پیش می آید
 همواره عبارت از اینست که چقدر از هر ۱۰۰ واحد سرمایه سهم سرمایه متغیر و چقدر از آن سهم سرنگ
 ثابت است.

پس با ریزانه کار برابر و درجه بهره کشی یکسان از کار، سرمایه های مختلف المقداری که
 از حیث درصد حساب شده باشند، با سرمایه هائی با مقدار یکسان (چیزی که در اینجا دارای
 همان معناست) * و حجم های سود بسیار مختلفی بهار می آورند، زیرا از حیث مقدار اضافه ارزش
 متفاوتند و در واقع بدان سبب که بنا بر ترکیب آلی مختلف محیط های تولیدی گوناگون، جزئی متغیر
 سرمایه آنها متفاوت می شود و لذا اهمیت کارزنده ای که بحرکت درمی آورند تفاوت پیدا می کند و از آنجا

* زیرا چنانچه فورمول سود را که عبارت از تقسیم اضافه ارزش M به کل سرمایه $v + c$ است بکار ببریم،
 در مورد اول $\frac{100}{300} = \frac{1}{3}$ کل سرمایه یعنی ۱۰۰ بدست می آید و در مورد دوم نیز $\frac{1}{3} = \frac{100}{300}$
 کل سرمایه برابر با ۱۰۰ لیره خواهد بود. (مترجم)
 ** دو هلال از مترجم است. خواننده توجه دارد که وقتی سخن از درصد سرمایه ها باشد مقایسه ای
 که با هم سنجیده میشوند، صرف نظر از مقدار مطلق هر یک از سرمایه ها یکسان هستند. (مترجم)

مقدار اضافه کاری که سرمایه های مزبور تصاحب میکنند ، یعنی جوهر اضافه ارزش و لذا سود ، نیز متفاوت می گردد . در محیط های تولیدی مختلف ، حصه های برابر مقداری از سرمایه کل ، متضمن منابع نابرابری از اضافه ارزش هستند ، چون یگانه سرچشمه اضافه ارزش کار زنده است . در صورتیکه درجه بهره کشی از کار برابر باشد ، حجمی از کار را که یک سرمایه = ۱۰۰ بحرکت در می آورد و لذا نیز اضافه کاری که بوسیله سرمایه مزبور مورد تصاحب قرار میگیرد ، وابسته بمقدار جزئی متغیر آن سرمایه است . اگر سرمایه ای که از حیث درصد مرکب از $107 + 90c$ است ، با برابری در درجه بهره کشی از کار ، بهمان اندازه سرمایه مرکب از $107 + 10c$ اضافه ارزش یا سود تولید می کرد ، آنگاه مانند آفتاب روشن میشد که اضافه ارزش و لذا ارزش بطور کلی ، میبایست اصلاً سرچشمه دیگری غیر از کار داشته باشد و بدینسان هر پایه منطقی اقتصاد سیاسی فرو میریخت . هرگاه همچنان بر این فرض قرار داشته باشیم که ۱ لیبره استرلینگ برابر با مزد هفتگی یک کارگر در ازا ۶۰ ساعت کار و نرخ اضافه ارزش = 100% است ، آنگاه مسلمان محصول کل که یک کارگر میتواند در یک هفته تسلیم نماید برابر با ۲ لیبره استرلینگ خواهد بود . بنا بر این ۱۰ نفر کارگر نمی توانند بیش از ۲۰ لیبره استرلینگ تحویل دهند و چون از این ۲۰ لیبره استرلینگ ۱۰ لیبره آن دستمزد را جبران می کند ، ۱۰ نفر کارگر مزبور نمی توانند اضافه ارزش بیش از ۱۰ لیبره استرلینگ ایجاد نمایند و لذا ۹۰ نفر کارگر که کل ارزش - محصولشان به ۱۸۰ لیبره استرلینگ بالغ میگردد دستمزدشان = ۹۰ لیبره استرلینگ است ، اضافه ارزشی معیناً ۹۰ لیبره استرلینگ ایجاد مینماید پس در یکی از حالات مذکور نرخ سود 10% بود و حال دیگر 90% میگردد . هرگاه غیر از این میشد آنگاه ضرورتاً میبایست ارزش و اضافه ارزش چیز دیگری غیر از کار تجسم یافته میبودند . بنا بر این نظریاتیکه در محیط های مختلف تولید ، سرمایه ها چنانچه بر حسب درصد مورد توجه قرار گیرند - یا سرمایه های برابر مقدار - بطور نابرابر به عناصر متغیر وثابت تقسیم می شوند و کسب نابرابری از کار زنده بحرکت در می آورند و لذا مقدار نابرابری اضافه ارزش و بالتبع سود تولید می نمایند ، نرخ سود ، که خود عبارت از محاسبه درصد اضافه ارزش بر سرمایه کل است ، در آنها متفاوت می گردد .

ولی اگر سرمایه های محیط های مختلف تولید که بر حسب درصد حساب شده اند و لذا سرمایه های هم مقدار هستند ، در اثر ترکیب آلی مختلف خود ، در محیط های تولیدی متفاوت سود های نابرابری ببار می آورند ، آنگاه باید چنین نتیجه گرفت که سودهای سرمایه های نابرابر در محیط های مختلف تولید نمی توانند به نسبت درشتی مقدار هر یک از سرمایه ها قرار گیرند و لذا در محیط های مختلف تولید ، سودها با مقدار سرمایه هائی که در هر یک از آنها بکار رفته است متناسب نیستند زیرا اینچنین افزایش سود به نسبت درشتی سرمایه بکار رفته ، مستلزم تساوی سودها بر حسب درصد است و لذا مستلزم آنست که سرمایه های هم مقدار در محیط های مختلف تولید علی رغم ترکیب آلی مختلف خود نرخهای سود برابری دارا باشد . تنها در درون همان محیط تولیدی و لذا در جایی که ترکیب

آلی سرمایه یکسان داده شده، یا در محیط های تولیدی مختلف ترکیب آلی سرمایه برابر است، حجم سودها به نسبت مستقیم حجم سرمایه های بکار رفته قرار می گیرد. گفتن اینکه سود سرمایه های نابرابر، متناسب با درشتی آنهاست اصولاً نمی تواند معنای دیگری جز این داشته باشد که سرمایه های برابر مقدار سودهای یکسانی ببار می آورند یا اینکه نرخ سود برای همه سرمایه ها، صرف نظر از مقدار و ترکیب آلی آنها، یکسان است.

آنچه بیان شد بشرطی وقوع پیدا می کند که کالاها بنا بر ارزششان فروخته شوند. ارزش یک کالا برابر است با ارزش سرمایه ثابتی که در آن وارد شده با اضافه ارزش سرمایه متخیری که در آن باز تولید شده، با اضافه زائده این سرمایه متخیر، یعنی اضافه ارزش تولید گشته. بدیهی است که در صورت ثابت بودن نرخ اضافه ارزش، حجم آن وابسته به حجم سرمایه متخیر است. ارزش محصول سرمایه ای بمیزان ۱۰۰، در یک حالت عبارت از $100 = 10c + 10v + 10m$ و در حالت دیگر عبارت از $100 = 90m + 90v + 10c$ است. هرگاه کالاها بنا بر ارزش خود فروخته شوند، آنگاه محصول اولی به ۱۱۰ فروخته میشود که ۱۰ تای آن اضافه ارزشی را کار پرداخت نشده است و محصول دومی بعکس به ۱۹۰ فروش میرود که ۹۰ تای آن اضافه ارزشی را کار پرداخت نشده را تشکیل میدهد.

آنچه گفته شد بهیژه در صورتی اهمیت پیدا میکند که نرخهای ملی* سود با یکدیگر مقایسه شوند. فرض کنیم که در یک کشور ارهائی نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد یعنی کارگر نیمی از روز را برای خود و نیمی دیگر را برای کارگزار خویش کار می کند. فرض کنیم که در یک کشور آسیائی نرخ اضافه ارزش برابر با ۲۵٪ باشد، یعنی که کارگر ۳ روز را برای خود و ۱/۳ آنرا برای کارگزارش صرف مینماید. ولی باز فرض کنیم که در کشور ارهائی ترکیب سرمایه ملی عبارت از $84c + 16v$ و در کشور آسیائی، که کمتر ماشین آلات و غیره بکار میرود و در مدت زمان مشخص، مصرف بارآور مواد خام در قبال کمیت معینی از نیروی کار نسبتاً اندک است، ترکیب سرمایه $84v + 16c$ باشد. در این صورت محاسبه ذیل را خواهیم داشت:

در کشور ارهائی ارزش - محصول $116 = 16m + 16v + 84c$ و نرخ سود $\frac{16}{100} = 16\%$ خواهد بود.

در کشور آسیائی ارزش - محصول $121 = 21m + 84v + 16c$ و نرخ سود برابر با $\frac{21}{100} = 21\%$ خواهد بود.

بنا بر این نرخ سود در کشور آسیائی در حدود ۲۵٪ بزرگتر از نرخ سود کشور ارهائی است. با اینکه نرخ اضافه ارزش در کشور آسیائی چهار بار کوچکتر از نرخ اضافه ارزش در کشور ارهائی است.

* در چاپ اول سرمایه (بزیان آلمانی) و همچنین در دست نوشته مارکس بجای "ملی" "بین المللی" ذکر شده و در چاپهای بعدی این لغزش قلمی مصنف اصلاح شده است.

البته کسانی چون کری*، باستیا* و نظائر آنها از این فاکتها نتایجی درست معکوس خواهند گرفت. بطورکد را متذکر شهم که تنوع نرخهای سود ملی غالباً بر پایه گوناگونی نرخهای ملی اضافه ارزش قرار دارد، ولی ما در این فصل نرخهای سود نابرابری را که از نرخ اضافه ارزش همانند و یگانه ای سرچشمه میگیرد با یکدیگر میسنجیم.

علاوه بر ترکیب آلی متفاوت سرمایه ها و لذا علاوه بر حجم های مختلف کار و بنا بر این نیزه) در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر)*** علاوه بر اختلاف در اضافه کاری که سرمایه های هم مقدار در محیط های مختلف تولید بحرکت درمی آورند، باز منبع دیگری برای نابرابری در مورد نرخهای سود وجود دارد و آن عبارت از اختلاف در طول واگرد سرمایه در محیط های متفاوت تولید است.

در فصل چهارم دیدیم که با وجود ترکیب برابر سرمایه ها و یکسان ماندن شرایط دیگر نرخ های سود به نسبت معکوس زمانهای واگرد عمل میکنند و همچنین دیدیم که سرمایه متغیر واحد چنانچه در مدت های مختلفی واگرد نماید موجب پدید آمدن نابرابری در حجم های اضافه ارزش سالانه میشود. بنا بر این تفاوت در زمانهای واگرد علت دیگری برای این مسئله است که چرا سرمایه های هم مقدار در محیط های مختلف تولید، طی مدت های یکسان سود های برابری تولید نمیکنند و لذا برای چه نرخهای سود در این محیط های مختلف با هم تفاوت دارند.

اما بعکس، نسبت ترکیب سرمایه برحسب تقسیم آن بسرمایه استوار و گردان، چنانچه بخودی خود وفی نفسه مورد توجه قرار گیرد، بهیچوجه در نرخ سود تأثیری نمیکند. این امر نمیتواند در نرخ سود تأثیر داشته باشد مگر هنگامیکه این اختلاف ترکیبی مقارن با تفاوت در نسبت میان جز متغیر و ثابت سرمایه گردد، ولی آنگاه اختلاف در نرخهای سود از تفاوت میان این اجزاء ناشی گشته است نه از تفاوت میان سرمایه گردان و استوار، و یا در صورتی که تفاوت در نسبت میان اجزاء استوار و گردان موجب بروز اختلاف در زمان واگردی شود که طی آن سود معینی بسامان می رسد. همین امر که سرمایه ها برحسب نسبت های مختلف به خاطر استوار و گردان تقسیم می شوند، خود همواره روی زمان

* Carey - درباره این اقتصاد دان امریکائی در بخش اول سخن رفته است.

** Bastiat, Frederic (۱۸۰۱ - ۱۸۵۰) - اقتصاد دان فرانسوی هوادار آزادی تجارت

و سازش منافع طبقاتی در جامعه سرمایه داری. مهمترین اثر وی هماهنگی های اقتصادی (Her -

monies économiques) است که در آن همکاری طبقاتی را بجای مبارز طبقاتی توصیه میکند. کارل

مارکس او را "سطحی ترین و لذاموفقترین نماینده مآقتصاد عامیانه و شناخوان (سرمایه داری) توصیف کرده است"

*** در متن به ایتالیائی: tutti quanti

**** هلال ها از مترجم است.

واگرد شان تاثیر میکند و موجب بروز اختلاف در زمان واگرد می شود. ولی از آنجا چنین نتیجه نمی شود که زمان واگردی نیز که طی آن سرمایه های مزبور سود بسامان می رسانند مختلف باشد. اگرچه مثلاً A همواره مجبور باشد که بزرگترین جزو محصول را به ماده خام و غیره تبدیل نماید، در حالیکه B در مدت طولانی تری همان ماشین آلات و غیره را با مقدار کتری ماده خام مورد استفاده قرار دهد، هر دو ی آنها تا هنگامیکه تولید میکنند همواره جزئی از سرمایه شان گهر است، یکی در ماده خام و لذا سرمایه گردان و دیگری در ماشین آلات و غیره و لذا بصورت سرمایه استوار A دائماً جزئی از سرمایه خود را از شکل کالا بصورت پول در می آورد و دهماره آنها از شکل پول باده خام تبدیل میکند، در حالیکه B بدون انجام چنین استحقاقات، جزئی از سرمایه خود را برای مدت طولانی تری بصورت کارافزار مورد استفاده قرار میدهد. چنانچه هر دو از کیفیت برابری کار برخوردار باشند، با اینکه هر دو در جریان سال مقداری محصول با ارزش ناهر برابر می فروشند ولی حجم محصول هر دو ی آنها محتوی مقدار برابری اضافه ارزش خواهد بود و علی رغم اختلافی که در ترکیب آنها از لحاظ تقسیم به سرمایه استوار و گردان و نیز از حیث زمان واگرد وجود دارد، نرخ سود آنها که نسبت به سرمایه کل پیش ریخته محاسبه میشود، برابری خواهد داشت. هر دو سرمایه، با اینکه زمانهای مختلف واگرد دارند، در زمانهای برابر سود های برابر بسامان می رسانند. (۲۱) اهمیت اختلاف در زمان واگرد، نفیاً و مستقلاً، فقط از جهت تاثیر آن بر روی اضافه کاری است که سرمایه ای واحد میتواند در زمان معین تصاحب کرده و به سامان رساند. بنا بر این اگر ناهر برابری ترکیب از حیث سرمایه گردان و استوار ضرورتاً مستلزم ناهر برابری در زمان واگردی نیست که بنه خود موجب عدم تساوی در نرخ سود میگردد، آنگاه مسلم است که در صورت بروز ناهر برابری در نرخ سود، این امر نفیاً بر پایه ناهر برابری ترکیب سرمایه برحسب گردان و استوار قرار ندارد بلکه در این مورد ناهر برابری مزبور فقط نشان دهند بروز عدم تساوی در زمانهای واگردی

(۲۱) چنانکه از فصل چهارم برمی آید آنچه فوق آمده فقط برای موردی درست است که سرمایه های A و B دارای ترکیب ارزشی متفاوت باشند ولی اجزای متمیز درصد حساب شده آنها به نسبت مستقیم زمان واگرد و پایه نسبت معکوس تمداد واگرد های آنها قرار گرفته باشند. فرض کنیم که سرمایه A از لحاظ درصد از ۲۰c استوار + ۴۰c گردان و لذا $10v + 90c = 100$ ترکیب شده باشد. با نرخ اضافه ارزشی همیزان ۱۰۰٪، $10v$ ضمن یک واگرد $10m$ تولید میکند. پس نرخ سود برای یک واگرد برابر با ۱۰٪ است. فرض کنیم که سرمایه B همکس چنین ترکیبی داشته باشد: $60c$ استوار + $20c$ گردان و لذا $80c + 20v = 100$ با نرخ اضافه ارزش فوق، $20v$ ضمن یک واگرد $20m$ تولید میکند و نرخ سود برای یک واگرد 20% = و لذا دو برابر A است. ولی اگر دو بار در سال واگرد داشته باشد و B فقط یکبار، آنگاه A نیز در سال $10 \times 2 = 20m$ بدست می آورد و نرخهای سود سالانه هر دو برابر میشود یعنی 20% = (ف. انگلس)

است که در نرخ سود تأثیر می‌کند .

بنا بر این ترکیب متفاوت سرمایه ثابت از حیث گردان و استوار در رشته های مختلف صنعت ، بخودی خود اهمیتی از لحاظ نرخ سود ندارد ، زیرا نسبت میان سرمایه متغیر و ثابت است که نقش تعیین کننده دارد و ارزش سرمایه ثابت ولذا مقدار نسبی آن در رابطه با سرمایه متغیر ، بکلی مستقل از خصلت استوار و گردان بودن عناصر ترکیب کننده آنست . ولی چیزی که بد رستی دیده میشود — و خود موجب نتیجه گیریهایی غلط میگردد — اینست که هرگاه در جایی سرمایه استوار بطور قابل ملاحظه گسترش پیدا کرد فقط بیانگر آنست که تولید بمقیاس بزرگ در جهان است و لذا سرمایه ثابت بمراتب بالاتر از سرمایه متغیر قرار گرفته است . هدیگر سخن درال بر آنست که نیروی کار زند و نسبت به توده وسائل تولیدی که بوسیله نیروی مزبور بحرکت درمی آید اندک است .

پس بدینسان نشان دادیم که در رشته های مختلف صنعت ، بر حسب ترکیب آلی متفاوت و سرمایه ها ، و نیز در درون مرزهای مشخص ، بنا بر زمانهای واگرد مختلف آنها ، نرخهای نابرابر سود حکومت میکنند . و نیز از انجا چنین نتیجه میشود که با یکسان بودن نرخ اضافه ارزش ، فقط در مورد سرمایه هائی که دارای ترکیب آلی برابر هستند — با مفروض داشتن برابری در مورد زمانهای واگرد — قانونی (در گرایش عمومی آن) صدق میکند که طبق آن نسبت سود ها بیکدیگر مانند نسبت مقدار سرمایه ها بیکدیگر است و بنا بر این سرمایه های هم مقدار در مدت های زماناً برابر سود های یکسان بهار می آورند . اعتبار آنچه بیان شد بر پایه ای قرار دارد که بطور کلی تاکنون گفته های ما بر مبنای آن استوار بود . و آن عبارت از اینست که کالاها بنا به ارزش خود فروخته می شوند . از سوی دیگر ، اگر از تفاوت های خالی از اهمیت و تصادفی که با یکدیگر پاپا میشوند صرف نظر کنیم ، تردیدی نیماند که در واقعیت برای رشته های مختلف صنعت ، تفاوت در نرخ متوسط سود وجود ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد مگر آنکه تمام نظام تولید سرمایه داری برجید شود . بنا بر این چنین بنظر میرسد که گهها در اینجا تئوری ارزش با حرکت واقعی و با پدیده های عینی تولید تباین پیدا میکند و لذا باید بکلی از درک پدیده های مزبور چشم پوشید .

از بخش اول کتاب حاضر این نتیجه حاصل شد که در آن محیط های مختلف که برای تولید محصولاتشان سرمایه های هم مقدار پیش ریز شده اند ، قیمت تمام شده ، صرف نظر از هر اختلافی که ممکن است در ترکیب آلی سرمایه های مزبور وجود داشته باشد ، یکسان است . در قیمت تمام شده برای سرمایه دار اختلاف میان سرمایه متغیر و ثابت از بین میرود . برای سرمایه دار ، کالائی که در تولید آن باید ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه گذاری کند ، خواه ۹۰ + ۱۰ یا ۱۰۷ بگذارد خواه ۹۰ + ۱۰ ، همانقدر خرج بر میدارد . کالای مزبور همواره برای وی ۱۰۰ لیره استرلینگ تمام میشود نه زیاد تر و نه کمتر . قیمت های تمام شده همواره برای سرمایه گذارهای هم مقدار در محیط های مختلف همانندند ،

هر قدر هم که ارزشها و اضافه ارزشهای تولید شده متفاوت بوده باشد • این برابری در قیمت های تمام شده پایه رقابت در سرمایه گذارینهاست که از آنجا سود متوسط بوجود می آید •

تشکیل يك نرخ عمومی سود

(نرخ متوسط سود)

و تبدیل ارزش کالاها به قیمت های تولید

ترکیب آلی سرمایه در هر لحظه ای از حال به دو شرط بستگی دارد: نخست به نسبت فنی میان نیروی کار مورد استفاده و حجم وسائل تولیدی که بکار میروند و دوم به قیمت این وسائل تولیدی. چنانکه دیدیم ترکیب آلی باید برحسب رابطه درصد آن مورد توجه قرار گیرد. ما ترکیب آلی سرمایه ای را که عبارت از $\frac{1}{2}$ ثابت و $\frac{1}{2}$ متغیر باشد با فورمول $20v + 80c$ بیان می کنیم. علاوه بر این در مورد مقایسه همواره نرخ اضافه ارزش ثابتی فرض میشود که در واقع يك نرخ بد لخواه اختیار شده ای است مانند 100% . بنابراین سرمایه ای با ترکیب $20v + 80c$ ، اضافه ارزشی بالغ بر $20m$ بهار می آورد که اگر آنرا به کل سرمایه تقسیم کنیم نرخ سودی بالغ بر 20% بدست می دهد. ولی مقدار واقعی ارزشی که محصول سرمایه مزبور دارد بسته به بزرگی جزء استوار سرمایه ثابت و این امر است که چقدر از این جزء بصورت فرسایش وارد محصول میشود و چقدر از آن وارد نمی گردد. چون این مسئله در مورد نرخ سود و لذا برای موضوع مورد بحث ما کاملاً بی تفاوت است و بمنظور ساده کردن مطلب فرض میشود که سرمایه ثابت همه جا بطور تمام و کمال در محصول سالانه این سرمایه ها وارد می گردد. علاوه بر این فرض میشود که در محیط های مختلف تولید، سرمایه ها هر سال به نسبت مقدار جزء متغیر خود قیمت یکسانی اضافه ارزش یسانان می رسانند. بنا براین فعلاً از تفاوتی که ممکن است اختلاف زمانهای واگرد در این رابطه بوجود آورند صرف نظر میشود. این مطلب بعداً مطرح خواهد شد.

برای مثال پنج محیط تولیدی مختلف را در نظر بگیریم که در هر کدام از آنها ترکیب آلی سرمایه هائی که گذاشته شده متفاوت است و مانند آنچه ذیلاً می آوریم:

سرمایه ها	نرخهای اضافه ارزش	اضافه ارزش	ارزش محصول	نرخهای سود
$20v + 80c$ C.I	100%	20	120	20%
$30v + 70c$ C.II	100%	30	130	30%
$40v + 60c$ C.III	100%	40	140	40%
$15v + 85c$ C.IV	100%	15	115	15%
$5v + 95c$ C.V	100%	5	105	5%

در این مثال برای محیط های مختلفه تولید با یکسان بودن بهره‌مکنی کار، نرخهای سود بسیار متفاوتی در دست داریم که با ترکیب‌الی مختلف سرمایه‌ها انطباق دارد.

مبلغ کل سرمایه‌ای که در پنج محیط تولیدی گذاشته شده برابر با ۵۰۰ است. مبلغ کل اضافه ارزش که بوسیله آنها تولید شده = ۱۱۰ و ارزش کل کالاهائی که این محیط‌ها تولید کرده‌اند = ۱۱۰ است. چنانچه ۵۰۰ را بمثابة سرمایه واحدی تلقی کنیم که سرمایه‌های I از I تا V فقط اجزاء آنرا تشکیل می‌دهند (چنانکه مثلاً در بخشهای مختلفه يك کارخانه منسوجات پنبه‌ای، مانند کارگاههای شانسه زنی، تدارکی، بهداشتی و بافندگی، سرمایه‌های متغیر و ثابت به نسبت‌های مختلف وجود دارند و باید نسبت متوسط برای تمام کارخانه را حساب کرد) آنگاه ترکیب متوسط سرمایه ۵۰۰ ما برابر با $۱۱۰۷ + ۳۹۰۰$ میشود که بر حسب درصد عبارت از $۷۸ + ۲۲۷$ خواهد بود. در صورتیکه هر ۱۰۰ واحد از سرمایه‌ها را بمنزله $\frac{1}{10}$ کل سرمایه تلقی نماییم، آنگاه ترکیب هر کدام از آنها همین میانگین $۷۸ + ۲۲۷$ را خواهد داشت و همچنین بهر یک از ۱۰۰ واحد بطور متوسط اضافه ارزشی بمیزان ۲۲ خواهد افتاد. بنا بر این نرخ متوسط سود = ۲۲٪، و سرانجام بهای هر پنج يك از کل محصول که بوسیله سرمایه ۵۰۰ تائی تولید شده است برابر با ۱۰۲ خواهد بود. بنابراین محصول هر پانچ يك از سرمایه کل پیش‌ریخته بایستی به بهای ۱۲۲ فروخته شود.

با وجود این برای آنکه به نتایج سراپا غلطی نرسیم لازم است که همه قیمت‌های تمام شده را برابر با ۱۰۰ بگیریم.

ارزش مجموع کالاهای تولید گشته سرمایه I، (که خود = ۱۰۰ است) * با $۲۰۷ + ۸۰۰$ و نرخ اضافه ارزشی = ۱۰۰٪ و با فرض اینکه تمام سرمایه ثابت در محصول سالانه وارد میشود، عبارت از $۲۰۷ + ۸۰۰ + ۲۰۰ = ۱۲۰۰$ خواهد بود. البته امکان دارد این حالت در برخی از محیط‌های تولید تحت شرایط معینی روی دهد، ولی بهر صورت آنجا که رابطه C: ۷ برابر با ۴: ۱ باشد چنین حالتی بجزمت اتفاق می‌افتد. بنا بر این در مورد ارزش کالاهائی که در هر ۱۰۰ واحد از سرمایه‌های مختلف تولید میشوند باید این نکته را متذکر بود که ارزشهای مزبور بر حسب ترکیب متفاوت C از لحاظ اجزاء استوار گردان، اختلاف پیدا میکنند و نیز توجه داشت که جزء استوار سرمایه‌های

* دو هلال از مترجم است.

** مقصود حالتی است که تمام سرمایه ثابت وارد در محصول سالانه میشود. صرف نظر از اینکه اصولاً چنین حالتی استثنائی است (باتوجه به سهم فرسایشی و غیره)، روشن است که اگر نسبت سرمایه ثابت به متغیر مانند نسبت ۴ به ۱ باشد، آنگاه وارد شدن چنین سرمایه ثابت سنگین در محصولی که در تولیدش فقط $\frac{1}{10}$ سرمایه کل (مربک از ۴ برای عناصر ثابت و ۱ برای سرمایه متغیر) صرف نیروی کار می‌شود بجزمت امکان پذیر خواهد بود. زیرا مسلماً در اینگونه موارد سهم استوار سرمایه ثابت (ماشین آلات و

مختلف باز خود تندتر یا کندتر فرسوده میشوند و لذا در مدت‌های یکسان، کمیت نابرابری از ارزش خود رابه محصول می‌افزایند. ولی این امر از لحاظ نرخ سود بی تفاوت است. ام از اینکه $۸۰c$ ارزش معادل ۸۰ یا ۵۰ و یا ۵ به محصول سالانه منتقل سازد و لذا خواه محصول سالانه $۸۰c + ۲۰v = ۲۰m + ۱۲۰ = ۲۰m + ۲۰v + ۵۰c = ۹۰$ یا $۲۰m + ۲۰v + ۵۰c = ۴۵$ باشد، در کلیه این موارد مازاد ارزش محصول نسبت به قیمت تمام شده اش برابر با ۲۰ است و در همه این حالات برای تعیین نرخ سود ۲۰ تای مزبور در رابطه با سرمایه ۱۰۰ محاسبه میشوند. پس در هر حال نرخ سود سرمایه $I = ۲۰\%$ است. برای آنکه باز مطلب را روشن تر سازیم، در جدول ذیل اجزاء مختلفه سرمایه ثابت را در مورد همان پنج سرمایه ای که فوقاً ذکر شد وارد می‌کنیم.

سرمایه ها	نرخهای اضافه ارزش	اضافه ارزش	نرخهای سود	C ی مصرف شده	ارزش کالاها	قیمت تمام شده
$۲۰v + ۸۰c$. I	۱۰۰%	۲۰	۲۰%	۵۰	۹۰	۷۰
$۳۰v + ۷۰c$. II	۱۰۰%	۳۰	۳۰%	۵۱	۱۱۱	۸۱
$۴۰v + ۶۰c$. III	۱۰۰%	۴۰	۴۰%	۵۱	۱۳۱	۹۱
$۱۵v + ۸۵c$. IV	۱۰۰%	۱۵	۱۵%	۴۰	۷۰	۵۵
$۵v + ۹۵c$. V	۱۰۰%	۵	۵%	۱۰	۲۰	۱۵
جمع: $۱۱۰v + ۳۹۰c$	—	۱۱۰	—	—	—	—
میانگین: $۳۷v + ۷۸c$	—	۲۲	۲۲%	—	—	—

چنانچه باز سرمایه های از I تا V را مانند سرمایه کل واحدی تلقی نمائیم، دیده میشود که در این حالت نیز ترکیب جمع های هر پنج سرمایه $۵۰۰ = ۱۱۰v + ۳۹۰c$ است و لذا ترکیب متوسط نیز همچنان بصورت $۲۲v + ۷۸c$ باقی می ماند، و همچنین میانگین اضافه ارزش ۲۲ است. چنانچه این اضافه ارزش را بطور مساوی میان اقلام I تا V توزیع کنیم، قیمت هائی از کالا بشرح بدست می آوریم:

کارافزار) برتری فوق العاده ای یافته است و لذا انتقال تمام ارزش آنها به محصول تقریباً غیر ممکن است. (مترجم)

* در چاپ اول جلد سوم، ۲۲٪ ذکر شده که از روی دست نهی مارکس بصورت فوق اصلاح گردیده است.

انحراف قیمت از ارزش	نرخ سود	قیمت کالاها	قیمت تمام شد کالاها	ارزش کالاها	اضافه ارزش	سرمایه ها
+۲	% ۲۲	۹۲	۷۰	۹۰	۲۰	۲۰۷ + ۸۰۰.I
-۸	% ۲۲	۱۰۳	۸۱	۱۱۱	۳۰	۳۰۷ + ۷۰۰.II
- ۱۸	% ۲۲	۱۱۳	۹۱	۱۳۱	۴۰	۴۰۷ + ۶۰۰.III
+ ۷	% ۲۲	۷۷	۵۵	۷۰*	۱۵	۱۵۷ + ۸۵۰.IV
+ ۱۷	% ۲۲	۳۷	۱۵	۲۰	۵	۵۷ + ۹۵۰.V

کالا هائی که بالاتر از ارزش خود فروخته میشوند مجموعاً عبارتند از $۲ + ۷ + ۱۷ = ۲۶$ و کالا هائی که پائین تر از ارزششان بفروش میروند عبارتند از $۸ + ۱۸ = ۲۶$ بدینسان دیده میشود که از طریق توزیع یکسان اضافه ارزش، یعنی از راه افزودن سود متوسط ۲۲ به قیمت های تمام شده هر یک از کالاهای I تا V (برحسب هر ۱۰۰ از سرمایه پیش ریخته) ** انحرافهای قیمت متقابلاً جبران می شوند. بهمان نسبت که قسمتی از کالاها بیلاتر از ارزش خود فروخته میشوند قسمت دیگری از آنها پائین تر از ارزش بفروش میروند. و فقط فروش آنها بر حسب این قیمت هاست که نرخهای سود I تا V را با وجود ترکیب آلی مختلف سرمایه های I تا V، در ۲۲٪ یکسان میسازد. قیمت هائی که از طریق میانگین گیری نرخهای گوناگون سود در محیط های مختلف تولید و اضافه کردن این میانگین به قیمت های تمام شده محیط های تولیدی متفاوت بدست می آیند، عبارت از قیمت های تولید هستند. شرط مقدم این قیمت ها وجود یک نرخ عموس سود است و این نرخ عموس نیز بنهجه خود معتاد است که نرخهای سود در هر یک از محیط های ویژه تولید به نرخهای متوسط مربوط بخود جداگانه تحویل شده باشند. این نرخهای ویژه سود در محیط تولید *** هستند و همچنانکه در بخش نخست این کتاب عمل کرده ایم، باید از ارزش کالاها انتزاع کردند. بدون چنین انتزاعی نرخ عموس سود (و در نتیجه قیمت تولید کالا) بصورت تصویری خالی از معنی و بی مفهوم باقی می ماند. بنا بر این قیمت تولید کالا برابر است با قیمت تمام شده آن با اضافه درصد سودی که طبق نرخ عموس سود حساب شده و به آن ضمیمه میشود یا بدیگر سخن برابر است با قیمت تمام شده کالا با اضافه سود متوسط.

در نتیجه اختلاف در ترکیب آلی سرمایه هائی که در رشته های مختلف تولید گذاشته شده است، و لذا در نتیجه این امر که در هر سرمایه کل معلوم المقداره بنا بر درصد مختلفی که جزو

* در چاپ اول جلد سوم ۴۰ ذکر شده که از روی دست نوشته مارکس اصلاح شده است.

** دو هلال از مترجم است.

متغیر آن داراست که قیمت های متفاوتی از کار بوسیله سرمایه های هم مقدار بحرکت درمیآیند و مقادیر بسیار متفاوتی نیز اضافه کار بوسیله سرمایه های مزبور تصاحب میشود و یا بدیگر سخن مقادیر مختلفی را اضافه ارزش بوسیله آنها تولید میگردد و بهمین سبب نرخهای سودی که در رشته های مختلف تولید حکمرما هستند در ابتدا با یکدیگر بسیار متفاوتند و این نرخهای گوناگون سود در نتیجه رقابت بصورت یک نرخ عمومی سود و که میانگین همه این نرخهای مختلف سود است و یکسان میگردد و آن سودی که طبق این نرخ عمومی سود و نصیب سرمایه معین و صرف نظر از ترکیب آلی آن و میگردد نرخ متوسط سود خوانده میشود و قیمت تولید یک کالا عبارت از آن بهائش است که برابر است با قیمت تمام شده آن و با اضافه حصة ای که از سود متوسط سالانه و که به نسبت شرایط واگرد های کالای مزبور نصیب سرمایه بکار رفته در تولید آن (نه فقط آن قسمتی که در تولید کالا مصرف شده است) میگردد و مثلا سرمایه ای را بمبلغ ۵۰۰ فرض کنیم که ۱۰۰ واحد آن سرمایه استوار است و ۱۰٪ آن ضمن یک واگرد - دوره سرمایه گردانی بمبلغ ۴۰۰ فرسود میشود و فرض کنیم که سود متوسط برای مدت این واگرد - دوره برابر با ۱۰٪ باشد و در آن صورت قیمت تمام شده محصولی که ضمن این واگرد تولید گردیده و چنانچه خواهد بود : ۱۰۰ با بابت فرسایش یا اضافه ۴۰۰ ($c + v$) با بابت سرمایه گردان = ۱۰۰ و قیمت تولید آن عبارت خواهد بود از : ۱۰۰ قیمت تمام شده و با اضافه (۱۰٪ سود نسبت به ۵۰۰) که ۵۰ است و لذا جمعا برابر با ۴۶۰ میشود .

بنا بر این گرچه سرمایه داران محیط های تولید با فروش کالاهای خود ارزش - سرمایه هائی را که در تولید کالاهای مزبور صرف نموده اند باز میستانند و ولی اضافه ارزش و لذا سودی را که در محیط ویژه خود با تولید این کالاها بیار آورده اند بدست نمی آورند بلکه فقط آن اندازه اضافه ارزش و لذا سود نصیب آنها میشود که بر حسب تقسیم یکسان کل اضافه ارزشها همه سودی که مجموع سرمایه جامعه در همه محیط های تولید رهسپار شده و در مدت زمان معین تولید نموده است و بهر واحد از کل سرمایه می افتد و بهر صد واحد از هر سرمایه پیش رفته اعم از هر ترکیبی که داشته باشد و آن سودی میرسد که در هر سال یا مدت زمانی دیگر سهم هر ۱۰۰ واحد بمثابه جزء فلان مقدار سرمایه کل طی مدت مزبور میشود و هرگاه سرمایه داران از لحاظ سود مورد توجه قرار گیرند در اینجا به سهام داران یک شرکت سهامی می مانند که در آن سهام سود بطور یکسان بر حسب ۱۰۰ واحد سرمایه توزیع میشود و لذا تفاوتی که میان سرمایه داران مختلف وجود دارد فقط بر حسب مقدار سرمایه ای است که هر کدام از آنها در مؤسسه مشترک نهادند است و بسته به نسبت اشتراک هر یک در کل سرمایه مؤسسه و بنا بر تعداد سهامی است که داراست و بنا بر این در حالی که آن قسمت از این کالا - بها که جزء ارزش سرمایه مصرف شده در تولید کالاها را جبران میکند و لذا قسمتی که باید بوسیله آن ارزش - سرمایه های مصرف شده مزبور باز خرید گردند و یعنی آن قسمتی که عبارت از قیمت تمام شده است و کاملا با هزینه

های بکار رفته در درون هر یک از محیط های تولیدی انطباق دارد، قسمت دیگر کالا - بها، که بصورت سود هر قیمت تمام شده افزوده میشود، با میزان سودی که بوسیله این سرمایه معین در این محیط تولیدی مشخص طی زمانی معلوم تولید گشته است تطبیق نمیکند و وابسته بمیزان سودی است که طی زمان مشخص بطور متوسط بهر سرمایه بکار رفته، بمثابه جزئی از سرمایه کل اجتماعی که در تولید همگانی بکار رفته است، میرسد. (۲۲)

بنا بر این آنگاه که یک سرمایه دار کالای خویش را به قیمت تمام شده میفروشد به تناسب مقدار ارزش سرمایه ای که بوسیله او در تولید صرف شده است پول بازمیستاند ولی به نسبت سرمایه پیش ریخته خود، که جزء مشخصی از سرمایه کل اجتماعی است، سود بچنگ می آورد. قیمت های تمام شده وی ویژه خود اوست. سودی که به این قیمت تمام شده افزوده میشود مستقل از محیط تولیدی ویژه اوست و فقط عبارت از درصد متوسطی از سرمایه پیش ریخته است.

فرض کنیم سرمایه گذارهای پنجگانه ای که در مثال پیش گفته از I تا V آمده است به یک شخص تعلق داشته باشد. و باز فرض کنیم که درصد سرمایه متغیر و ثابت مصرف شده در تولید کالاها نیز برای هر یک از سرمایه های بکار رفته معلوم باشد، آنگاه مسلم است که این جزء ارزشی کالاها از I تا V قسمتی از قیمت کالاها میزبور را تشکیل میدهند، یعنی قیمتی که دست کم برای جانشین سازی جزء پیش ریخته و مصرف شده سرمایه ضرور است. پس در این صورت قیمت های تمام شده مزبور در مورد هر یک از انواع کالاها I - V، اختلاف پیدا میکنند و لذا از سوی صاحب آنها متفاوتاً قیمت گذاری میشوند. ولی در باره مقادیر مختلف اضافه ارزش یا سودی که در مؤسسات I تا V تولید شده اند سرمایه دار کاملاً میتواند همه آنها را بمثابه سود یک کاسه مجموع سرمایه پیش ریخته خود بحساب آورد، بگونه ای که بهر ۱۰۰ واحد سرمایه، جزء معین یکسانی از سود بهافتد. در این صورت با اینکه قیمت های تمام شده در هر یک از سرمایه گذارهای جداگانه I - V مختلف هستند، جزئی از قیمت فروش که ناشی از افزایش سود بر حسب درصد سرمایه است در مورد همه کالاها میزبور یکسان میشود. بنا بر این قیمت کل کالاها I - V با کل ارزش آنها برابر میگردد، یعنی برابر با حاصل جمع قیمت های تمام شده از I تا V با اضافه مجموع اضافه ارزشها یا سود هائی میشود که در مؤسسات I تا V تولید گشته است. پس در واقع قیمت گذاری مجموع آنها عبارت از بهان پولی تمام مقدار کار قدیم یا تازه واردی است که در کالاها I تا V قرار گرفته است. و به همین نحو در جامعه نیز، چنانچه

(۲۲) "Riche ou pauvre", Paris-Genève, 1840, p. 116 et sq.; Cherbuliez*
 Antoine-Elisée Cherbuliez* (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹) اقتصاد دان سوئیس تابع
 مکتب سیموندی یا آمیزه ای از آموزش بکار دو مارکس نظریات وی را در باره تشکیل نرخ

عمومی سود در مبحث مربوط به تئورهای اضافه ارزش (جلد چهارم) مطرح ساخته است.

همه رشته های تولیدی یکجا در نظر گرفته شود ، حاصل جمع قیمت های تولید کالا های تولید گذشته برابر با حاصل جمع ارزشهای آنهاست .

ظاهراً چنین مینماید که گو یا حکم مزبور با این واقمیت در تضاد قرار میگیرد که در تولید سرمایه داری عناصر تولید معمولاً از بازار خریداری میشوند ، و لذا قیمت آنها از پیش شامل سود سامان یافته ای است و بنا بر این قیمت تولید رشته ای از تولید پیوست با سود آن ، و بالتبع سود رشتتای از تولید ، در قیمت تمام شده رشته دیگر وارد میگردد . ولی اگر ما مجموع قیمت های تمام شده کالا های همه کشور را در سوشی و مجموع سود ها یا اضافه ارزشهای آنها در سوی دیگر قرار دهیم آنگاه مسلماً باید نتیجه محاسبه درست از آب درآید . بطور نمونه کالائی مثلاً A را بگیریم . قیمت تمام شده آن فرضاً شامل سود های B و C و D باشد چنانکه در قیمت های تمام شده B و C و D نیز متقابلاً سود های A وارد گشته باشد . در اینصورت هرگاه حساب کنیم می بینیم که سود A در قیمت تمام شده هزینه او وارد نشده و بهمین نحو سود های B ، C و D نیز در قیمت های تمام شده مختص خود آنها بحساب نیامده است . بنا بر این اگر مثلاً n محیط تولیدی وجود داشته باشد و در هر یک از آنها سودی بمیزان p حاصل شده باشد ، آنگاه در همه آنها با هم ، قیمت تمام شده = $K - np$ * خواهد بود . هرگاه جمع حساب را در نظر آوریم ملاحظه می کنیم که چون سود های یک محیط تولیدی در قیمت تمام شده محیط های دیگر وارد میگردند ، سود های مزبور قبلاً در مجموع قیمت محصول تمام نهائی بحساب آمده و لذا نمیتوانند یکبار دیگر در جهت محاسبه سود وارد گردند . ولی فقط هنگامی سود های مزبور ممکن است در این جهت قرار گیرند که کالا خود محصول نهائی باشد و لذا قیمت تولید آن در قیمت تمام شده کالای دیگری وارد نگردد .

چنانچه مبلغی $p =$ ، بابت سود های تولید کنندگان وسائل تولید ، در قیمت تمام شده کالائی وارد شود و براین قیمت تمام شده سودی $p' =$ افزوده شود ، آنگاه مجموع سود عبارت از $P = p + p'$ خواهد بود . در آنصورت مجموع قیمت تمام شده کالا ، صرف نظر از تمام اجزائی که بابت سود در قیمت آن وارد گشته است ، عبارت خواهد بود از قیمت تمام شده هزینه آن کالا منهای P . اگر این قیمت تمام شده را K بخوانیم آنگاه بدیهی است که $P + K = p' + p + K = P + K$. بهنگام طرح مسئله اضافه ارزش در کتاب اول ، فصل هفتم ، بند ۲ ، صفحات ۲۱۱/۲۰۳ * * دیدیم که محصول هر سرمایه را میتوان

* (K) حرف اول کلمه آلمانی Kostpreis (قیمت تمام شده) است که منصف آنرا بمثابه علامت جبری اختیاری نموده است . در ترجمه فرانسه بجای آن $p \times$ (دو حرف اول کلمه Production) گرفته شد بولی در ترجمه های انگلیسی و روسی همان علامت آلمانی بکار رفته است .
* * جلد اول ترجمه فارسی ، ص ۲۲۰ و بعد

بنحوی مورد مطالعه قرار داد که گوی جزئی از آن فقط جانشین ساز سرمایه و جزء دیگر فقط بیانگر اضافه ارزش است. در بکار بردن این محاسبه نسبت به محصول کل جامعه، یعنی آنگاه که تمام جامعه مورد بررسی است، اصلاحی لازم می‌گردد بنحوی که مثلا سود وارد در قیمت‌کنان نتواند دو برابر بحساب آید، یعنی در عین حال هم جزئی از قیمت پارچه‌گفائی باشد و هم جزئی از سود تولیدکننده. کنان محسوب گردد. از این بابت که اضافه ارزش مثلا در سرمایه ثابت B وارد شود فرقی میان سود و اضافه ارزش موجود نیاید. در واقع برای ارزش کالاها این مسئله که کار محتوی در آن عبارت از کار با اجرت یا کار بی اجرت باشد کاملا یکسان است. این امر فقط نشان دهند آنست که B اضافه ارزش A را می‌پردازد. در محاسبه همگانی، اضافه ارزش A نمی‌تواند چهار بحساب آید.

ولی تفاوت از اینقرار است: علاوه بر آنکه قیمت محصول، مثلا در مورد سرمایه B از ارزش خود انحراف پیدا میکند، زیرا ممکن است اضافه ارزشی که در B پسمان رسیده بزرگتر یا کوچکتر از سودی باشد که به قیمت محصول B افزوده شده است، همین امکان باز در مورد کالاهائی صادق است که جزء ثابت سرمایه B را تشکیل میدهند و بطور غیر مستقیم، بمثابه وسائل زیست کارگران، تشکیل دهند. جزء متغیر آن سرمایه نیز هستند. آنچه مربوط به جزء ثابت میشود اینست که آن جزء خود برابر با قیمت تمام شده بملاوه اضافه ارزش است و بنا بر این اکنون مساوی با قیمت تمام شده با اضافه سود است و این سود نیز بنبه خود میتواند بزرگتر یا کوچکتر از اضافه ارزشی باشد که سود جانشین آن گشته است. در مورد سرمایه متغیر چنین است که گرچه دستمزد متوسط روزانه همواره برابر با ارزش محصول تعداد ساعاتی است که کارگر باید کار کند تا وسائل ضرور زیست را تولید نماید، ولی این تعداد ساعت نیز، بوسیله انحرافی که قیمت‌های تولید و وسائل ضرور زیست از ارزشهای خود پیدا میکنند، قلبی شود. معذالک این مشکل همواره بدینصورت حل میشود که آنچه در کالائی اضافه ارزش زیاد، از حد و در کالای دیگر کمتر از حد وارد می‌شود متقابلا یکدیگر را پاهای می‌کنند و لذا انحرافاتی نیز که در مورد ارزش‌نهیفته در قیمت‌های تولید کالاها بوجود می‌آید یکدیگر را جبران می‌نمایند. بطور کلی باید گفت که در سراسر تولید سرمایه داری قانون عامی که بمثابه برترین گرایش تسلط پیدا میکند همواره بنحو بسیار بخرنج و تقربیبی بصورت میانگینی بروز میکند که هیچگاه تثبیت پذیر نیست و دائما در نوسان است.

نظر باینکه نرخ عمومی سود از طریق میانگین نرخهای مختلفه سود بر حسب درصد سرمایه پیش ریخته و فاصله زمانی مشخص، مثلا یکسال، برقرار میشود، آنگاه تفاوتی نیز که در نتیجه اختلاف در زمانهای واگرد برای سرمایه‌های مختلف حاصل میگردد، از میان برداشته می‌شود. ولی اختلافات مزبور بنحو تعیین کنند، ای در نرخهای متفاوت محیط‌های تولیدی گوناگون وارد می‌شوند و بوسیله میانگین نرخهای همین محیط‌هاست که نرخ عمومی سود تشکیل میگردد.

در مثال پیشین که برای تشکیل نرخ عموماً سود آورده ایم ، هر سرمایه ای در هر محیط تولیدی برابر با ۱۰۰ فرض شده است و در واقع چنین فرض بدان منظور بود که اختلاف درصدی نرخ سود را روشن سازیم و لذا نیز تفاوت میان ارزش های کالاهاست که با سرمایه های هم مقدار تولید میگردند نشان دهم . ولی بدیهی است : مقادیر واقعی اضافه ارزشی که در هر محیط تولیدی ویژه ای ایجاد میگردد وابسته به بزرگی سرمایه ای است که در آن محیط بکار رفته است ، زیرا در هر کدام از این قبیل محیط های تولیدی مفروض ترکیب سرمایه ترکیب داده شده ای است ، با این وجود نرخ ویژه سود یک محیط تولیدی جداگانه ، چه سرمایه بکار رفته اش ۱۰۰ باشد چه ۱۰۰۰ یا $100 \times x$ باشد ، از این بابت تغییر نمی کند . اعم از اینکه سود کل ۱۰ : ۱۰۰ باشد یا به ۱۰۰۰ : ۱۰۰۰۰ بالغ گردد ، نرخ سود همان ۱۰٪ باقی می ماند .

ولی از آنجا که نرخهای سود در محیط های مختلف تولید از آن جهت گوناگون هستند که در هر کدام از آنها ، بنا به نسبت سرمایه متغیر و کل سرمایه مقادیر اضافه ارزش و لذا سود بسیار مختلفی بوجود می آید ، مسلم است که درصد سود متوسط سرمایه اجتماعی و لذا نرخ متوسط سود یا نرخ عموماً سود بر حسب بزرگی سرمایه هائی که در هر یک از محیط های مختلفه گذارده شده است بسیار متفاوت می گردد . چهار سرمایه بصورت A ، B ، C ، D فرض کنیم . چنین قرار دهم که نرخ اضافه ارزش برای همگی = ۱۰۰٪ باشد . در مقابل هر ۱۰۰ واحد از سرمایه کل ، سرمایه متغیری بدینسان فرض کنیم : برای A = ۲۵ ، برای B = ۴۰ ، برای C = ۱۵ و برای D = ۱۰ . در اینصورت بهر صد واحد از سرمایه کل اضافه ارزشی برابر با ۲۵ برای A ، ۴۰ برای B ، ۱۵ برای C و ۱۰ برای D می افتد که مجموعاً = ۹۰ خواهد بود و لذا ، چنانچه هر چهار سرمایه هم مقدار باشند ، نرخ متوسط سود برابر با $\frac{90}{4} = 22\frac{1}{4}\%$ می شود .

ولی هرگاه مقدار کل سرمایه ها از اینقرار باشد : A = ۲۰۰ ، B = ۳۰۰ ، C = ۱۰۰۰ ، D = ۴۰۰۰ ، آنگاه سود های تولید شده به ترتیب چنین خواهد بود : ۵۰ ، ۱۲۰ ، ۱۵۰ و ۴۰۰ . مجموعاً با سرمایه ای برابر با ۵۵۰۰ ، سودی بمبلغ ۷۲۰ یا نرخ متوسط سودی معادل $\frac{720}{5500} = 13\frac{1}{11}\%$ بدست می آید .

حجم ارزش کل تولید شده ، بر حسب مقادیر کل سرمایه هائی که در هر کدام از A ، B ، C ، D نهاده شده متفاوت است . بنا بر این در مورد تشکیل نرخ عموماً تنها سخن بر سر تفاوت نرخهای سود در محیط های مختلفه تولید و گرفتن میانگین ساده آنها نیست بلکه مطلب هر سر وزن نسبی این نرخهای سود مختلف است که با آن در تشکیل میانگین شرکت میکنند . ولی این نیز وابسته به مقدار نسبی سرمایه ای است که در هر یک از محیط های ویژه گذاشته شده یا بدیگر سخن منوط به آنست که سرمایه نهاده در هر یک از محیط های ویژه تولیدی چه جز ترکیب کنند ، ای از کل سرمایه اجتماعی را تشکیل

می‌دهد. بدیهی است بر حسب آنکه جزء بزرگتر یا کوچکتری از سرمایه کل، نرخ سود بالاتری را پائین تری عاید می‌سازد و ضرورتاً با چید تفاوت بسیار بزرگی بوجود آید. و این نیز یقیناً خود وابسته به آنست که چقدر سرمایه در محیط هائی گذاشته شده که در آنها سرمایه متغیر نسبت به کل سرمایه بزرگتر یا کوچکتر است. این امر کاملاً نظیر نرخ متوسط بهره مورد عمل با خواری است که سرمایه های مختلف را به نرخهای متفاوت بهره، مثلاً ۴، ۵، ۶، ۷٪ و غیره وام دهد. نرخ متوسط در اینجا نیز وابسته به آنست که چقدر از سرمایه وی با کدامیک از نرخهای بهره قرض داده شده است.

بنا بر این نرخ عمومی سود مشروط به دو عامل می‌گردد:

۱ - به ترکیب آلی سرمایه ها در محیط های مختلف تولید و لذا به نرخهای متفاوت سود در هر يك از محیط های جداگانه مزبور.

۲ - به توزیع کل سرمایه اجتماعی میان این محیط های مختلف و بنا بر این بمقدار نسبی سرمایه نهاد. در هر يك از محیط های ویژه و لذا به نرخ ویژه سودی که در محیط مزبور بدست می‌آید، و یا بدیگر سخن بنا بر آن حصه نسبی ای از کل سرمایه اجتماعی که بوسیله هر يك از محیط های ویژه تولید مبلغ میشود.

در کتابهای اول و دوم سرو کار ما فقط با ارزش کالاها بود. ولی اکنون از یکسو جزئی از این ارزش بصورت قیمت تمام شده تخصیص یافت و از سوی دیگر شکل دگرمان شده ای از ارزش بصورت قیمت تولید تحول پیدا کرد.

هرگاه ترکیب متوسط سرمایه اجتماعی بصورت $20v + 80c$ فرض شود و نرخ سالانه اضافه ارزش $m = 100\%$ باشد آنگاه سود متوسط سالانه برای هر ۱۰۰ واحدی از سرمایه برابر با ۲۰ خواهد بود و نرخ عمومی سود سالانه به ۲۰٪ بالغ میگردد. اکنون K یعنی قیمت تمام شده کالاهائی که سالانه بوسیله سرمایه ای بمیزان ۱۰۰ تولید شده است، هر چه باشد، قیمت تولید کالاهای مزبور

$20 + K =$ خواهد بود. آنگاه در محیط های تولیدی که ترکیب سرمایه $v(x+20) + c(x-80) =$

است، اضافه ارزش یا سود سالانه ای که در درون این محیط بطور واقعی تولید گشته است $x+20 =$ میشود که بزرگتر از ۲۰ است و ارزش - کالای تولید شده نیز برابر با $K + 20 + x$ خواهد بود که از $K + 20$ و یا از قیمت تولید آن بزرگتر است. در محیط هائی که ترکیب سرمایه $v(x-20) + c(x+80) =$

است، اضافه ارزش تولید شده در سال یا سود $x-20 =$ میشود و لذا کوچکتر از ۲۰ خواهد بود و

بنا بر این ارزش - کالای $K + 20 + x$ کوچکتر از قیمت تولید که $K + 20 + x =$ است میشود. صرف نظر از

تفاوتهای احتمالی در زمان واگرد، قیمت تولید کالاهای فقط در محیط هائی برابر با ارزش آنها میشود

که ترکیب سرمایه تصادفاً $80 + c + 20v$ شده باشد.

درجه تکامل ویژه نیروی بارآور اجتماعی کار در هر يك از محیط های خاص تولید متفاوت است و

بالا یا پائین قرار دارد. هر قدر کیفیت وسائل تولیدی، که بوسیله مقدار مشخصی کار ولذا بوسیله تعداد معینی کارگر طی روزانه کار معلوم، بحرکت درآمده، بزرگتر باشد بهمان نسبت مقدار کاری که در برابر کیفیت مشخصی وسائل تولید لازم است کوچکتر است. بهمین سبب ما سرمایه هائی را که جزء ثابت شان از لحاظ درصدی بیشتر است ولذا سرمایه متغیری که در برابر دارند کمتر از متوسط سرمایه اجتماعی است، سرمایه های با ترکیب برتری می نامیم. و بعکس سرمایه هائی را که در درون آنها جزء ثابت جای نسبتاً کوچکتر و جزء متغیر جای نسبتاً بزرگتری را نسبت به متوسط سرمایه اجتماعی اشغال می کند، سرمایه های با ترکیب پست تر می خوانیم. و سرانجام سرمایه هائی را که ترکیبشان با سرمایه متوسط اجتماعی انطباق دارد، سرمایه های با ترکیب میانه می نامیم. هرگاه مثلاً سرمایه متوسط اجتماعی از حیث درصد مرکب از $80c + 20v$ باشد آنگاه سرمایه ای که از $90c + 10v$ ترکیب شده باشد برتر و سرمایه ای که از $70c + 30v$ ترکیب شده باشد پست تر از متوسط اجتماعی خواهد بود. برای تعمیم باید بگوئیم که اگر ترکیب سرمایه متوسط اجتماعی $mc + nv$ باشد و m و n مقادیر ثابتی فرض شوند و $n + m = 100$ باشد، آنگاه $(x+m)c + (x-n)v$ نمایانگر ترکیب برتر و $(x-m)c + (x+n)v$ نماینده ترکیب پست تر یک تک سرمایه یا گروهی از سرمایه ها خواهد بود.

نمودار زمین نشان می دهد که چگونه سرمایه های مزبور، پس از استقرار نرخ متوسط سود و با فرض یک واگرد در سال، عمل میکنند. در این نمودار، I بمنزله ترکیب متوسط گرفته شده که از آنجا نرخ متوسط سود برابر با ۲۰٪ گردیده است:

$$I. \quad 80c + 20v + 20m = \text{نرخ سود} = 20\%$$

$$\text{قیمت محصول} = 120 \text{، ارزش} = 120$$

$$II. \quad 90c + 10v + 10m = \text{نرخ سود} = 20\%$$

$$\text{قیمت محصول} = 120 \text{، ارزش} = 110$$

$$III. \quad 70c + 30v + 30m = \text{نرخ سود} = 20\%$$

$$\text{قیمت محصول} = 120 \text{، ارزش} = 130$$

بنابراین ارزش کالا هائی که بوسیله سرمایه II تولید شده کمتر از قیمت تولید آنست و در مورد سرمایه III قیمت تولید کمتر از ارزش است و فقط در سرمایه های I، یعنی در آن رشته هائی از تولید که ترکیبشان تصادفاً همانند ترکیب متوسط اجتماعی است، ارزش و قیمت تولید با یکدیگر برابرند. از این گذشته آنگاه که این نمودار در مورد حالات مشخص بکار برده میشود باید البته این نکته را در نظر داشت که نه تنها تفاوت در ترکیب فن بلکه تغییر ساده ای نیز در ارزش خاصر سرمایه ثابت، نسبت میان c و v را از متوسط عمومی منحرف می سازد.

بنا بر آنچه فوقاً تشریح شده، ناگزیر باید در مورد تعریف قیمت تمام شده کالاها اصلاحی وارد

گردد. بدو چنین فرض شده بود که قیمت تمام شده يك کالا برابر با ارزش کالاهایی است که در تولید آن مصرف گردیده است. ولی برای خریدار قیمت تولید يك کالا همان قیمت تمام شده کالا است و بدینسان میتواند بمثابة قیمت تمام شده در تشکیل قیمت کالای دیگری وارد گردد. نظر باینکه ممکن است قیمت تولید از ارزش کالا انحراف پیدا نماید، آنگاه این امکان نیز بوجود می آید که قیمت تمام شده کالائی، که در آن قیمت تولید کالای دیگر وارد شده است، بالاتر یا پائین تر از آن جزء ارزش کل قرار گیرد که بوسیله ارزش وسائل تولید محتوی در کالاهای مزبور تشکیل میشود. واجب است این مفهوم اصلاح شده قیمت تمام شده را بخاطر سپرد و لذا فراموش نکرد که هرگاه در محیط تولیدی ویژه ای قیمت تمام شده کالا را برابر با ارزش وسائل تولیدی بگیم که در تولید آن کالا بکار رفته است، همواره امکان بروز اشتباه وجود دارد. برای بررسی کنونی ما لزومی ندارد که عمیق تر این نکته را بشکافیم. معذالک این حکم، که قیمت تمام شده کالاها همواره کوچکتر از ارزش آنهاست، در هر حال بد رستی خود باقی می ماند. زیرا هر قدر هم که قیمت تمام شده کالاها بتواند از ارزش وسائل تولیدی که برای آن مصرف شده است انحراف پیدا نماید، از نظر سرمایه دار این خطای گذشته بی تفاوت است. قیمت تمام شده کالا عبارت از داده و پیش شرطی است که مستقل از تولید سرمایه دار است، در حالیکه نتیجه تولیدش عبارت از کالائی است که اضافه ارزش دهد دارد و لذا ارزش افزودن ای بر قیمت تمام شده کالا است. وانگهی این حکم، که قیمت تمام شده کوچکتر از ارزش کالا است، اکنون علاوه بر حکمی مبدل میشود مبتنی بر اینکه قیمت تمام شده کوچکتر از قیمت تولید است. در مورد کل سرمایه اجتماعی، که در آن قیمت تولید برابر با ارزش است، این حکم با حکم پیشین همانند دارد. یعنی قیمت تمام شده کوچکتر از ارزش است. با وجود اینکه حکم مزبور در محیط های ویژه تولیدی مفهوم قلب شده ای دارد، معذالک همواره در اساس آن این واقعیت باقی می ماند که از لحاظ کل سرمایه اجتماعی قیمت تمام شده کالاهایی که بوسیله این سرمایه کل تولید گشته اند کوچکتر از ارزش آنها قیمت تولید است، چه در اینجا، یعنی در مورد مجموع حجم کالاهای تولید شده، قیمت تولید و ارزش یگانگی دارند. قیمت تمام شده يك کالا فقط مربوط به کیت کار اجرت یافته ای است که در آن جا گرفته است، ولی ارزشها مجموع کیت کار پرداخته و نپرداخته جا گرفته در کالا ارتباط دارد و تولید وابسته به مجموع کار اجرت یافته با ضافه مقدار کار اجرت نیافته ای است، که برای هر محیط مشخص تولید مستقل از شرایط ویژه آن تعیین می گردد.

اکنون فرمولی، که طبق آن قیمت تولید يك کالا، یعنی $p + K$ ، برابر با قیمت تمام شده، با ضافه سود است، بدینسان دقیق تر میشود که $Kp' = P$ میگردد (علامت نرخ عمومی سود است) و بنا بر این قیمت تولید $Kp' + K = P$ میشود. هرگاه $K = 300$ و $p' = 15\%$ فرض شود، در آن صورت قیمت تولید عبارت از $Kp' + K = 300 + \frac{15}{100} \times 300 = 345$ خواهد بود.

- قیمت تولید میتواند در هر محیط ویژه تولید دستخوش تغییرات مقداری شود و بدینقرار:
- ۱ - در صورتیکه با وجود یکسان ماندن ارزش کالاها (و بنا بر این بنحویکه بعداً نیز مانند گذشته همان مقدار کار مرده و زنده در تولید آن وارد باشد) تغییر در نرخ عمومی سود یعنی تغییر که مستقل از شرایط ویژه خود آن محیط است حاصل شود.
 - ۲ - در صورتیکه با وجود یکسان ماندن نرخ عمومی سود تغییر در ارزش بوجود آید و خواه این تغییر در نتیجه تغییرات فن درون خود آن محیط ویژه تولید حاصل شده باشد و خواه معلول دگرگونی در ارزش کالاهائی باشد که بمنزله عناصر تشکیل دهنده در سرمایه ثابت محیط مزبور وارد میگردند.
 - ۳ - سرانجام در صورتیکه هر دو حالت فوق با هم مؤثر افتند.

با وجود تغییرات بزرگی که دائماً عارض نرخهای واقعی سود در محیط های مشخص تولیدی میشود - چنانکه بعداً نموده خواهد شد - یک دگرگونی واقعی در نرخ عمومی سود (تا آنجا که استثنائاً بوسیله ریزاد های فوق العاده اقتصاد برانگیخته نشده باشد) نتیجه بسیار کند یک رشته نوساناتی است که در طول مدت بسیار درازی گسترش می یابند و یا بدیگر سخن معلول نوساناتی است که زمان زیادی میخواهند تا بتوانند بصورت تغییر در نرخ عمومی سود تحکیه یافته و تثبیت گردند. بنابراین در مورد همه دورانهای کوتاه (با صرف نظر از نوسانات قیمت های بازار) هر تغییر که در قیمت های تولید بروز میکند همواره در مرحله اول* باید ناشی از تغییر واقعی ارزش کالاها شمرده یعنی آنرا نتیجه تغییر در مجموع زمان کاری دانست که برای تولید آن کالاها لازم است. بدیهی است که یک تغییر ساده در باره بیان پولی این ارزشها بهیچوجه در اینجا مورد توجه قرار نمیگیرد. (۲۳)

از سوی دیگر در مورد کل سرمایه اجتماعی این نکته روشن است که مجموع ارزش کالاهای تولید شده بوسیله آن (با در صورتی که بیپول بیان شود گوئیم قیمت آنها) برابر است با ارزش سرمایه ثابت + ارزش سرمایه متغیر + اضافه ارزش. در صورتیکه درجه بهره رکنی کار ثابت فرض شود و آنگاه با یکسان ماندن حجم اضافه ارزش و نرخ سود هنگامی میتواند تغییر پذیرد که یا ارزش سرمایه ثابت و یا ارزش سرمایه متغیر یا هر دو آنها بنحوی تغییر یابند که G نیز تغییر کند و لذا H و نرخ عمومی سود نیز دستخوش تغییر گردد. بنابراین در همه موارد مزبور تغییر در نرخ عمومی سود مستلزم تغییر در ارزش کالاهائی است که بمنزله عناصر تشکیل دهنده در سرمایه ثابت یا سرمایه متغیر یا هر دو آنها

* در متن به لاتینی: *prima facie*

Corbet^{III}: An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, London, 1841, p. 174

Corbet Thomas - اقتصاد دان انگلیسی قرن نوزدهم - از هواداران مکتب ریکاردو.

وارد میشوند .

همچنین نرخ عموماً سود میتواند ، در صورت یکسان ماندن ارزش کالاها ، با تغییر در درجه بهره‌کشی کار تغییر نماید .

چنانچه بهمکس درجه بهره‌کشی کار ثابت مانده باشد آنگاه نرخ عموماً سود در صورتی ممکن است تغییر پذیرد که مجموع کار مورد استفاده ، بحسب تغییرات فی در روند کار ، نسبت به سرمایه ثابت تغییر یافته باشد . ولی چنین تغییرات فی همواره ضرورتاً با تغییر در ارزش کالاهائی نمایش یافته و همراه هستند که تولید آنها اکنون کار بیشتر یا کمتری را نسبت بگذشته ایجاد نموده است . در بخش اول دیدیم که از لحاظ حجم ، اضافه ارزش و سود یکی هستند . ولی نرخ سود از همان ابتدا با نرخ اضافه ارزش اختلاف دارد و بهمین سبب بدو فقط مانند شکل دیگری از محاسبه نمود میکند . لذا از آنجا که ، با یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش ، ممکن است نرخ سود بالا و پائین رود یا بالعکس ، و از آنجا که تنها نرخ سود علاوه بر علاقه سرمایه دار است ، نتیجه آن میشود که از همان ابتدا منشاء حقیقی اضافه ارزش در تارهای می ماند و قلب میشود . با این وجود تفاوت مقداری فقط میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود وجود داشت ، نه میان خود اضافه ارزش و سود . از آنجا که در مورد نرخ سود ، اضافه ارزش به نسبت کل سرمایه حساب میگردد و بمقتاس آن سرمایه سنجیده میشود و چنین وانمود میکند که گویی اضافه ارزش خود از سرمایه کل سرچشمه می‌گیرد و بی تفاوت از همه اجزاء آن ناشی میگردد ، و بنحویکه تفاوت ارگانیکی که میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر وجود دارد در درون مفهوم سود مستحیل میشود . در واقع بدین سبب است که اضافه ارزش ، با سهامی دگرسان شده است بمثابه سود ، منشاء و تبار خود را نفی کرده ، و خصلت خهش را از دست داده و شناخت ناپذیر شده است . معذک تاکنون تفاوت میان سود و اضافه ارزش فقط عبارت از یک تغییر کیفی ، و یک تغییر شکل بوده است ، و در حالیکه هنوز در این نخستین مرحله دگرسائی تفاوت حقیقی مقدار تنها میان نرخ سود و نرخ اضافه ارزش وجود دارد ، نه میان سود و اضافه ارزش .

اما بعضی اینکه نرخ عموماً سودی برقرار میشود و از آنجا ، در محیط های مختلف تولیدی برحسب بزرگی سرمایه بکار رفته ، سود متوسطی استقرار پیدا میکند ، وضع طور دیگر میشود .

اکنون دیگر بسته به تصادف است که در محیط تولیدی هرزه ای ، اضافه ارزش واقعا تولید شده و لذا سود ، با سود محتوی در فروش کالا انطباق داشته باشد . اکنون علی القاعده نه تنها نرخ سود و اضافه ارزش بلکه خود اضافه ارزش و سود مقدار واقعا متفاوتی هستند . اکنون حجم اضافه ارزشی که در یک محیط هرزه تولیدی با درجه بهره‌کشی معین کار بوجود می‌آید برای کل سود متوسط سرمایه اجتماعی ، و لذا برای طبقه سرمایه دار بطور کلی ، مهمتر است تا مستقیماً برای سرمایه دار

هر کدام از رشته های جداگانه تولید • برای سرمایه دار مزبور (۲۴) کمیت اضافه ارزشی که در شعبه او تولید شده فقط تا آنجا اهمیت دارد که بتواند در استقرار سود متوسط نقش تعیین کننده مشترک ایفا نماید • ولی این روندی است که پشت سر او انجام میگیرد • روندی که وی آنرا نمی بیند • نمی فهمد و در واقع علاقه ای هم به آن ندارد • تفاوت واقعی مقداری میان سود و ارزش اضافه در محیط های جداگانه تولیدی — نه تنها میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود — اکنون ماهیت حقیقی و منشا سود را کاملاً پنهان می سازد • و این پنهان سازی نه تنها در مورد سرمایه دار انجام میگیرد که در اینجا سبب نفع خاصی هم برای خود گول زدن دارد • بلکه در مورد کار نیز هست • با مبدل شدن ارزش ها به قیمت های تولید • پایه خود ارزش گذاری نیز از چشم پوشید • می ماند • سرانجام : آنگاه که با مبدل شدن ساده اضافه ارزش به سود • آن قسمت ارزش کالا که تشکیل دهنده سود است در برابر جزئی دیگر ارزشی آن که قیمت تمام شده کالاست قرار میگیرد • از همان وقت سرمایه دار مفهوم ارزش را از دست میدهد • زیرا وی در برابر همه کاری که برای تولید کالا صرف شده قرار نمیگیرد بلکه در مقابل کار زنده یا مرد می واقع میشود که به شکل وسائل تولید پرداخته است و لذا سود بنظر وی مانند چیزی که خارج از ارزش ذاتی کالا قرار گرفته جلوه می کند • اکنون تصور مزبور بدینسان کاملاً تأیید میشود • تثبیت میگرد و تعجب پیدا می کند که سود افزودن به قیمت تمام شده • (هرگاه محیط تولیدی جداگانه ای مورد توجه قرار گیرد) • واقعاً بوسیله مرزهای ارزش آفرینی درون خود آن محیط تعیین نشده • بلکه بعکس کاملاً در خارج از آن معین گردیده است •

همین واقعیت • که در اینجا برای نخستین بار از این بحث و پیوند درونی پرد • برداشته میشود • همین امر — چنانکه بعداً در کتاب چهارم خواهیم دید — که تاکنون اقتصاد جاری کوشید • است با تفاوت های میان اضافه ارزش و سود • میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود را بزور ندیده بگیرد • تا مگر بتواند مفهوم ارزش را بمثابه پایه نگاه دارد • یا با نفی مفهوم ارزش گذاری پایه هرگونه استدلال علمی را از بیخ و بن ترک کند تا بتواند بآن تفاوتهاش بچسبد که در سطح پدید نمایان هستند • همین سردرگمی تئوری پردازان • به بهترین وجه نشان میدهد که سرمایه دار غرق در عمل روزانه گرفتار زد و خورد رقابتی • سرمایه دار ناآگاه از حق پدید های موهوب بخود • تا چه اندازه بایستی در مورد گذار از ظاهر به باطن و شناخت ساختمان درونی این روند ناتوان باشد •

همه قوانینی که در بخش نخست در مورد ترقی و تنزل سود تشریح گردید • در واقع دارای

معنای دوگانه زهرین هستند :

(۲۴) بدیهی است که در اینجا از امکان بدست آوردن سود فوق العاده موقت • از طریق تنزل دستبرد قیمت انحصاری وغیره • صرف نظر میشود • ف • انگلس

۱ - از سوش اینها قوانین نرخ عمومی سود هستند . از ذکر علت های مختلفی ، که بنسب بر آنچه گذشت ، موجب بالا رفتن یا پائین آمدن نرخ سود میشوند ، شاید اینطور تصور شود که نرخ عمومی سود باید هر روز تغییر یابد . ولی حرکتی که در محیط تولیدی بوجود میآید حرکت محیط دیگر را خنثی می کند ، تأثیرات بهم برهم خورند و یکدیگر را متقابلاً فلج می سازند . بعداً این مسئله را که نوسانات در مرحله آخر یکدام سوگرایش پیدا میکنند مورد بررسی قرار خواهیم داد ، ولی نوسانات مزبور کند رو هستند . ناگهان بودن ، چند جانبه بودن و اختلاف در طول نوسانات در مورد هر یک از محیط های جداگانه تولید باعث میشود که نوساناتی مزبور قسماً ضمن توالی زمانی خود یکدیگر را پایا کند ، بنحویکه بدنهال تنزل قیمت ، ترقی قیمت پیش میآید و بالعکس . بدینسان آنها بصورت محلی باقی میمانند یعنی به محیط هرزه ای از تولید محدود میگردند و نوسانات مختلف محلی متقابلاً یکدیگر را خنثی می نمایند . در درون هر محیط هرزه تولید تغییراتی رخ می دهد که از یک سو عبارت از آن انحرفاتی از نرخ عمومی سود هستند که طی مدت معینی پایا میشوند و لذا تأثیری بر نرخ عمومی سود اعمال نمیکنند و یا از سوی دیگر ، تغییرات مزبور از آنجهت که بوسیله دیگر نوساناتی همزمان محلی جبران شده اند باز در نرخ عمومی سود بی اثر میمانند . از آنجا که نرخ عمومی سود تنها وابسته به نرخ سود هر یک از محیط ها نیست بلکه به توزیع سرمایه کل در محیط های مختلف هرزه بستگی دارد و نظر باینکه این توزیع همواره تغییر میکند ، این امر باز خود سبب دائمی دیگری برای تغییر در نرخ عمومی سود است . ولی سبب تغییراتی است که باز در نتیجه پیوستگی* و همه جانبه بودن این حرکت ، خود را تا درجه زیادی از نوفلج می سازد .

۲ - در درون هر محیط میدان تحرکی وجود دارد که امکان می دهد در داخل آن نرخ سود محیط مزبور طی دورانهای کامیابش د رازی نوسان کند ، تا هنگامیکه بتواند پس از یک رشته بالا و پائین آمدنهای بقدر کافی تثبیت پذیرد و فرصت یابد تا روی نرخ عمومی سود تأثیر گذارد و لذا بجای پرسد که اهمیت آن بیشتر از یک پدیدة محلی گردد . بنا بر این قوانینی که در بخش اول این کتاب در رساله* نرخ سود انتزاع شده است در درون چنین مرزهای مکانی و زمانی نیز معتبرند .

آن نظریه ای که مدعی است هر جزئی از سرمایه ، سود برابری بهار میآورد (۲۵) ، بهمان یک

* در چاپ اول کتاب سوم بزبان آلمانی کلمه (Unterbrochenheit) که بمعنای گسستگی است ذکر شده ، در صورتیکه در دست نوشته مارکس (Ununterbrochenheit) بمعنای ناگسستگی و پیوستگی

بکار رفته است . این اشتباه بدیهی چاپی در نسخه های بعدی کتاب اصلاح شده است .

(۲۵) مالتوس : "Principles of Political Economy" ,

واقعیتهای عملی در مورد نخستین دگرسانی ارزشیود است . ترکیب سرمایه صنعتی هرچه باشد ، خواه یک چهارم کار مرده و سه چهارم کار زنده ، خواه سه چهارم کار زنده و یک چهارم کار مرده ، به حرکت درآورد ، اعم از اینکه در یک حالت سرمایه منبسطی برابر اضافه کار بیشتر جذب کند یا سه برابر بیشتر از دیگری اضافه ارزش تولید نماید ، در این هر دو حالت — با یکسان ماندن درجه بهره کشی کار و صرف نظر از تفاوت های انفرادی که بهر حال از بین میروند ، (زیرا در هر دو مورد فقط با ترکیب متوسط مجموع محیط تولیدی سروکار داریم) — سود برابری بهار می آید . تک سرمایه دار (یا نیز مجموع سرمایه داران در هر یک از محیط های ویژه تولید) با دید محدودی که دارد ، بدرستی باور دارد که سود وی تنها از کاری که بوسهله او یا در رشته او مورد استفاده قرار میگیرد ناشی نمیشود . این نظر کاملاً درستی درباره سود متوسط اوست . تا چه اندازه این سود از راه بهره کشی کار بوسهله سرمایه کل ، یعنی از جانب همه همکاران سرمایه دارش انجام میگیرد ، مسئله بخرنجی است که برای وی بیشتر از آن جهت راز کاملاً نهفته ای است که حتی تئوری پردازان بورژوا ، یعنی اقتصاد دانان نیز تاکنون این راز را نگشوده اند . صرفه جویی در کار — نه فقط در کار لازم برای تولید یک محصول ، بلکه در تعداد کارگران شاغل — و نیز بکار بردن هر چه بیشتر کار مرده (سرمایه ثابت) به صورت اقدامات کاملاً درست اقتصادی تجلی می نماید و از پیش چنین نمود میکند که گوش به پیچوجبه تأثیری در نرخ سود عمومی و سود متوسط ندارد . بنا بر این بجه دلیل کار زنده بایستی سرچشمه منحصر سود باشد در حالیکه بنظر می آید کاهش حجم کار لازم برای تولید نه تنها لطمه ای بسود نمی زند بلکه حتی تحت شرایط معینی ، لااقل برای تک سرمایه دار ، به مثابه نخستین منبع افزایش سود جلوه میکند ؟

هرگاه در یک محیط تولیدی مشخص ، آن جزء از قیمت تمام شده که نمایند و ارزش سرمایه ثابت است ترقی یا تنزل کند ، چون این جزء از دوران گرفته میشود ، بهمان صورت بزرگ شده یا کوچک گشته عیناً در روند تولید کالا وارد میگردد . از سوی دیگر اگر تعداد کارگران شاغل در زمان واحد بیشتر یا کمتر تولید نمایند ، یا بدیگر سخن در صورتیکه با وجود یکسان ماندن عد و کارگرانی که برای تولید مقدار مشخصی کالا لازم است ، کمیت کار دستخوش تغییر شود ، آنگاه ممکن است جزئی از قیمت تمام شده که معرف ارزش سرمایه متغیر است همان که بود باقی بماند و بنا بر این با همان مقدار در قیمت تمام شده محصول کل وارد گردد . ولی بهر یک از کالاهای جدا جدا ، که مجموع آنها محصول کل را تشکیل میدهند ، کار زیادتر یا کمتری می افتد (اعم از کار اجرت یافته یا کار بی اجرت) و لذا مقدار بیشتر یا کمتر از مخارجی که برای این کار صرف شده یعنی حصه بزرگتر یا کوچکتری از دستمزد سهم هر کدام از آنها می گردد . کل دستمزدی که از جانب سرمایه دار پرداخت شده همان که بود باقی می ماند ولی اگر بر حسب هر واحد کالا حساب شود غیر از آنست . بنا بر این اگر چنین حالتی رخ دهد

در این جزء از قیمت تمام شده کالا تغییر بی‌بروز میکند. حالا اگر در نتیجه بروز چنین تغییرات ارزشی قیمت تمام شده هر تک کالا ترقی یا تنزیل نیاید - خواه این تغییر در خود آن کالا و خواه در خاصر کالای آن بروز نموده باشد (و یا نیز چنانچه قیمت تمام شده مجموع کالاهائی که یک سرمایه معلوم المقدار تولید نموده است دستخوش تغییر گردد - آنگاه اگر فرضاً سود متوسط ۱۰٪ باشد باز همان ۱۰٪ باقی می‌ماند، هر چند در رابطه با تک کالا ۱۰٪ مزبور، بر حسب تغییر مقداری ای که در قیمت تمام شده هر تک کالا (در نتیجه تغییر ارزشی مفروض ما) بروز نموده است^(۳۱)، معرف مقدار بسیار متفاوتی است.

ابا در مورد سرمایه متغیر - که مهمتر از همه است زیرا سرچشمه اضافه ارزش است و هر آنچه رابطه سرمایه متغیر را با غنی شدن سرمایه دار پهبوشاند در عین حال موجب ایجاد ابهام در مورد تمام سبب می‌شود - مطلب ناهنجارتر می‌گردد و یا بنظر سرمایه دار مسئله بدینسان جلوه میکند: مثلاً فرض کنیم که سرمایه ای بمبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ عارت از دستمزد هفتگی ۱۰۰ نفر کارگر باشد. اگر این ۱۰۰ لیره، با روزانه کار معلوم، هر هفته محصولی مرکب از ۲۰۰ قطعه کالا = ۲۰۰ W تولید نماید، آنگاه چون ۱۰۰ لیره استرلینگ = ۲۰۰ W است، ۱ W = $\frac{100 \text{ لیره استرلینگ}}{200}$ = ۱۰ شیلینگ میشود که قیمت تمام شده ۱ W خواهد بود، صرفنظر از آن جزء قیمت تمام شده که بوسیله سرمایه ثابت افزوده میشود. اکنون فرض کنیم که در نیروی بارآور کار تغییر بی‌بروز داده باشد. اگر نیروی بارآور کار دو برابر شده باشد، همان تعداد کارگر در همان زمانی که سابقاً برای تولید ۲۰۰ W صرف می‌کرد اکنون دو برابر ۲۰۰ W تولید میکند. در اینصورت (چنانچه قیمت تمام شده را فقط عارت از دستمزد بشماریم)، ۱۰۰ لیره استرلینگ = ۴۰۰ W میشود و لذا ۱ W = $\frac{100 \text{ لیره استرلینگ}}{400}$ = ۵ شیلینگ میگردد. هرگاه نیروی بارآور همیزان نصف تقلیل یافته باشد آنگاه همان کار فقط $\frac{200 W}{2}$ = ۱۰۰ لیره استرلینگ = $\frac{200 W}{2}$ = ۱۰۰ لیره استرلینگ = ۱ W است. اکنون ۱ W = $\frac{200 W}{200}$ = ۱ لیره استرلینگ میگردد. اکنون در رابطه با قیمت تمام شده و بنا بر این با قیمت تولید، تغییری که در زمان کار لازم برای تولید کالاها و لذا در ارزش آنها حاصل شده مانند توزیع متفاوتی از همان میزان دستمزد میان مقدار بیشتر یا کمتری کالا نمود میکند، یعنی بر حسب آنکه در همان زمان کار و با همان دستمزد کالاهای بیشتر یا کمتری تولید گشته است متجلی میشود. آنچه را که سرمایه دار و لذا اقتصاد دان می‌بیند عارت از این است که در نتیجه تغییر در بارآوری کار، سهم کار اجرت پرداخته ای که بهر کالا می‌افتد و با آن ارزش هر قطعه کالا تغییر یافته است. سرمایه دار نمی‌بیند که همین تغییر، در کارهای اجرت در رون هر قطعه کالا نیز وقوع یافته است، و این بد آنجهت کمتر نظر او را جلب میکند که در واقع سود متوسط فقط تصادفاً طبق کار بی‌اجرتی که در محیط وی جذب شده است تعیین میگردد.